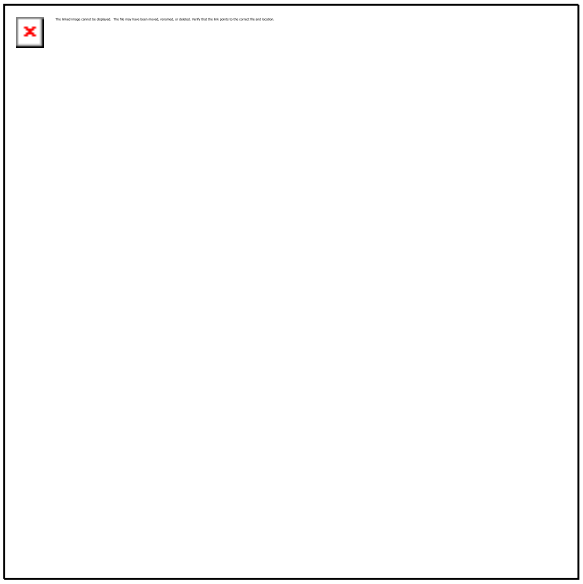
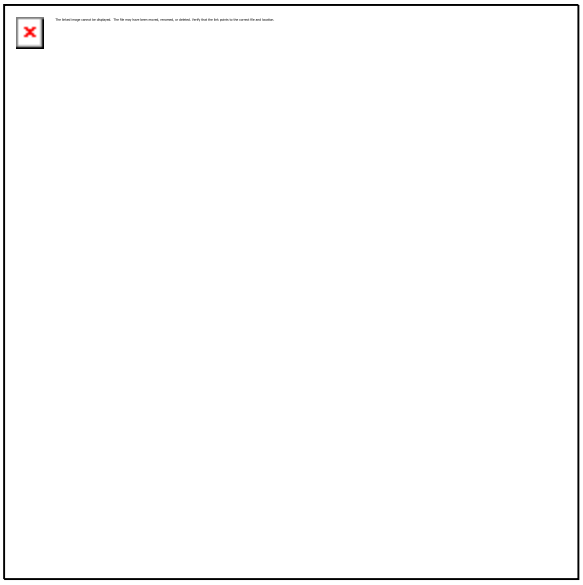

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هوالعلیم

حیات جاوید

شرحی اجمالی بر وصیّت‌نامه

أمیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السّلام

در حاضرین

تألیف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

فرازی از وصیّت‌نامه حضرت أمیرالمؤمنین

به امام حسن مجتبی علیهما السّلام:

"أحيِ قَلبكَ بِالمَوعِظَة و أمِتهُ بِالزَّهادَةِ، و قَوِّهِ بِاليَقينِ، و نَوِّرهُ بِالحِكمَةِ."

«ای فرزندم حسن، دلت را با موعظه زنده گردان، و با زهد بمیران، و با یقین قوّت بخش، و با حکمت نورانی کن.»

نهج البلاغة (عبده)، ج ۳ ، ص ۳۷.

فهرست مطالب

بسم اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس لایتناهی ذات لایزالی را سزاست که بر اساس حکمت بالغه تکوین، شرع مبین را هادی و راهنمای ابناء بشر قرار داد تا از ورطه اجمال و استعداد به منزلگاه فعلیّت و شهود وفود نمایند و در این سیر، راه یافتگان منزل محبوب و ذائقین زلال معشوق، سرگشتگان وادی حیرت و تشنگان متوغّل در کثرت را به سر منزل معهود رهنمون گردند و با موازین رصین و قوانین متین، فطرت پاک و ضمیر بی‌آلایش الهی، و عقل مستنیر به انوار ساطعهٔ نشئهٔ ربوبی را در وصول به مرتبه معرفت و تجرّد یاری رسانند. چنانچه مولای متّقیان فرمود:

فَبَعَثَ فيهِم رُسُلَه، و وَاترَ إليهم أنبِيائَه، لِيَستَأدوهم ميثاقَ فِطرَتِه، و يُذَكِّروهم مَنسِيَّ نِعمَتِه، و يَحتَجّوا عليهم بِالتَّبليغِ، و يُثيروا لهم دَفائِنَ العُقولِ ...[1]

«تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت، و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیّت حقّ و عبودیّت خویش مستتر بود، باز جویند، و نعمت فراموش شدهٔ اتّصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند، و با حجّت و برهان،

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۱، ص ۱۳.

تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند، و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود، و به مرتبهٔ عقل فعّال متّصل شوند و دولت معرفت را به‌دست آورند.»

و نیز شایسته‌ترین درودها بر روان پاک و مطهّر لوادار عرصهٔ توحید و تک سوار وادی تجرید، خلاصهٔ جوهرهٔ وجود و ثمرهٔ تکوین ربّ ودود، خاتم سفراء مقرّبین و غایت تشریع انبیاء و مرسلین، محمّد بن عبدالله و اهل بیت او صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین باد که با تبیین حقایق و رقائق دقائق، شاهراه سیر الی الله و تمکّن در ذات احدیّت را برای پویندگان سیر توحید بگشودند؛ و کلمات عرشی آن بزرگواران همچون آفتابی تابناک، ظلمات وادی حیرت و سواد مهالک جهالت را محو و نابود ساخته، نور امید را در دل‌های سرگشته و سرگردان ابناء بشر برافروخته‌اند، و تلألؤ بوارق قدسی را از مبدأ انوار ربوبی بر قلوب واله و گم‌گشته در کثرات دنیای دنیّ بشارت می‌دهند.

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ﴾.[1]

حمد و سپاس خدای متعال را که توفیق ترجمه و نشر یکی از گران‌سنگ‌ترین آثار اهل بیت عصمت علیهم السّلام، یعنی وصیّت امام علی أمیرالمؤمنین علیه السّلام در حاضرَین را نصیب این حقیر نمود؛ و مرا مفتخر گردانید که آرزوی ده‌ها سالهٔ خویش را در نشر این بیان معجزنما، که قطعاً و تحقیقاً باید از مصدر وحی نشأت گرفته باشد، برآورده سازد. گرچه اُمنیّه و نیّت حقیر آن بود که شرحی در خور فهم قاصر و عقل فاتر بر آن بنگارم، ولی کثرت مشاغل و تراکم شواغل مانع از حصول چنین توفیقی گردید، و لذا بدین مختصر بسنده نمودم، و همراه با برخی از توضیحات

[1] سوره المائدة (٥) ذیل آیه ١٥ و صدر آیه ١٦.

و تعلیقات به شیفتگان مکتب علوی و دلدادگان جمال سرمدی تقدیم می‌نمایم.

مرحوم والد ما، علاّمه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ پس از مراجعت از نجف اشرف در روزهای جمعه، این وصیّت‌نامه را برای دوستان شرح و توضیح می‌فرمودند، و بسیار به مضامین و حقایق آن اهتمام و توصیه می‌کردند و همه را به مطالعه و تدبّر و تعمّق در عبارات و دستورات آن تشویق می‌فرمودند. و اهتمام در عمل به آن را تکلیف شرعی و اصل و اساس حرکت سالک به سوی پروردگار می‌دانستند، و خود در وصیّت‌نامهٔ خویش متذکّر شده‌اند که:

می‌خواستم وصیّت‌نامه مفصّلی بنویسم که حاوی مطالب مهمّ اخلاقی باشد، دیدم با وجود مطالب عالیه و حقایق سامیه‌ای که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در حاضرَین به امام حسن مجتبی علیه السّلام در وصیّت‌نامه خود نوشته‌اند و در نهج البلاغه مسطور است، دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب، دم زدن مایهٔ شرمندگی است.[1]

بیان تمام جوانب و لوازم یک زندگی سعادتمند در کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

در این وصیّت‌نامه که بجاست آن را آئین‌نامهٔ فلاح و رستگاری دو سرا نامید، أمیرمؤمنان تمام جوانب و لوازم یک زندگی سعادتمند و موفّق، در دو جنبهٔ دنیوی و اخروی و شخصی و اجتماعی برای رسیدن به نقطهٔ کمال را مورد توجّه قرار داده‌اند؛ و دقیقاً با اشراف کامل و ولائی بر سرائر نفوس بشری و اسرار حیات طیّبهٔ اجتماعی، و رموز سیر در مراتب فعلیّت‌های انسانی و تحصیل سعادت دنیا و آخرت به نحو اتمّ در زمینه و بستر امنیّت و اعتدال اجتماعی، دستورالعمل و برنامهٔ آن را مدوّن و مبوّب، روشن و آشکار نموده‌اند. تو گوئی این شخصیّت ممتاز عالم وجود از ابتداء خلقت افلاک و زمین و زمان و پیدایش بنی‌آدم، همراه و هم‌صحبت با تک‌تک آنان بوده و با رمز و راز هریک به خوبی آشنایی داشته و در همهٔ احوال و تبدّل حوادث با همه حضور عینی و شهودی داشته است، و اینک ثمره و نتیجهٔ این تجربهٔ نایاب را در اختیار

[1] *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۱۱۱.

آیندگان و تشنگان سبل سلام، و حتّی پویندگان مسیر امنیّت و صلاح دنیوی، خصوصاً در زمان حاضر، قرار می‌دهد؛ و نه تنها آنان که مسیر حیات طیّبهٔ خود را بر محوریّت آموزه‌های اولیای الهی و حقایق وحیانی تنظیم نموده‌اند و هیچ مقصد و غایتی را جز لقاء حقّ و رفع حجب ماسِوی‌الله و تحقّق حقیقت عبودیّت محضه مورد توجّه و امعان نظر قرار نداده‌اند، باید از این منهج و دستور حضرتش به طور دقیق و صد در صد پیروی و تبعیّت نمایند، بلکه حتّی غیر ملتزمین به مبانی شرع از سایر مذاهب و ملل و منکرین اصل دین و تشریع و وجود صانع و پروردگار نیز اگر بخواهند با روشی عقلانی و منطقی و در امنیّت و آرامش کامل و تحصیل خواست‌های مشروع و منطقی انسانی و حقوق شهروندی به نحو مطلوب، به دور از نگرانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های فردی زندگی کنند، باید به این وصیّت‌نامه و نکات طلایی آن جامهٔ عمل بپوشانند.

تمدّن چشمگیر و جاذبه‌های افسونگر غرب ثمره‌ای جز اضمحلال و فروپاشی اصول مدنیّت نداشته است

امروزه در جوامع غرب به این نکته اذعان شده است که مسیر طی شده در روابط اجتماعی غرب، مسیری منحطّ و منحرف از نیازها و اهداف عالیهٔ انسانی بوده است و تمدّن چشمگیر و جاذبه‌های افسونگر آن، ثمره‌ای جز اضمحلال و از هم پاشیدگی کانون روابط خویشاوندی و اصول مدنیّت متعالی نداشته است، و نتیجه‌ای به غیر از محو در مادیّات و فراموشی مقاصد حیات به بار نیاورده است.[1]

الکسیس کارل[2] در این باره می‌گوید:

ای کاش تمدّن مغرب زمین به جای پرداختن به ارتقاء تکنولوژی و دست‌یابی به رموز ظاهری حیات، به پرورش و احیاء صفات باطنی و تقویت جنبه معنوی وجودی خویش می‌پرداخت، تا دچار این‌گونه خسارت معنوی و دور بودن از مراتب عالیه ارزش‌ها نگردد.[3]

البته باید از این نکته غفلت نورزید که علّت مهم و اساسی گرایش غرب به جنبهٔ ظاهری حیات، و شتاب سحرآمیز به سوی مراتب عالیهٔ تکنولوژی و تکنیک، دل‌سردی و یأس از هماوردی آموزه‌های مسیحیّت و روش تبلیغ آن توسّط سلطهٔ بی‌رقیب و حریف کلیسا بوده است، که این مسأله موجب پیدایش تفکّر و نیاز به رُنسانس و تجدید نظر در باورها و اعتقادات آنان گردید.

از دیدگاه حقیر گرچه دوری از فضای کلیسا و ارتباط با روحانیّت مسیحی آنان را به سمت و سوی گزینش لا ابالی‌گری و آزادی افسار گسیخته و به دور از شأن و مقام انسانی سوق داده است، امّا نفس قطعِ تعلّق و ارتباط با فضای مسیحیّتِ دروغین و آکنده از زر و زور و تزویر، طلیعه‌ای بس میمون و

۱[جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۲۳ مراجعه شود. (محقّق)]

۲ Alexis carrel.

۳ *انسان موجود ناشناخته*، مقدّمه.

مبارک در حرکتی به سوی عقلانیّت و پایبندی به موازین فطری و اصول ارزشمند بقاء بشری است.

خطرات پدیده نامبارک و ویرانگر دین‌زدگی

پدیده نامبارک و آفت ویرانگر دین زدگی را با هیچ‌یک از خطرها و آفت‌ها و موانع مسیر حیات و زندگانی امن بشری نمی‌توان در یک کفّه ترازو نهاد و به یکسان در معرض نقد و کاوش درآورد.

فطرت آگاه و عقل متّصلِ نهادینهٔ الهی در نفوس بشر را با هیچ ترفند و وسیله‌ای نمی‌توان به خدمت امیال و خواست‌های حیوانی و ضدّ بشری و ضدّ ارزش‌های معنوی درآورد، بلکه تنها با تزیین مقاصد خلاف، پرده و ستاری بر شکوفایی و خلاّقیّت آن در ارائه مسیر رشد و صلاح می‌توان قرار داد و به راه خلاف ادامه داد. حتّی در کریه‌ترین مقاطع جنایت و قساوت، باز فطرت و عقل عاملین آنها، صورت کریه و قبیح ظلم و فساد را به آنان می‌نمایاند، و خود را از ادای مسئولیّت ارائهٔ حقّ از جانب پروردگار مبرّیٰ و برکنار نمی‌دارد.

ولی آنگاه که خواست‌های پلید حیوانی و شهوات و امیال وقیح شیطانی و کثرات، از ابزار و ادوات دین، برای وصول به اهداف بهره می‌گیرند و نیّات زشت و قبیح خویش را در پس آموزه‌های دینی و اصول اعتقادی پنهان می‌سازند، برای

عموم مردم که دانش و اطّلاع آنها از مبانی شرع، محدود و ضربه‌پذیر می‌باشد، این مسأله می‌تواند به خطری خانمان برانداز و دین و دنیا سوز بدل گردد؛ و فطرت و عقل ناقص آنان را در سویدای مطامع پلید خویش محو و مضمحل نماید و یا اینکه به خدمت خویش درآورد.

این فاجعه گرچه در دوران نبوّت انبیاء الهی کم و بیش به چشم می‌خورد، و دخالت ارباب کنائس و کلیساها در امور اجتماعی مردم با توسّل به آموزه‌های دینی و استفاده از باورهای مردمی، کاملاً مشهود و محسوس می‌نماید، ولی به طور کاملاً صریح و آشکار و بدون هیچ‌گونه اخفاء و پرده‌پوشی، پس از رحلت پیامبر اسلام با غصب خلافت از صاحب اصلی و هجوم بر بیت دختر رسول خدا و آتش زدن و تخریب درب منزل به بهانهٔ بیعت با خلیفهٔ مسلمین و کشتن دختر رسول الله و سقط جنین او و اخراج افراد متحصّن در بیت، از جمله أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام و کشاندن آنان به سمت مسجد و الزام بر بیعت اجباری، چهرهٔ کریه و نامیمون خویش را آشکار نمود.

ضررهای سوء استفاده از باورهای دینی مردم

سوء استفاده از باورهای دینی مردم به واسطهٔ عدم اطّلاع کافی از محتوای دین و به کارگیری دلایل و بهانه‌های عوام‌پسندانه، چون: مخالفت با اجماع مسلمین، ایجاد تفرقه و شکاف بین صفوف متّحد مردم، اخلال در نظم و امنیّت جامعه، اهانت به حاکم اسلام و خلیفه برگزیده مسلمین و جانشین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، محاربه با خدا و رسول، ارتداد از مسلک و آئین اسلام، ایجاد شکّ و شبهه در باورهای دینی و اعتقادی مردم، سست نمودن پایه‌های نظام اسلامی، زمینه‌سازی برای دخالت بیگانگان در امور سیاست و داخلی مملکت اسلام، وابستگی به دشمنان خارج از مرزها و ثغور بلاد اسلامی، توطئه و بستر سازی تغییر و تبدیل حکومت اسلام، از جمله بهانه‌ها و دسائسی بود که حکّام غاصب و منحرف و محرِّف نسبت به خاندان وحی و اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روا می‌داشتند، و

هرجنایتی که در تصوّر آید در حقّ آنان اعمال می‌نمودند.

پاسخ أمیرالمؤمنین به فرازی از نامه زشت و نامیمون معاویه

معاویة بن ابی‌سفیان در نامه‌ای به أمیرالمؤمنین علیه السّلام در مقام سرزنش و اهانت به شخصیّت آن حضرت چنین می‌نگارد:

كنتَ تُقادُ، كما يقادُ الجَمَلُ المَخشوشُ.[1]

«تو را مانند شتری که ریسمان در بینی او فرو کرده‌اند تا رام خود سازند به سوی مسجد برای بیعت بردند.»

و حضرت در پاسخ او می‌فرمایند:

و قلتَ أنّي كنتُ أُقادُ كما يُقادُ الجَمَلُ المَخشوشُ حتّى أُبايِعَ، و لَعَمرُ اللهِ لقد أرَدتَ أن تَذُمَّ فمَدَحتَ، و أن تَفضَحَ فافتَضَحتَ؛ و ما علَى المُسلمِ مِن غَضاضَةٍ فِي أن يكون مظلومًا، ما لم يكن شاكًّا فِي دينِه و لا مُرتابًا بِيَقينِه.[2]

«ای معاویه! تو مرا تشبیه به شتری نمودی که ریسمان در بینی او قرار داده‌اند و به سوی بیعت مرا می‌کشانند. قسم به خدا! که تو خواستی مرا پست گردانی ولی با این تشبیه، مدح و ستایش نمودی، و اراده نمودی که مرا مفتضح نمایی در حالی‌که خود مفتضح شدی؛ برای یک مسلمان نقص و عیب به حساب نمی‌آید اگر مورد ظلم و تعدّی قرار گرفته باشد (نقص و ننگ و رسوائی برای ظالم و متعدّی است، نه برای کسی که مورد تعرّض و ظلم واقع شده است)، مادامی‌که در دین خود دچار شکّ و تردید نشود و در اعتقادات خویش ثابت و استوار بماند و یقینش به حدس و شبهه مبدّل نگردد.»

از این نامه به عمق فاجعه‌ای که در تاریخ اسلام پس از رحلت بنیان‌گذار آن به وقوع پیوست می‌توان پی برد؛ فاجعه‌ای که هنوز پس از یک‌هزار و چهارصد سال مسیر

---

[1] *بحارالأنوار*، ج ۲۸، ص ۳٦۷.

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۳، ص ۳۸.

اسلام را در انحراف و بیراهه نگه داشته، و صدها میلیون مردم مسلمان را دستخوش آفت‌های آن نموده است.

در این باره آشکارا می‌توان مدّعی شد که تمامی جنایت‌های حاکمان و زور مداران در تاریخ اسلام، به واسطهٔ همین آفت ویرانگر؛ یعنی دین‌زدگی و اغفال با ابزار و وسائط دینی صورت پذیرفته است.

سوء استفاده از شرع و دین در پیشبرد مقاصد دنیوی موثّرترین وسیله علماء سوء

علماء و فقهای عامّه با سوء استفاده از همین ابزار، دست به خون هزاران مسلمان بی‌گناه به جرم تشیّع آلودند و صفحه ننگینی در تاریخ اسلام پدید آوردند. جائی‌که زمامدار خلافت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و جانشین بر حقّ او علی بن أبی‌طالب علیه السّلام هنگام ملاقات با علماء یهود با عبارت: «**یا أخا الیهود**» (ای برادر یهودی) با آنان به بحث و مناظره می‌پردازد، فتوای جواز و اباحه قتل و کشتار و تجاوز به شیعیان أمیرالمؤمنین علیه السّلام به بهانه اختلاف و افتراق در دین، چه جنایت‌ها و فجایعی که نیافرید! و خون چه بی‌گناهان و اطفال معصوم را که بر زمین نریخت! و هنوز نیز این کج‌راههٔ هولناک و انحراف ادامه دارد.

البته باید توجّه داشت که آفت دین‌زدگی و سوء استفاده از شرع در پیشبرد مقاصد دنیوی مختص به مکتب عامّه و علماء اهل تسنّن نیست، بلکه در تاریخ تشیّع نیز چنین ناهنجاری‌ها و انحرافات دیده می‌شود.

اگر عالمان سِترگ و بزرگان نامداری همچون: شهید اوّل و شهید ثانی و قاضی نورالله شوشتری به فتوای فقهاء فاسد و فاسقِ اهل سنّت، به دست تیغ و چوبهٔ دار سپرده شدند، روحانی بزرگ و عالم جلیل، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نیز، توسّط همین علماء شیعه و فتوای بر اعدام او، بر سر دار رفت.

علاّمهٔ بزرگوار، عارف بالله و فقیه نزیه، مرحوم سلطان محمّد گنابادی ـ رضوان الله علیه ـ به فتوای چه کسی و توسط چه اشخاصی به دیار باقی شتافت و مرغ روحش به ملأ أعلی پرواز نمود؟!

قتل و اعدام بزرگان از عرفاء به بهانه تصوّف، توسّط کدام گروه و نحله‌ای تحقّق پذیرفت؟!

هتک حرمت و اهانت و ایجاد انواع تضییقات بر عارف بالله و بأمر الله، آیة الله العظمی سیّد علی قاضی طباطبایی در نجف اشرف، به اشاره و تجویز چه کسانی انجام می‌شد؟!

تبعید و تهجیر علاّمهٔ فقیه و فیلسوف نامدار، حضرت آیة الله سیّد حسن مسقطی از نجف اشرف، توسط چه مرجع دینی صورت پذیرفت؟!

اهانت و هتّاکی بی‌شرمانه نسبت به افتخار عالم اسلام، حضرت علاّمهٔ والد حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ اعلی الله مقامه ـ در کتاب‌های اخلاقی و تهذیب نفس، توسط کدام مرجع بی‌نزاکتی به وقوع پیوسته است؟!

تکفیر و تفسیق و حکم به ارتداد علماء و بزرگانی چون: مرحوم آیة الله انصاری و آیة الله دستغیب شیرازی، و نابغهٔ دهر و علاّمهٔ علی الإطلاق، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ توسّط چه گروه و اشخاصی انجام گرفت؟!

اِعمال ظلم و جنایت بر آحاد رعیّت به بهانهٔ عدم مقبولیّت و گرایش به سمت و سوی خاص، به واسطه چه افرادی انجام می‌گیرد؟

نفس مداری و انانیّت و فرعونیّت نکته اصلی در فجایع و حوادث ناگوار

نکتهٔ اصلی در تمامی این فجایع و حوادث ناگوار، چه در قالب یهودیّت و نصرانیّت و یا تسنّن و تشیّع، فقط یک چیز است و بس؛ و آن نفس‌مداری و انانیّت و فرعونیّت است و بس. چه این خصلت شوم و شیطانی در لباس و زیّ علماء یهود و نصاری ظاهر شود، و یا در کسوت علماء و فقهاء تسنّن و تشیّع، همه یکی است و هیچ فرقی در میان نیست.

آن روز به جرم حق خواهی و مطالبهٔ حقّ، درب خانهٔ دختر رسول خدا را به آتش کشیدند و فرزند جنین او را سقط نمودند و خود او را از هستی و دوام حیات محروم ساختند؛ و امروزه به همان جرم خون افراد بی‌گناه، سخاوت‌مندانه در معرض حراج و تاراج قرار می‌گیرد؛ هر دو یکی است!

مکتب تشیّع مکتب حق و عدالت و حریّت است

مکتب تشیّع مکتب علوی است و مکتب حقّ و عدالت و حرّیّت، مکتب رفض و دور باش از هر دنائت و پستی و سستی و نفاق و مکر و دوروئی و مصلحت اندیشی و فرو غلطیدن در شهوات و کثرات، مکتب تعالی روح و تجرید نفس و معرفت و توحید و وصول به عالی‌ترین مرتبهٔ متصوّره از فعلیّت و حصول. در این مکتب خطّ قرمز و مرز فقط سخط الهی و انجام خلاف رضای اوست و بس.

در این مکتب، حرکت به سوی تعالی و رشد در سایه امنیّت و عدالت و رعایت و ایفاء حقوق و استیفاء حظوظ به نحو اکمل و اوفی تحقّق می‌یابد، و هر کس در سایه و بستر این موقعیّت طلایی، به هر آنچه قلم تقدیر و کفایت او ایجاب می‌نماید، خواهد رسید.

در این مکتب، رعایت صلاح دنیوی و سعادت اخروی همچو دو عنصر انفکاک ناپذیر در حیات بشری ارزیابی شده است، و هیچ‌کدام بر دیگری غلبه نمی‌کند و موجب محکومیّت آن نمی‌شود.

در این مکتب، برنامه حیات بر اساس اشراف دقیق بر مقتضیات نفس بشری و اطّلاع بر کنه و ضمیر و سرّ فطرت انسانی و ادراک کامل از خصلت‌ها و صفات و ملکات حسنه و رذیلهٔ آدمی تشکّل یافته است، و رعایت دقیق این برنامه راهگشای انسان به سوی فضای قدس و تحصیل سلطان معرفت، در سایه امنیّت و آسایش روح و روان در حیات دنیوی خواهد بود.

در این مکتب، احکام و تکالیف بر اساس شهود و لمس و مسّ واقع صورت پذیرفته است و مدوّن آن، پدید آورنده انسان، ذات اقدس پروردگار می‌باشد، که توسط بندگان برگزیده‌اش به سایرین ابلاغ گردیده است.

﴿هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ﴾.[1]

«بگو ای پیغمبر! اینست راه من که من از روی بصیرت به سوی پروردگار، مردم را به پیمودن این راه می‌خوانم و دعوت می‌کنم، و نیز پیروان من از این راه مردم را به سوی خدا می‌خوانند.»

وصیّت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در راستای تحقّق این هدف و فعلیّت این مقصد و غایت است. در این وصیّت تمام زوایای زندگی بشر در جنبه‌های مختلف، برای جمیع افراد بشر و تمامی آحاد بنی‌آدم از هر ملّت و آئین و از هر طبقه و هر صنف، چه عالم و چه جاهل، برای سعادت دنیا و فلاح آخرت مورد توجّه و التفات قرار گرفته است؛ و هیچ فردی نمی‌تواند خود را از پایبندی به آن مستغنی بشمارد؛ به خصوص افرادی که از حیثیّت اجتماعی دارای تشخّص و معروفیّتی می‌باشند ـ مانند ارباب سیاست و فقهاء و مراجع ـ حتماً باید حدّاقلّ ماهی یک‌بار آن را مطالعه نمایند و تک‌تک عبارات و مضامینش را آویزهٔ گوش و اسوهٔ در فعل و کردار خویش نمایند.

و چقدر بجا و پسندیده است که عبارات و بخش‌های مختلف آن با ترجمه‌ای زیبا و روان در لوح‌ها

---

[1] سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۱۰۸.

و قاب‌هایی جذّاب با طرح‌های متنوّع و جالب قرار گرفته، در منازل و دفاتر و محلّ مراجعه عموم، مورد توجّه و بینش افراد واقع شود.

عصمت مساوی با ابدیّت است و ابدیّت پیوسته پابرجا و متقن

کلام معصوم علیه السّلام، معصوم است و با سایر کلمات و تعابیر ـ هرچند قابل توجّه ـ متفاوت می‌باشد؛ زیرا عصمت مساوی با ابدیّت است و ابدیّت پیوسته پابرجا و متقن و ثابت و مستقر خواهد بود. بنابراین باید کلمات و تعابیر اهل بیت عصمت علیهم السّلام پیوسته در مرئی و منظر افراد واقع شود، و بدان نظرهٔ کلام وحیانی و رحمانی داده شود و با سایر جملات و تعبیرها متمایز گردد.

امروز بیش از هر زمان دیگر، جامعهٔ ما نیازمند رجوع و نگرش به آثار و احادیث به جای مانده از موالیان خویش، حضرات معصومین علیهم السّلام است، و باید به این نکتهٔ حیاتی، اهتمامی وصف ناپذیر بنماید و غفلت گذشته خود را با رویکردی متین و استوار، به مضامین و کلمات وارده از امامان و پیشوایان خویش جبران و تصحیح

نماید؛ و یکایک از دستورات و متون اخلاقی و حکمی آن بزرگواران را نصب‌العین خویش گرداند، که تنها راه رهایی از تنگناها و مصائب و حیرت و درماندگی و غوطه خوردن در کثرات و همچون کلاف سر درگم به دور خود گشتن و حرکت در وادی ظلمت و تعصّب و خود محوری و جهالت، در متابعت از فرامین و بیانات نورانی اهل بیت عصمت علیهم السّلام است و بس.

ما نباید به این نکته بیندیشیم که چرا دیگران به این مسائل اعتناء و توجّهی ندارند؛ و پایبندی ما به این اصول چه اثری می‌تواند داشته باشد؟ ما باید به این مسأله فکر کنیم که این وصیّت‌نامه، تریاقی است که داروی همهٔ دردها و شفای همهٔ آلام و مصیبت‌ها و اکسیر حیات ابدی و سعادت جاودانه ماست. به دیگران چه کار داریم و از روی گرداندن آنان ما را چه باک؟!

با نهایت تأسّف و تحسّر باید اقرار و اعتراف کنم که اگر بزرگان ما و افراد مسئول و موجّه به این وصیّت‌نامه عمل نموده و پایبند می‌بودند، امروزه این ابتلائات موهِنه و حوادث دلخراش و مسائل دور از شأن و مرتبت انسانی که دامن جامعه را فرا گرفته است، وجود نمی‌داشت.

آفات نگرش گزینشی به بیانات معصومین و استفاده ابزاری از آنها

نگرش گزینشی به بیانات معصومین علیهم السّلام و استفادهٔ ابزاری از آنها و پذیرش آنچه با سلیقه‌های شخصی ما منطبق می‌باشد و مردود دانستن آنچه مخالف تفکّر و سلیقه‌های فردی است، راهی جز بدبختی و نکبت و ضلالت و سرگشتگی و حیرت و تباهی برای فرد و جامعه به وجود نخواهد آورد.

به یاد می‌آورم پس از تحقّق انقلاب اسلامی ایران، یکی از فضلاء محترم، این وصیّت‌نامه را با ترجمه‌ای روان و سلیس در یکی از جرائد کشور منتشر می‌نمود، ولی متأسّفانه هنگامی که به عبارات آن حضرت در مورد شئون زنان و کیفیّت تعامل فرد و اجتماع با این طائفه رسید، به کلّی آن کلمات و جملات را حذف نموده و نه در متن عربی و نه در ترجمه، اسمی از آن به میان نیاورد!

عجبا! مگر چه کاستی و منقصتی در کلام معصوم علیه السّلام مشاهده کرده بود که این چنین سلیقه‌وار و خودسرانه دست به تحریف و سانسور فرمایش امام علیه السّلام زده بود؟!

آیا این عمل مصداق صریح و روشن﴿نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾[1] نمی‌باشد؟! و آیا این مضامین مختصّ زمان صدور آن است و شامل زمان ما و زمان‌های پس از آن نمی‌شود؟! و آیا طبیعت و سرشت انسانی با افراد گذشته تفاوت پیدا کرده است؟! و دیدگاه‌ها نسبت به مسائل فیما بین مرد و زن با گذشته تغییر نموده است؟!

نظر برخی محقّقان غربی پیرامون حجاب زنان و کیفیّت تعامل آنها

آنی رود،[2] یکی از نویسندگان مشهور انگلستان می‌گوید:

ای کاش کشور من مانند کشورهای اسلامی می‌بود که زنان با پوشش و عفّت، آسوده‌ترین زندگی را دارند. این برای انگلستان یک ننگ است که دخترانش به خاطر آمیختگی با مردان در مشاغل اجتماعی به رذالت کشیده شوند.

چه می‌شود ما را که سعی نمی‌کنیم وظائف و مسئولیّت زنان ما هماهنگ با فطرت و طبیعت آنان باشد؛ یعنی همان خانه‌داری و تربیت فرزند، و کارهای مردانه را به مردان واگذار کنیم تا شرافت و ارزش زنان را به‌دست آوریم.[3]

خانم کلیور السون، روانشناس معروف می‌گوید:

تحقیقات نشان می‌دهد که زنان علاقه‌مند هستند که تحت نظر اشخاص دیگری کار کنند، و از مرئوس بودن و تحت نظر دیگران کار کردن بیشتر خوششان می‌آید. خانم‌ها بیشتر تابع احساساتند و آقایان تابع عقل و منطق. بسیار دیده شده است که خانم‌ها از نظر هوشی بالاتر از مردان هستند، ولی نقطه ضعف آنها احساسات شدید آنهاست.

مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند و بهتر قضاوت می‌کنند و سازمان دهندهٔ

---

[1] سوره النّساء (٤) قسمتی از آیه ١٥٠.

[2] Annie rood.

[3] *المرأة فی ظلّ الإسلام*، تألیف مریم نور الدین فضل الله، ص ٤٥.

بهتری هستند و بهتر از زنان هدایت و رهبری می‌کنند؛ و برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که خداوند طرّاح آن بوده است، و هر چقدر خانم‌ها بخواهند با این واقعیّت مبارزه کنند، بی‌فایده است. خانم‌ها به خاطر اینکه حسّاس‌ترند، باید قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی نیاز دارند. کارهایی که به تفکّر مدام و تصمیم‌گیری‌های دقیق نیاز دارد، زن را خسته و ناتوان می‌کند.

بزرگترین هدف خانم‌ها در زندگی تأمین شدن است، و وقتی به این هدف رسیدند، دست از فعالیّت می‌کشند.[1]

تحریف کلمات معصومین علیهم السّلام بی‌حرمتی به ساحت ارزش‌های والای انسانی است

اگر مولای متّقیان در شرایط آن روز و محدودیّت‌های اجتماعی در روابط زن و مرد و رعایت عفاف در همان محدوده، چنین وصیّت و سفارشی به اولاد و مردم آن زمان فرمود، باید به طور قطع و یقین اعلان و اعتراف نمود که با ظهور تکنیک امروز و تکنولوژی افسار گسیخته قرن و سهولت دسترسی بدان برای تمامی افراد جامعه، فاجعه اضمحلال و نابودی اساس و کیان خانواده و بروز هرج و مرج در روابط مردان و زنان، به زشت‌ترین و شنیع‌ترین وجه ممکن در شُرف وقوع است.

آن مترجم محترم زمانی که این فقرات دوراندیش و مضامین معجزآسای امیرمؤمنان علیه السّلام را در رابطه با روابط زن و مرد حذف و تحریف می‌نماید، بدین بهانه که جامعهٔ امروزی از پذیرش و تقبّل چنین مضامینی سر باز می‌زند، و لذا نباید با طرح این گونه عبارات از حضرات معصومین علیهم السّلام، موجبات وهن و اهانت به ساحت مقدس آنان را فراهم نمود، نمی‌داند که با این کردار خود چه بی‌حرمتی و اهانتی به ساحت ارزش‌های والای انسانی و عفاف و امنیّت اجتماعی و طهارت نفس آدمی می‌نماید! او نمی‌داند که این عبارات از هر زمان و برهه‌ای برای این زمان و مقطعی که کنون در آن روزگار می‌سپاریم، واجب‌تر و حیاتی‌تر است!

---

[1] *نظام حقوق زن در اسلام*، ص ۱۸۵.

نقش پیشرفت‌های چشمگیر ارتباطات در از هم پاشیدگی پیوندهای خانوادگی

امروزه با پیشرفت‌های چشمگیر ارتباطات، همچون اینترنت و صنعت تلفن و موبایل، خدا می‌داند که چه به روزگار پیوندهای خانوادگی و چه ضربه‌ای بر پیکرهٔ روابط زناشویی وارد آمده است. این‌جانب اعتراف می‌کنم که در محدودهٔ ارتباطات و اطّلاع خود با افراد، ناظر از هم پاشیدگی ده‌ها مورد از پیوندهای خانوادگی به واسطهٔ این پدیدهٔ نامیمون در عرصهٔ ارتباطات اجتماعی بوده‌ام.

امروزه باید با صدای رسا و عالم‌گیر اعلام کرد که جملهٔ معجزنما و وحیانی امیرمؤمنان در این وصیّت‌نامه که می‌فرمایند:

و إنِ استَطَعتَ أن لا يَعرِفنَ غَيرَكَ، فافعَل.[1]

«اگر می‌توانی روشی در پیش بگیری که زنان تو جز تو کسی را نشناسند، حتماً در انجام آن کوتاهی منما»، یک معجزهٔ علوی در عرصهٔ روابط اجتماعی و مسائل اخلاقی و خانوادگی به شمار می‌رود.

مطالبی که از ناهنجاری‌های اخلاقی در روابط خانوادگی و زناشویی به واسطهٔ پدیدهٔ اینترنت و موبایل به سمع ما می‌رسد، آنچنان وحشتناک و بی‌شرمانه است که ذهن و عقل آدمی را مبهوت می‌نماید. و این مسأله نشان می‌دهد که هیچ تفاوتی در رعایت و عدم رعایت ضوابط اخلاقی و مبانی انسانی و تکالیف شرعی بین انسان‌ها و آدمیان گذشته و حال وجود ندارد؛ و اگر تدوین این وصیّت‌نامه در یک‌هزار و چهارصد سال قبل برای افراد آن زمان دارای درجه‌ای از اهتمام و الزام می‌نمود، امروزه صدها و بلکه هزارها مرتبه افزون‌تر باید بر این نکته تأکید کرد و پای فشرد.[2]

نگرش حضرت زهرا در کیفیّت روابط زن و مرد اجنبی

امروزه با آموزه‌های وحیانی اهل بیت عصمت علیهم السّلام روبرو هستیم. در

---

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۳، ص ٦١.

[2] اخیراً در یکی از اردوهای تابستانی که در کشور آلمان برای حدود یک‌صد و هفتاد نوجوان بین سیزده تا بیست سال ترتیب داده شده بود، اکثر دختران کم سن و سال، مورد تعرّض جنسی توسط جوانان اردو قرار گرفته بودند که این فضاحت با شکایت والدین آنها پیگیری گردید.

جائی‌که حضرت صدّیقهٔ کبری، فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها نسبت به روابط زن و مرد اجنبی می‌فرماید:

«بهترین زنان عالم کسی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند.»[1]

می‌گویند: رعایت این مسائل امروزه مشکل، بلکه ممتنع است؛ و در شرایط اجتماعی امروز، ارتباط بین زن و مرد و سخن گفتن با یکدیگر و مزاح و شوخی، چه بسا امری اجتناب ناپذیر است. عجبا! آیا شرایط اجتماعی از آسمان بر سر ما فرود می‌آید و یا از قعر چاه بالا آمده، گریبان ما را می‌گیرد؟! یا ما خود سازنده و به وجود آورندهٔآنها هستیم؟ آن اجتماعی که ناخواسته به هرچه برای او بنویسند، مهر تأیید بگذارد و به هر پدیده و موقعیّتی که بر او تحمیل نمایند کرنش نماید، با چهار پایان و وحوش چه فرقی خواهد داشت؟!

امروزه در بعضی از کشورهای اسلامی، دانشگاه‌ها و مراکز علمی وجود دارند که از فرّاش تا رئیس دانشگاه همه و همه از بانوان هستند و یک مرد در میان افراد وجود ندارد، در حالی‌که از نظر موقعیّت علمی و مقبولیّت رتبه دانشگاهی، از زمرهٔ مراکز علمی نمونه در جهان قلمداد می‌شوند![2]

و نیز به خاطر دارم که همین مسأله، در بیمارستان امام رضا علیه السّلام در مشهد مقدّس رضوی به مدّت شش ماه به احسن وجه جامهٔ عمل پوشید، ولی متأسفانه به واسطهٔ بروز برخی از سلیقه‌های منحرف، پایدار نماند و به حالت اوّلیّه خود بازگشت.

متصدّیان تعلیم مبانی شرع نباید دایهٔ مهربان‌تر از مادر شوند

نکته قابل توجّه و مهم در اینجا، این است که متصدّیان تعلیم مبانی شرع و مبلّغین دیانت اسلام و مروّجین احکام سیّد الانام، آیا کاسه داغ‌تر از آش می‌باشند و دایهٔ مهربان‌تر از مادر؟! یا اینکه وظیفه و تکلیف آنها صرفاً و قانوناً ابلاغ و القاء آن

---

[1] *کشف الغمّة*، ج ۱، ص ٤٦٦؛ *بحارالأنوار*، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

[2] عربستان سعودی، جدّه.

حکم و تکلیفی است که از طرف پروردگار و شارع تدوین و تنظیم گشته است، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش.

مگر خداوند ما را متولّی بر شریعت و صاحب اختیار در دخل و تصرّف آن قرار داده است تا به میل و سلیقه خود هرجا که صلاح دیدیم حذف و یا اضافه نمائیم؟! چنین اختیاری هرگز به ما داده نشده است و داده نخواهد شد.

متولّی و صاحب اختیار در شریعت و احکام فقط یک فرد می‌باشد، و آن وجود مقدّس و مطهّر صاحب ولایت کبری، مهدی آل محمّد، حضرت حجّة بن الحسن العسکری أرواحنا لتراب مقدمه الفداء است؛ و باقی هرکه می‌خواهد باشد، صرفاً و صرفاً مبلّغ و داعی و هادی به سوی این عتبه و این بارگاه خواهد بود، نه بیشتر؛ و هیچ فردی حق ندارد حتّی یک کلمه از پیش خود کم یا زیاد نماید، و الاّ باید پاسخگو باشد.

نکوهش و تحقیر آیات الهی افرادی را که استفاده گزینشی از احکام الهی می‌کنند

در سوره البقرة (۲) آیه هفتاد و پنج می‌فرماید:

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

«آیا امیدوارید که آنان به شما و مسلک و دین شما ایمان بیاورند، در حالی‌که گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنوند و به محتوای آن پی‌می‌برند، آن‌گاه در صدد تحریف و تبدیل آن برمی‌آیند، در حالی‌که به خوبی و روشنی می‌دانند که این کلمات و مفاهیم، تمامی از جانب خدای متعال است و دست بشر دخالتی در آن ندارد.»

و نیز در سوره النّساء (٤) آیه یک‌صد و پنجاه و یک‌صد و پنجاه و یک می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا * أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾.

«کسانی که به خدا و رسول او کفر ورزیدند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدائی بیندازند و می‌گویند: ما به بعضی از آیات که مطابق میل و سلیقه و

مصلحت شخصی و اجتماعی ماست، ایمان می‌آوریم و به بعضی که مخالف مصالح ماست، کفر می‌ورزیم. این گونه افراد، می‌خواهند راهی از پیش خود در این موقعیّت ابداع کنند و کاری به آموزه‌های وحیانی ندارند. اینان حقّاً و واقعاً کافر هستند و ما برای کافران عذاب دردناکی را تدارک دیده‌ایم.»

در این آیات، خدای متعال با صراحت آنان را که در صدد تحریف و گزینش احکام و آیات الهی هستند، به سختی نکوهش و تحقیر می‌نماید، و ندای دور باش از رحمت و لطف خودش را سر می‌دهد. متأسّفانه و صد افسوس که این آفت و بلیّه، پیوسته بر پیکرهٔ تاریخ اسلام و تألیف مؤلّفین و توریخ مورّخین چنگ انداخته است، و متون اسلامی ما را چه بسا از درجه اعتبار و وثاقت تنزّل داده است.[1]

از جمله مواردی که متأسّفانه از این مصیبت و آفت مصون نمانده است، همین فقراتی است که در این وصیّت‌نامهٔ امیرمؤمنان، راجع به روابط بین زن و مرد و پاره‌ای از احکام و مطالبی که درباره زن می‌فرمایند، می‌باشد.

برخوردهای ناجوانمردانه و غیر منصفانه با کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

البته ناگفته نماند که در برخی از خطب دیگر نهج البلاغه نیز حضرت در این باره مطالبی دارند، مانند خطبه‌ای که پس از جنگ جمل راجع به عایشه، زوجهٔ رسول خدا بیان می‌کنند، و در آن به نقصان عقول زنان و ضعف در تدبیر ایشان اشاراتی دارند که مع الاسف باید گفت: افرادی که به این فقرات برخورد کرده‌اند، یا به کلّی آنها را انکار و از زمرهٔ فرمایشات امیرمؤمنان به کناری نهاده‌اند، و یا با تأویلات و توجیهات مضحک، به خلاف آنچه که مقصود و منظور صاحب کلام است، تحریف نموده‌اند، و یا با عباراتی چون «ما نمی‌فهمیم»، و یا «ما از این مطالب اطّلاع نداریم»، و یا «شاید این کلمات بعداً به خطبه اضافه شده است»، خواسته‌اند از زیر بار تعهّد و مسئولیّت بلاغ و ابلاغ شانه خالی کنند.

---

[1] توضیح بیشتر این مسأله، در جلد اوّل کتاب *اسرار ملکوت*، از این حقیر آمده است.

جای تعجّب نیست که بزرگان ما با کلام معجزآسای امیرمؤمنان این‌طور غیر منصفانه برخورد کنند، چرا که حتّی با آیات قرآن نیز چنین برخوردها و بی‌حرمتی‌ها از برخی دیگر دیده می‌شود!

استاد ما، مرحوم آیة الله غروی تبریزی ـ رحمة الله علیه ـ نقل می‌فرمودند:

در سفری که برای معالجه به هامبورگ رفته بودم، شبی در منزل اخوی، جمعی از پزشکان و مهندسان ایرانی مقیم هامبورگ حضور داشتند و صحبت از حلّ پاره‌ای از مسائل اعتقادی و اخلاقی بود. در این هنگام یکی از حضّار گفت: زمانی که یکی از آقایان، تصدّی مسجد هامبورگ را داشت و پس از نماز عشاء، مجلس سخنرانی و طرح مسائل اعتقادی داشتیم، شخصی از ایشان سؤال می‌کند: نظر شما دربارهٔ این آیه شریفه چیست؟

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾.[1]

«خداوند مردان را بر زنان برتری بخشیده است و به واسطه آن، زمام امور زنان بر عهده مردان می‌باشد و قیمومت مردان بر زنان در امور خانه و مسائل اجتماعی مستقرّ خواهد بود.»

آن شخص عالم می‌گوید: تا آنجا که من اطّلاع دارم، اسلام دین تساوی بین زن و مرد است!

البته کیست که نداند معنی و مفهوم این جمله حذف و تحریف قرآن و انکار آیات وحی است با بیانی تلویحی و عبارتی تلمیحی؟!

و همین شخص در مورد این فقرات از نهج البلاغه می‌گفت: «ما این حرف‌ها را نمی‌فهمیم!» طبیعی است که این افراد، این عبارات را نمی‌فهمند؛ نباید هم بفهمند، و هیچ‌گاه هم نخواهند فهمید؛ زیرا برداشت آنها از اسلام، با متن قرآن و آموزه‌های وحیانی و شریعت نبوی یک‌صد و هشتاد درجه در تضادّ و مخالفت است. و اسلام مورد نظر آنان، اسلامی ساختگی و من‌درآوردی و سلیقگی و ساخته و پرداخته ذهن مشوّش و روان بیمار است؛ و به قول حضرت شیخ محمود شبستری، أعلی الله مقامه:

---

[1] سوره النّساء (٤) صدر آیه ٣٤.

چشم‌های این افراد از دیدن حقایق نورانی وحی کور و نابیناست و توان ادراک آن حقایق را ندارد؛ و خود و دیگران را به ضلالت و تباهی و از بین رفتن استعدادات و ناکامی از عمر بی‌بدیل و از دست دادن فرصت‌ها می‌اندازند.

آخر کسی نیست به آنها بگوید: مگر شما قیّم دین و متولّی شریعت می‌باشید که خودسرانه دست به تحریف و تزییف مبانی آن می‌زنید؟ و دین خدا و رسول را ناقص و تحریف شده و بی‌فائده و نتیجه، به دست مردم می‌سپارید؟

آیا اینان نمی‌دانند که عدم توجّه به این فراز از آموزه‌های وحیانی، چه عواقب ناگوار و چه ضرر و زیان‌هایی برای مردم بی‌اطّلاع به بار خواهد آورد؟!

و اگر امیرمؤمنان در این زمان حیات ظاهری داشت، این فقرات از خطب خویش را حذف و محو می‌نمود؟! و می‌فرمود که این عبارات مربوط به یک‌هزار و چهارصد سال پیش است، و ابداً ارتباطی به جامعهٔ امروز و اجتماع منوّر الفکر کنونی و ذهن‌های باز و فرهیختهٔ عصر حاضر ندارد؛ و باید آنها را به یک سو افکند و کنار گذاشت؟! هیهات! هیهات!

مشکل این گروه این است که خود را قیّم دین تصوّر می‌کنند و خود را در قبال پرسش‌ها و ابهامات مسئول می‌شمرند، و پای خود را از گلیم خویش فراتر می‌گذارند و خود را نماینده شریعت و پناهگاه مردم به نحو تامّ الإختیار به حساب می‌آورند، و آبروی خود را آبروی دین و سرشکستگی خویش را فضاحت و بی‌آبرویی دین می‌شمرند؛ و خلاصه، خود را نمایندهٔ خدا در روی زمین و فرستادهٔ او بر خلق، ولی نه مانند انبیاء و رسل، بلکه در رتبه‌ای پایین‌تر می‌دانند.

مبلّغین نباید کسوت تولیت و قیومیّت دین بر تن خود نمایند

اگر ما بتوانیم جایگاه تبلیغی خود را، نه در کسوت تولیت، بلکه در موقعیّت

آلیّت و وساطت به‌دست آوریم، دیگر نگران خوش آمد و بد آمد مردم نخواهیم بود؛ و ما را با اقبال و ادبار آنان کاری نمی‌باشد و از تشویق آنان و تعییر معیّرین، تبدّل حال و تغیّر افکار پدیدار نخواهد گشت. تمام این مصائب فقط به جهت این است که ما جایگاه خود را تغییر داده‌ایم، خود را در موقعیّت و منزلگاه امام زمان، و امام زمان را بر مسند و متکّای خود نشانده‌ایم.

داستانی جالب و حکایتی عبرت‌آمیز به خاطرم آمد، حیف دیدم آن را در اینجا نیاورم.

اخیراً کتابی در خاطرات و مطالب قابل توجّه، از یکی از اَعلام منتشر شده است.[1] در آن کتاب مسطور است که:

زمانی در رژیم پهلوی، ایشان را به یکی از بلاد کردستان تبعید می‌کنند و مدّتی در آن شهر با مردم و سکنه در ارتباط و حشر و نشر بودند. از قضا در یکی از فصول که احتیاج مبرم به نزول باران بود، باران نیامد و اضطراب و تشویش اهالی آنجا را فرا گرفته بود، و مردم در خوف و هراس از بین رفتن زراعت و محصول درختان بسر می‌بردند. در این هنگام، بعضی از افراد از ایشان تقاضای نماز استسقاء را می‌نمایند که به اتّفاق جمعی از ساکنین شیعه به اقامه نماز باران بپردازند، ایشان قبول نمی‌کنند، و هرچه افراد اصرار می‌ورزند، ایشان نمی‌پذیرند.

بعدها دلیل عدم پذیرش را برای یکی از دوستان چنین نقل می‌کنند:

من دیدم اگر اقدام به اقامهٔ نماز باران کنم و باران نیاید، از آنجا که اکثر ساکنین آن شهر از اهل تسنّن می‌باشند، این موجب وهن و سستی مذهب شیعه می‌شود، لذا ترجیح دادم که از اقامهٔ نماز باران استنکاف نمایم.

این داستان بسیار عبرت‌آمیز و قابل توجّه است، و صحّت مدّعای ما را اثبات می‌نماید.

---

[1] مرحوم آیة الله منتظری، رحمة الله علیه.

از جمله موارد قابل تأمّل اینکه: ما در نگرش به احکام و تکالیف، آنها را بر اساس مصالح و سلیقه‌های شخصیّه ارزیابی می‌کنیم، نه بر اساس حاقّ واقع و ملاک تشریع و تدوین، و هرجا که سلیقهٔ فردی و مصلحت شخصی، حکم به انجام آن عمل نمود، اقدام می‌کنیم و هر جا با انجام آن مخالفت نمود، از اقدام استنکاف می‌نماییم.

و دیگر اینکه: در یک تأمّل و تعمّق نفسانی، متوجّه می‌شویم که مقصود از آبروی اسلام و تشیّع، آبروی خود ماست و تنزّل شخصیّت و شئون اجتماعی خود ما می‌باشد، نه آبروی دین و شریعت؛ زیرا شریعت و دیانت متولّی و صاحب دارد و آن خدای متعال و بنده خالص او، ولیّ حیّ و زمامدار عالم وجود، امام عصر ارواحنا فداه است؛ و ما را چه رسد که در ساحت و حریم ولایت و پاسداری او دخالت کنیم، و خود را بر مسند و جایگاه او بنشانیم؛ و به ما چه ارتباطی دارد که دین و آئین او موهون گردد یا متعالی شود.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

و از اینجا می‌توان به خیلی از مسائل پی برد و هدف و انگیزه بسیاری از پدیده‌ها و منویّات پشت پردهٔ آنها و عباراتی که در این زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرد و توجیهاتی که برای مردم نسبت به کردار و گفتار افراد می‌شود، روشن می‌گردد.

روزی خواهد رسید ـ چه در این دنیا و چه در آن سوی ـ که پرده از نیّات و مقاصد و تمایلات و کردار نهفته ما برداشته خواهد شد؛ و بر همگان مانند خورشید تابان روشن و آشکار گردد که در پس کلمات دلنشین و تعابیر دلفریب و خنده‌ها و تبسّم‌ها و لطف‌ها و حرکات عوام پسندانه، چه نیّات سوء و چه خود محوری‌ها و چه دوروئی‌ها و سیرت‌های منافقانه‌ای وجود داشته است.

چه می‌شود ما را که نمی‌خواهیم هر آنچه از ناحیهٔ پروردگار به لسان رسول و

معصومینش به دست ما رسیده است، همان‌طور که هست و همان‌گونه که بیان شده است، بدون کم و زیاد و بدون تفسیر و توجیه و بدون تغییر و تبدیل برای مردم بازگو کنیم؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که به خود باز آییم و راهی را که برادران عامّهٔ ما پیموده‌اند و سرگشته و گم‌گشته، سال‌های سال را به تباهی و ضلالت سپری نموده‌اند، نپیمائیم؟! و تجربهٔ تلخ و دردناک و موبقه آنان را نیازماییم، و به سرنوشت آنان گرفتار نشویم؟!

آن عالم دینی که با وجود علم به رجحان مؤکّد و رضای شارع به تفریق صلوات یومیّه، به جهت مخالفت با عامّه حکم به رجحان جمع بین صلوات می‌دهد تا امتیاز بین شیعه و اهل سنّت بدین وسیله محقّق شود، چه جوابی به صاحب شریعت و امام زمان خود دارد که بدهد؟!

و اگر امام زمان از او بپرسد: مگر شما صاحب اختیار در شرع و مبسوط الإراده در دخل و تصرّف آن هستید که این گونه بر خلاف سنّت نبوی و سیرهٔ ائمّه معصومین علیهم السّلام صرفاً به خاطر مخالفت با عامّه، حکم خدا را تغییر می‌دهید، چه پاسخی می‌تواند ارائه دهد؟!

و اگر امام از او سؤال کند: آیا فکر نمی‌کنید که با فتوای مخالف سنّت، موجبات وهن مکتب تشیّع را در قبال مذهب عامّه فراهم می‌کنید و باعث سخریّه و خرده گرفتن آنان و بهانه دادن به دست دشمنان اهل بیت می‌شوید؟! آیا این است معنی و مراد از پاسداری مکتب اهل بیت؟! و آیا در این فتوا موجبات بُعد طرفین از یکدیگر و بروز افکار مخالف و سوء ظنّ نسبت به تشیّع در میان عامّه فراهم نمی‌شود؟!

وظیفه اصلی همه امّت اسلام به خصوص زعما و متصدّیان تبلیغ

بنابراین وظیفه اصلی همه امّت اسلام، به خصوص زعماء و متصدّیان تبیین مبانی شرع، رعایت دقیق و عنایت وسواس‌گونه به اجراء تکالیف و قوانین مدنی و اجتماعی و شخصی، از ناحیه لواداران مکتب حقّ می‌باشد، تا در این راستا کسانی که استعداد پذیرش آموزه‌های دینی و اخلاقی را واجدند و از متابعت مبانی شرع و اطاعت فرامین الهی ابائی ندارند، محروم نگردند؛ و در آن دنیا در پیشگاه عدل الهی ما

را شرمنده و مسئول ننمایند که چرا ما را از تفهّم و معرفت این مطالب محروم نمودید، و آنچه را که حاقّ واقعِ دستورات و مبانی وحی بود برای ما روشن نساختید و ما را از رسیدن به فعلیّات غائیّهٔ در خلقت محروم ساختید؟

دیدگاه و بینش مبلّغین دین مبین، فقط باید بر اساس توحید و اداء تکلیف الهی باشد و بس؛ و از بدگویی و انتقاد و سخریّه افراد فرومایه، بیمی به خود راه ندهند و آیهٔ شریفه: ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ﴾[1] را پیوسته سر لوحه جمیع تصرّفات و حرکات و سکنات خویش قرار دهند، و مسئولیّت قوام شرع و دیانت را به صاحب اصلی آن، امام حیّ معصوم عجّل الله فرجه الشّریف بسپارند، و خود را به جای او و بر مسند او ننشانند و مایه خجلت و شرمساری در دنیا و عقوبت در آخرت نگردند.

أمیرالمؤمنین صلاح امور اجتماع را در دوری از ارتباط مردان و زنان می‌دانند

در این وصیّت‌نامه أمیرالمؤمنین علیه السّلام، صلاح امور اجتماع را در دوری از ارتباط مردان و زنان می‌داند؛ و امنیّت جامعه را در رعایت این اصل اساسی بر می‌شمرد، و تربیت نفس و تزکیهٔ روح را در سایه امنیّت اخلاقی و رعایت عفاف و خِدار می‌داند، و آسایش فکر و آرامش خیال و طمأنینهٔ ضمیر را در پرهیز از مظاهر شهوت و تحریک، و دوری از روابط مخرّبِ فضای روحانی و نورانی اطراف و محیط می‌پندارد.

در این فضا و شرایط است که نفوس و افراد می‌توانند به مراتب فعلیّت و رُقاءِ مراحل غیب و معرفت، دسترسی پیدا کنند. تحصیل مراتب معرفت و نیل به کمالات معنوی در شرایط ناهموار و نامناسب، بسیار بسیار دشوار و یا ممتنع است.

شبهه‌ای که دست‌آویز عده‌ای در برقرار کردن روابط غیر صحیح شده است

ممکن است بعضی تصوّر کنند اختلاط در روابط زن و مرد و برخورد ضمن گفتگو و معاشرت، مشکلی در پندار و رفتار آنان پیش نمی‌آورد و تصوّر خاصّی در ذهن و ضمیر آنان شکل نمی‌گیرد و احساس غیر متعارفی در وجود خویش نمی‌یابند، و نه تنها به امور روزمرّه، که به عبادات و مسائل معنوی در جای خود اشتغال دارند، و احساس کدورت در این‌گونه ارتباطات ندارند، و در مجالس مختلط زن و مرد به

[1] سوره المائدة (٥) قسمتی از آیه ٥٤.

گفتگو و شوخی می‌پردازند، و بر سر سفره غذا در کنار هم می‌نشینند و در ارتباط تلفنی به احوال‌پرسی از یکدیگر و بیان قضایا و متعارفات می‌پردازند، و در عین حال، مطلب خارج از عرف و حادثهٔ دور از شؤون اخلاقی از آنان سر نمی‌زند؛ پس چگونه است که در این وصیّت، دستور بر احتراز از برخورد و هم‌سخن شدن و ارتباط متعارف آمده است؟

پاسخ‌های سه گانه به این شبهه

در پاسخ باید گفت: خلقت انسان و غرائز نهفته در آن، به خودی خود خواهان ارتباط و تعلّق و گرایش به سمت مخالف است، و در این مسأله فرقی بین مرد و زن وجود ندارد. گرچه در مواردی تمایل و گرایش به واسطه برخی از اولویّات ومرجّحات، در مرد بیشتر و در مواردی نیز به عکس می‌باشد؛ و کسی نمی‌تواند این مطلب را انکار کند؛ زیرا وجود این مسأله از بدیهیّات و ضروریّات ثابته در نظام خلقت است.

بر این نکته باید اضافه نمود که حالات شخصی افراد و اقتضای مقتضیات جسمی و روحی شخص، در همه اوقات و امکنه و شرایط به یک شکل و یک منوال و یک جهت نبوده است. بسیار اتفاق می‌افتد که فردی در شرایط خاص، از نظر روحی آمادگی لازم را برای برخورد با جنس مخالف نداشته و تمایلی به هم‌صحبتی و ارتباط در خود نمی‌بیند، ولی همین شخص، در شرایطی دیگر بسیار نسبت به این موضوع شائق و راغب می‌گردد. بر این اساس، پاسخ از اشکال، خود به خود واضح و آشکار خواهد شد؛ زیرا:

اوّلاً: با وجود غرائز نهفته و گرایش پنهان، چه بسا این ارتباط کم‌کم و به صورت غیر واضح و علنی، دریچهٔ ذهن و نفس طرفین یا یکی از دو طرف را به سمت ورود خواطر و تصوّرات و ذهنیّات نامناسب بازگرداند، و پس از گذشت

زمانی این تخیّلات و تصوّرات، به صورت ثابت و مستحکم فضای قلب و ذهن را به تسخیر خود درآورند و قلب شخص را به تصرّف عدوانی در اختیار خویش گیرند و خود صاحب‌خانه گردند و فضای روحانی و آرامش خیال و آسایش بی‌آلایش را از درون این فضا بیرون رانند؛ و در اینجاست که دیگر کار از کار می‌گذرد، و شخص با تمام امیال و خواست‌ها و تفکّرات و باورهای عقلانی و شرعی و اجتماعی و فطری، در تحت تسخیر و سیطرهٔ این قوا و صاحب‌خانهٔ جدید در خواهد آمد.

و این‌جانب به موارد بسیاری از این قبیل، در افراد مختلف و اصناف گوناگون برخورد کرده‌ام. و باید اذعان نمود که در این مسأله، هیچ تفاوتی بین عامّی و عالم، بی‌سواد و باسواد و غیره وجود ندارد؛ زیرا شرایط و غرائز و صفات نهفتهٔ باطنی و تمایلات، در اختیار شخص نمی‌باشد، و او محکوم به متابعت و پیروی از آنها در چنین صورتی خواهد بود.

و لذا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

النَّظرَةُ سَهمٌ مِن سِهامِ إبلیسَ.[1]

«نظر انداختن بر سیمای زن، همچو تیری است از تیرهای شیطان که بر قلب آدمی فرود می‌آید و آن را از کار می‌اندازد و تباه می‌گرداند.»

روزی یکی از جوانان در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد:

یا رسول الله! ما را چه می‌شود که زمانی که در خدمت شما هستیم و به سخنان و نصایح و بیان معارف شما گوش فرا می‌دهیم، چنان حالت جذبه و روحانیّتی در خود احساس می‌کنیم که گویی در آسمان پرواز می‌کنیم و تعلّقی به زمین و اهل آن نداریم، و خود را در فضای روح و ریحان و معنویت خاصّی مشاهده می‌کنیم که هیچ تمایلی به بیرون آمدن از این فضا نداریم و پیوسته می‌خواهیم همچنان در این جذبهٔ روحانی و نفحهٔ

[1] *من لا یحضره الفقیه*، ج ٤، ص ١٨.

رحمانی باقی و برقرار بمانیم؛ ولی همین که از خدمت شما مرخّص می‌شویم و به خیابان و انظار عمومی وارد می‌گردیم و چشممان به زنی می‌افتد، همه آن حال و هواها و آن نشاط‌ها و آن روحانیّتی که کسب نموده‌ایم، یک مرتبه بر باد می‌رود و با سر به این دنیا سقوط می‌کنیم و از آن مرتبه و منزلت به حضیض کثرات و شهوات و نفسانیّات تنزّل پیدا می‌کنیم!

حضرت فرمودند: اگر بر همین حال مدّتی بمانید، هر آنچه را که من می‌بینم شما نیز خواهید دید! و آنچه را من می‌شنوم شما نیز خواهید شنید.[1]

ثانیاً: بر فرض که انسان بتواند بر نفس و امیال و هواهای آن مسلّط و مقتدر باشد، و این ارتباطات تأثیری بر افکار و ذهنیّات او نگذارد و با همان حال و وضعیّتِ ثابت و پایدار خویش، بتواند به سیر تکاملی و حرکت صعودی خود ادامه دهد، ولی آیا می‌تواند آثار این گونه ارتباط را از طرف مقابل نیز دفع گرداند؟

۱[*الکافی*، ج ۲، ص ۴۲۳:

«عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ عَن أَبيهِ و عِدَّةٌ مِن أَصحابِنا عَن سَهلِ بنِ زيادٍ و مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ جَميعًا عَنِ ابنِ مَحبوبٍ عَن مُحَمَّدِ بنِ النُّعمانِ الأَحوَلِ عَن سَلّامِ بنِ المُستَنيرِ قالَ: كُنتُ عِندَ أَبي‌جَعفَرٍ عليه‌السّلام فَدَخَلَ عَلَيهِ حُمرانُ بنُ أَعيَنَ و سَأَلَهُ عَن أَشيَاءَ فَلَمّا هَمَّ حُمرانُ بِالقيامِ قالَ لِأَبي‌جَعفَرٍ عليه‌السّلام: "أُخبِرُكَ أَطالَ اللهُ بَقاءَكَ لَنا و أَمتَعَنا بِكَ أَنّا نَأتيكَ فَما نَخرُجُ مِن عِندِكَ حَتَّى تَرِقَّ قُلوبُنا و تَسلُوَ أَنفُسُنا عَنِ الدُّنيا و يَهونَ عَلَينَا ما فِي أَيدِي النّاسِ مِن هَذِهِ الأَموالِ ثُمَّ نَخرُجُ مِن عِندِكَ فَإِذا صِرنا مَعَ النّاسِ و التُّجّارِ أَحبَبنا الدُّنيا."

قالَ: فَقالَ أَبوجَعفَرٍ عليه السّلام: **"إِنَّما هِيَ القُلوبُ مَرَّةً تَصعُبُ و مَرَّةً تَسهُلُ" ثُمَّ قالَ أَبوجَعفَرٍ عليه‌السّلام: "أَما إِنَّ أَصحابَ مُحَمَّدٍ صلّى اللهُ عليه و آله قالوا: يا رَسولَ اللهِ نَخافُ عَلَينا النِّفاقَ. قالَ فَقالَ: و لِمَ تَخافونَ ذَلِكَ؟ قالوا: إِذا كُنّا عِندَكَ فَذَكَّرتَنا و رَغَّبتَنا وَجِلنا و نَسينا الدُّنيا و زَهِدنا حَتّى كَأَنّا نُعايِنُ الآخِرَةَ و الجَنَّةَ و النّارَ و نَحنُ عِندَكَ فَإِذا خَرَجنا مِن عِندِكَ و دَخَلنا هَذِهِ البُيوتَ و شَمِمنا الأَولادَ و رَأَينا العيالَ و الأَهلَ، يَكادُ أَن نُحَوَّلَ عَنِ الحالِ الَّتي كُنّا عَلَيها عِندَكَ و حَتّى كَأَنّا لَم نَكُن عَلَى شَيءٍ. أَفَتَخافُ عَلَينا أَن يَكونَ ذَلِكَ نِفاقًا؟**

فَقالَ لَهُم رَسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليه و آله: كَلّا إِنَّ هَذِهِ خُطوَاتُ الشَّيطانِ فَيُرَغِّبُكُم فِي الدُّنيا و اللهِ لَو تَدومونَ عَلَى الحالَةِ الَّتي وَصَفتُم أَنفُسَكُم بِها لَصافَحَتكُمُ المَلائِكَةُ و مَشَيتُم عَلَى الماءِ و لَو لا أَنَّكُم تُذنِبونَ فَتَستَغفِرونَ اللهَ لَخَلَقَ اللهُ خَلقًا حَتّى يُذنِبوا ثُمَّ يَستَغفِروا اللهَ فَيَغفِرَ اللهُ لَهُم. إِنَّ المُؤمِنَ مُفَتَّنٌ تَوّابٌ. أَما سَمِعتَ قَولَ اللهِ عَزَّ و جَلَّ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾* **و قالَ:** ﴿وَأَنِ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾.**"»

*ـ سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۲۲.

**ـ سوره هود (۱۱) صدر آیه ۳. (محقّق)]

و لذا در مواردی که فعل و کردار انسان موجب شود که فرد دیگری به معصیت بیفتد و فعل حرام مرتکب شود، آن عمل نیز بر انسان حرام است.

مثلاً می‌گویند که ستر تمام بدن مرد لازم نیست و فقط مواضع حرمت باید پوشیده شود، و انسان می‌تواند در شوارع و بیرون از منزل حتّی بدون پوشش تمام بدن ظاهر شود. این مسأله تمام نیست، بلکه صحّت آن در صورتی است که نگاه زن نامحرم بر بدن مرد نیفتد؛ و در غیر این صورت بر مرد واجب است که خود را بپوشاند؛ زیرا زن به واسطه نگاه بر بدن مرد، مرتکب فعل حرام می‌شود؛ و سبب آن، عدم رعایت مرد بوده است.

ثالثاً: این تصوّر که ارتباط بین زن و مرد هیچ تأثیری در افکار و خُلق و رفتار طرفین نخواهد داشت، باطل است؛ زیرا در بسیاری از موارد، ممکن است فرد در تشخیص خود، مرتکب خطا شده باشد و نفهمد که این حالت به ضرر اوست و موجب سلب حرکت و رکود او می‌شود.

دو نمونه از پنهان شدن بیماری در انسان

نظیر این مسأله حتّی در موارد فیزیکی و جسمانی انسان ممکن است رخ دهد؛ مثلاً دفاع بدن نسبت به ورود بیماری با احساس درد، انسان را از وقوع چنین خطری آگاه می‌سازد و قبل از، از کار افتادن عضو، سیستم عصبی هشدار لازم را به واسطهٔ درد خواهد داد و انسان فوراً به فکر علاج و درمان خواهد افتاد، ولی در بعضی موارد این چنین نیست؛ مانند دندان که انسان هنگام پوسیدگی چه بسا متوجّه این ضایعه و از بین رفتن جدار داخلی دندان نشود، و وقتی پی می‌برد که دیگر کار از کار گذشته و عصبِ دندان را فاسد نموده است.

نمونه دیگر را در بدن، می‌توان در سیستم عصبی مغز (اتورگولاسیون)[1] برای تنظیم فشار خون و هشدار نسبت به بالا رفتن یا پایین آمدن فشار دانست. اما در برخی از موارد، این هشدار انجام نمی‌شود و عارضهٔ هیپرنانسیون، یا به عبارت دیگر قاتل پنهان،[2] در شخص بیمار بروز می‌کند و بیمار خود را فرد سالم و بدون عارضه می‌بیند؛ و لذا در صدد مداوا و درمان بر نمی‌آید و در نتیجه عوارض بیماری او را مبتلا خواهد نمود.

علّت حرمت سکونت در بلاد کفر

و لذا اینکه بزرگان فرموده‌اند: سکونت در بلاد کفر حرام است، به همین دلیل است؛ یعنی انسان با اقامت در بلاد کفر و دور بودن از فضای معنوی و روحانی اسلام، و غلبهٔ جوّ و فضای کفر، چه بسا خود متوجّه این تحوّل و تغییر صفات و حالات نفسانی خویش نشود، و خود را متأثّر از فرهنگ و حال و هوای آنجا نداند، و به صرف اداء نماز و گرفتن روزه و کمک به مستمندان و اتیان حجّ و پرداخت حقوق شرعیّه، تصوّر نماید دیگر خلل و نقصانی در مذهب و آئین و روش و منش او وجود ندارد و اداء تکلیف را همچنان که مورد رضای پروردگار است، انجام خواهد داد.

این مسأله برای بسیاری از مرتبطین با نویسندهٔ این سطور اتّفاق افتاده است. در حالی‌که انسان در چنین شرایط، اگرچه رو به قهقرا نرود و اوصاف حسنه او تبدیل به رذیله نشود، ولی کم‌کم در صفات و خصائل اخلاقی و سلوک معنوی رنگ و بوی فرهنگ کفر را به خود خواهد گرفت، و اعمال و رفتار و عبادات او صرفاً مانند چوب خشک، و بدون هیچ تأثیر معنوی و کشش روحانی خواهد شد؛ و از عمر و سرمایهٔ هستی طرفی نخواهد بست و طومار حیات را به بطلان و عبثیّت سپری خواهد نمود، و خائباً خاسراً با دست خالی، بدون تحصیل نتیجه، رخت به آن سرای خواهد کشید.

به وجود آوردن بستری مناسب برای تحصیل امنیّت اخلاقی و اعتدال روحی وظیفهٔ همگانی است

و لذا وظیفهٔ تک‌تک افراد، علی الخصوص حکومت اسلام در جامعه اسلامی،

---

۱. Autoregulation.

۲. Silent Killer.

تحقّق چنین فضا و به وجود آوردن چنین بستری برای تحصیل امنیّت اخلاقی و اعتدال روحی است. در بستر و فضائی که هر فرد مکلّف و عاقل، بتواند به بالاترین مرتبه از مراتب کمال انسانی و معرفت ربوبی نایل شود و هیچ مانع و رادعی در وصول به این غایت قصویٰ، بر سر راه او قرار نگیرد.

این وصیّت‌نامه گرچه به حسب ظاهر برای فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیه السّلام به رشته تحریر در آمده است، ولی کیست که نداند مقصود و منظور آن حضرت، فقط امام مجتبی علیه السّلام نبوده است؟! بلکه جمیع شیعیان و موالیان حضرتش و بالاتر، جمیع افراد دنیا را که خواستگاه آنها و هدفشان در این دنیا، زندگی عقلانی در شرایط مناسب و بستر امنیّت و طمأنینهٔ نفس و فراغت بال می‌باشد، شامل می‌شود.

وصایا و کلمات أمیرالمؤمنین برای همه أعصار و أمصار است

چنانچه در آخرین وصیّت‌نامه که در ساعات آخر حیات خویش انشاء فرمود، چنین بیان داشت:

أُوصیکما و جمیعَ وُلدی و أهلی ومَن بَلَغَه کِتابی بتَقوَی اللّه و نَظمِ أمرِکم ...[1]

«وصیّت می‌کنم شما دو نفر را (حسن و حسین) و تمامی فرزندانم و خویشانم و هر کسی که این وصیّت‌نامه به رؤیت و سمع او برسد و آن را مطالعه کند، به تقوای الهی و انتظام امور خویش ...»

و نیز در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر تقریر فرمود، این نکته کاملاً نمایان است. او که می‌دانست یار و یاور او مالک در بین راه توسط عُمّال معاویه به سم شهید خواهد شد، چگونه یک چنین عهدنامه‌ای برای او می‌نگارد؟! عهدنامه‌ای که به شهادت جمیع خبراء و ارباب سیاست و مدوّنین قوانین اجتماعی و سیاسی، نظیر او تا کنون در جامعیّت و کفایت به عرصهٔ بیان و قلم وارد نشده است.

سرّ این نکته در این است که امام علیه السّلام، پدر و مربّی و هادی و دستگیر همه

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۳، ص ۸۵.

افراد بنی‌آدم تا روز قیامت است؛ و این مسئولیّت بر دوش او گذاشته شده است؛ زیرا به مرتبهٔ عصمت مطلقه رسیده است و کلام او متّصف به ابدیّت و جاودانگی شده است. پس باید نسبت به تمامی افراد چه آنها که در زمان حیات او بسر می‌برند و چه آنها که تا روز قیامت پا به عرصه وجود می‌گذارند، احساس مسئولیّت و تکفّل بنماید؛ و این وظیفه‌ای است که خدای متعال فقط و فقط بر عهدهٔ امام معصوم علیه السّلام گذاشته است نه کس دیگر، و لو اینکه به مراتب عالیه از علم و اطّلاع و تجربه رسیده باشد.

بنابراین، از این جهت وصیّت‌نامهٔ حضرت برای ابدیّت و هر شخص که در این عرصه پای می‌گذارد و ماهیت او به هویّت تشخّص و وجود ممهور خواهد شد، نگارش یافته است.

کیفیّت تخاطب أمیرالمؤمنین با فرزندش امام حسن علیهما السّلام در این وصیّت‌نامه

مطلب دیگری که باید مورد توجّه قرار گیرد، کیفیّت تخاطب امام أمیرالمؤمنین علیه السّلام با فرزندش امام حسن مجتبی علیه السّلام است؛ چنانچه از لحن این وصیّت‌نامه به‌دست می‌آید، گرچه حضرت با عبارت: **إلی المَولودِ المُؤمِّل ما لا یُدرِك**،[1] «به فرزندی که در پی آرزوهای دست نایافتنی، روزگار سپری می‌نماید»، تصریح به فرزند خاص ندارند؛ و لذا برخی با استناد به بعضی از مستندات، آن را به محمّد بن حنفیّه، فرزند دیگر امام علیه السّلام نسبت می‌دهند و وصیّ حضرت را در این مکتوب، محمّد بن حنفیّه می‌شمرند؛ در حالی‌که مقتضای عرف در این موارد، رعایت جانب ملاحظات عرفیّه، از قبیل اوّلیّت در سنّ و اولویّت در انتساب و سایر خصوصیّات امام حسن مجتبی علیه السّلام می‌باشد.

کلمات أمیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السّلام در چنین مقاماتی منافی مقام عصمت ایشان نمی‌باشد

نکته‌ای که اینان را بر آن داشته است تا چنین تصوّری بنمایند، اینست که: پاره‌ای از عبارات، مانند عَبدِ الدُّنیا و تاجِرِ الغُرور، **و یا مثل** صَریعِ الشَّهَوات، **با مقام امام علیه السّلام و عصمت مطلقه، سازگار نمی‌باشد. بنابراین، یا مقصود از مولود در**

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۳، ص ۴۲.

این فقرات فرزند دیگر آن حضرت، جناب محمّد بن حنفیّه است، و یا اینکه باید به طور کلّی این فقرات را از معنای اصلی و وضعی خود خارج نمود، و به توجیهات و تأویلات و مجازات و تعیین معنایی غیر از مفاهیم واقعی خود، برای آنها دست یازید.

البته صرف نظر از اینکه چنین نگرشی فی حدّ نفسه دور از شؤون مبانی محاوره و قواعد ادب است، نسبت به خصوصیّت مقام که یک طرف آن حضرت أمیرالمؤمنین و طرف دیگر فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیهما السّلام است، بسیار موهون‌تر و نامناسب‌تر و دورتر از تعقّل و تأمّل خواهد بود؛ زیرا اقتضای مقام امامت در امام مجتبی علیه السّلام با اصل این تعابیر در تضادّ است، چه به مفهوم اصلی حمل شوند یا توجیه گردند؛ زیرا نفس استعمال لفظ موجب وهن و هتک حرمت امام تلقی خواهد شد، و صدور این مسأله از افراد عادی مستهجن است تا چه رسد به امام معصومی همچون علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام.

علاوه بر این، مگر این عبارات اختصاص به این وصیّت‌نامه دارد؟ اگر مولا علی علیه السّلام در خطاب به فرزندش که هنوز رسماً به مرتبه ولایت و امامت نرسیده بود این گونه کلمات و عبارات را استعمال کرده است، پس چه خواهید گفت در فقرات دعای ابوحمزه ثمالی که حضرت سجاد علیه السّلام در هنگام تصدّی مرتبت ولایت مطلقه و امامت کلیّه، خطاب به پروردگار عرضه می‌دارد:

أَنَا الَّذی عَلَی سَیِّدِه اجتَرَی، أَنَا الَّذی عَصَیتُ جَبّارَ السَّماءِ، أَنَا الَّذی أعطَیتُ عَلَی مَعاصی الجَلیلِ [المَعاصی جَلیلَ] الرُّشا.

«من آن شخصی هستم که بر مولا و آقای خود جرأت و جسارت ورزیده است، من کسی هستم که با خدای آسمان با آن هیمنه و جبروتش به مقابله و ستیز برخاستم، من آن فردی هستم که برای دسترسی به معاصی کبیره رشوه پرداختم!»

آیا می‌توان گفت که امام معصوم علیه السّلام اقدام به چنین فواحش و گناهانی می‌کند؟! و یا اینکه می‌توان تصوّر نمود که امام علیه السّلام از این الفاظ و عبارات

معانی دیگری غیر از معنی و مفهوم وضعی و اصلی خود را قصد نموده است؟!

و یا در مناجات أمیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه می‌خوانیم:

مَولایَ یا مَولایَ، أَنتَ الجَوادُ و أَنَا البَخیلُ و هَل یَرحَمُ البَخیلَ إِلّا الجَوادُ ... مَولایَ یا مَولایَ، أَنتَ الهادی و أَنَا الضّالُّ و هَل یَرحَمُ الضّالَّ إِلّا الهادی ... مَولایَ یا مَولایَ، أَنتَ الغَفورُ و أَنا المُذنِبُ و هَل یَرحَمُ المُذنِبَ إِلّا الغَفورُ.

طبیعی است که تصوّر بخل و یا گمراهی و یا گناه از امام معصوم علیه السّلام محال و ممتنع است، چه اینکه بخواهد با مردم سخن بگوید و یا اینکه با خدا راز و نیاز نماید. در هر حال محال، محال است، فرقی نمی‌کند.

توجیهات ناصواب عده‌ای در مقام دفاع از عصمت اهل بیت علیهم السّلام

بعضی گفته‌اند: امام علیه السّلام در مقام خضوع و خشوع و مسکنت، در قبال خدای متعال از این عبارات و کلمات بهره می‌گیرد، و هنگامی که عظمت و جلال و کبرائیّت حضرت حق بر او مکشوف می‌شود، خود را حقیر و گناهکار و متّصف به صفات رذیله می‌پندارد و با خدای خود این‌گونه خطاب می‌کند.

این توجیه نیز ناموجّه و نامناسب می‌نماید، به دلیل اینکه:

اوّلاً: هر گناه و یا طاعتی که از ناحیه پروردگار مورد حکم و تکلیف قرار گیرد، دارای مفهوم خاصّ و حدود مشخص است و از این جهت هر کدام با دیگری متفاوت خواهد بود. گرچه در ترک و یا اتیان به آنها، مکلّف به یکسان مورد ثواب و یا عقاب قرار خواهد گرفت.

مثلاً حقیقت نماز با روزه متفاوت است، گرچه هر دو واجب و الزامی می‌باشند؛ و یا حقیقت شرب خمر با رشوه برای امور مذمومه فرق می‌کند، گرچه هر دو حرام بوده و مستوجب عقاب می‌باشند. بنابراین چگونه ممکن است امام علیه السّلام در حالی‌که شرب خمر نکرده است به خداوند عرضه دارد: پروردگارا! من امروز شرب خمر نمودم؛ این کلام کذب محض خواهد بود؛ گرچه به جهت تواضع باشد و به نیّت استخفاف و استحقار سر زده باشد.

مثلاً اگر امام زین‌العابدین که از ناحیه پدر به حضرت سیّدالشّهداء علیهما السّلام منسوب می‌باشند، به خدا عرض کنند: پروردگارا! پدر من فلان عرب بادیه‌نشین و بدوی است، و مقصود آن حضرت تواضع و استخفاف خویش باشد، آیا این عمل صحیح و پسندیده است؟ خیر، بلکه کذب و حرام است؛ زیرا قلب واقعیّات است، و قلب یک واقعیّت عقلاً و عرفاً و شرعاً حرام و باطل است، گرچه به جهت تواضع و فروتنی باشد.

ثانیاً: امام علیه السّلام می‌تواند به نحو دیگری اظهار عجز و مسکنت و ذلّت در قبال کبریائیّت و جلال پروردگار بنماید، و نیازی به استفاده از این تعابیر ندارد تا موجب شبهه و تشویش اذهان و تردید در حقیقت ولایت بین افراد گردد؛ چنانچه در بسیاری از ادعیه و آثار مأثوره از ائمّه علیهم السّلام این نکته به چشم می‌خورد.

برخی نیز گفته‌اند: منظور امام علیه السّلام از مقام تکلّم، شخص خود او نیست، بلکه خود را نماینده سایر افراد و گناهکاران قرار می‌دهد و از طرف و ناحیه آنها با پروردگار به مناجات و راز و نیاز برمی‌خیزد؛ مثل حاکم و سلطانی که در ارتباط با سایر ملل و دُوَل، خود را نماینده ملّت و مردم سرزمین خویش به حساب می‌آورد و کلام خود را حکایتاً از طرف کلام ملّت، به مخاطبین القاء می‌کند.

این توجیه نیز ناموجّه است؛ زیرا:

کسی که خود را مبرّیٰ از این اوصاف می‌داند، چگونه با این تعابیر خود را در زمرهٔ اهل فسق و فجور قلمداد می‌کند؟ متکلّم در مقام نمایندگی از طرف فرد یا افرادی که در یک جهت یا جهات متعدّده اشتراک در عنوان و اتّصاف دارند، اگر خود متّصف و معنون به آن جهت و جهات نباشد، نباید به گونه‌ای سخن بگوید که مخاطب او را هم‌رأی و هم‌مرام و هم‌سلیقه با آن افراد قلمداد کند؛ و در این عبارات دقیقاً بر خلاف این روش سخن گفته شده است. و اگر در مقام نمایندگی، خود را در زمرهٔ سایرین می‌پندارد و از جمله آنان می‌شمرد، باز اشکال و نقد در اینجا نیز مطرح خواهد شد؛

چنانچه این نکته در بسیاری از ادعیهٔ مأثوره از معصومین علیهم السّلام رعایت شده است؛ مثلاً در مناجات و دعای حضرت صاحب الأمر عجّل الله فرجه الشّریف به پروردگار عرضه می‌دارد:

«پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، و طینت آنان با آب زلال ولایت تخمیر و پرداخته شده است. پروردگارا! در روز قیامت اگر گناهکار و خطاکاری از آنان را برای عرضه محاسبه و رسیدگی به اعمال، احضار می‌نمایی از کارهای نیک ما بردار و به نامه اعمال آنان بیفزای!»[1]

در اینجا ملاحظه می‌شود که امام علیه السّلام در مقام شفاعت از امّت خطا کار، چگونه از اعمال و رفتار خویش می‌گذرد، و از خدای متعال تقاضا می‌کند که کفهٔ حسنات امّت را با شفاعت خویش سنگین نماید.

برخی نیز چنین توجیه کرده‌اند که: مقصود امام علیه السّلام از این تعابیر، جنبهٔ تعلیم و تربیت افراد می‌باشد، نه اینکه خود، متّصف به این اوصاف است. بدین صورت که فرد خطاکار در مقام عجز و استغاثه و طلب بخشش از خدای متعال، باید گناهان خود را در نظر بیاورد و پروردگار را با حالت انابه و مسکنت و خطا، خطاب کند، و از او طلب رحمت و رأفت نماید؛ و هر کسی طبعاً در محدودهٔ تصرّفات و اعمالی که از او سر می‌زند مرتکب گناهی خاصّ و خطایی مشخص خواهد گردید. و اینکه امام علیه السّلام برخی از معاصی را در این فقرات متذکّر شده‌اند، از باب نمونه و مثال است؛ و الاّ سارق باید اعتراف به سرقت نماید و دروغ‌گو به کذب و همین‌طور ...

این توجیه نیز موهون‌تر و بی‌پایه‌تر از سایر توجیهات گذشته است؛ زیرا حالت امام علیه السّلام و کیفیّت التجاء و ابتهال و گریه و انابه او، کجا با این توجیه سازش دارد؟! مگر امام مانند هنرپیشه‌هاست که در نقش دیگران خود را به هزار

---

[1] *بحارالأنوار*، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

نمایش درمی‌آورند، و حالت تصنّعی و مجازی خود را به صورت حقیقت و واقعیّت ترسیم می‌کنند؟!

حال که سخن به اینجا رسید، جای آن دارد که قدری راجع به این موضوع بسط سخن دهیم، و پرده از رازی که شاید برای بسیاری از افراد هنوز سر به مُهر مانده است، بگشاییم.

حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی او

حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی که از ذات باری تعالی به نفخهٔ تکوینی، در قالب مثالی و مادّی تنزّل یافته و مأوا و مسکن گزیده است؛ و به واسطهٔ این تنزّل که لازمه‌اش تعلّق به عالم کثرت است، متّصف به صفت شهوت و غضب و انانیّت و خود محوری و تکثّرگرایی خواهد شد. به خلاف ملائکه که در عالم تجرّد، بدون اتّصاف به شهوت و غضب و حبّ کثرات و انانیّت‌ها، به تسبیح و تقدیس و انجام اوامر پروردگار مشغول می‌باشند؛ و لذا صدور گناه و معصیت که ملزوم انانیّت و خود محوری و تکبّر و عناد است، از آنان محال خواهد بود.

ملائکه از جهت خلقت و هویّت خویش به فعلیّت عقلانی رسیده‌اند و هر کدام نسبت به مرتبه تجرّدی خود، از علم لایتناهی حقّ بهره برده‌اند؛ و لذا در طیّ بقاء و حیات خویش از نظر سیر طولی و سعهٔ وجودی، چیزی بر آنان افزوده نمی‌شود و مرتبه‌ای از آنان کاسته نمی‌گردد، و به واسطه همین فعلیّت، ارتکاب گناه و عمل مخالف رضای الهی از آنان صادر نمی‌گردد. ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ * لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾[1].[2]

جهات افتراق انسان از ملائکه در مبدأ و منتهای خلقت

و امّا انسان از دو جهت با ملائکه تفاوت دارد. اوّل: تفاوت در مبدأ؛ دوّم: تفاوت در منتهی.

---

[1] ۱ سوره الأنبیاء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

[2] ۲«بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او کار می‌کنند.»

و امّا تفاوت در مبدأ بدین صورت است:

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی که از او تعبیر به روح پروردگار و حقیقت بسیطه و مقام هو هویّت می‌شود، نشأت و پیدایش یافته است؛ چنانچه آیات قرآن بر این مطلب تصریح دارد: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَٰجِدِينَ﴾[1].[2]

و بدین لحاظ است که از بین جمیع اصناف خلائق، فقط انسان متخلّع به خلعت خلیفة اللهی می‌باشد؛ زیرا جامعیّت ذات نسبت به اسماء و صفات کلیّه، اقتضای جامعیّت مُنشَأ از ذات را که همان نفس و روح انسان است، دارد؛ و به واسطه این جامعیّت و مبدأیّت است که در سیر طولی، انسان می‌تواند به مرتبه تجرّدی معرفت ذات و فناء ذاتی نایل شود، و پس از فناء ذاتی در مرحله بقاء، جامعیّت اسماء و صفات حق را به منصّهٔ ظهور و بروز درآورد.

ولی ملائکه از آنجا که خلقتشان به مادون مرتبه ذات برمی‌گردد؛ یعنی نشأت آنها در مرتبه علم و قدرت ربوبی تحقّق یافته است، طبعاً از چنین جامعیّتی برخوردار نخواهند بود؛ و انتهای سیر طولی آنها، در همان مرتبهٔ نشأت آنان خواهد بود، نه بیشتر؛ و فناء ذاتی برای آنان متصوّر نمی‌باشد.

و امّا تفاوت دیگر، از جهت انتهاء خلقت در نشئه شهادت و عالم طبع است. بدین صورت که نفس و روح آدمی، پس از پیدایش و شکل‌گیری، به حسب ظرفیّت وجودی هر فرد، در تنزّل به مراتب اسماء و صفات، به ادنی العوالم که همین عالم مادّه و طبع می‌باشد، تعلّق پیدا نمود؛ و به واسطه این تعلّق، به قالب جسمانی و مادّی ارتباط حاصل کرد؛ و لازمهٔ این ارتباط، حدوث غرائز و صفات و ملکاتِ مُسانخ و موافق با

---

[1] سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

[2] [«پس چون او را کاملاً درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او به خاک بیفتید.» (محقّق)]

این عالم، همچون غریزه شهوت، جهت استمرار و بقاء نسل؛ و یا غضب، جهت دفاع در مقابل مانع از حیات و تأمین مصالح بقاء و حبّ و رأفت و امثال آنها می‌باشد.

و در این مسأله فرقی بین افراد مختلف با درجات متفاوته نمی‌باشد؛ یعنی همان‌طور که لازمه وجود انسان در این عالم، وجود غریزه شهوت و غیره است، و بدون این غریزه استمرار حیات به مخاطره خواهد افتاد، تمایل به جنس مخالف و تعلّق به جنس مخالف در نهاد هر فرد از افراد بنی‌آدم نهادینه شده است، چه این تمایل در افراد عادی و بشرِ متعارف باشد، یا در اولیاء و معصومین علیهم السّلام؛ و همان‌طور که ما از بوی خوش لذّت می‌بریم و از سیمای زیبا مبتهج می‌شویم و از صدای موزون منبسط می‌گردیم، امام علیه السّلام نیز همانند ما از این امور بهره‌مند می‌شود؛ و همان‌گونه که افراد عادی از زن و مرد از هم‌آغوشی با یکدیگر لذّت می‌برند و طالب استمرار آن می‌باشند، اولیاء خدا نیز همین‌طورند؛ و همان‌گونه که آلام و ابتلائات دنیوی روح و جسم ما را می‌آزارد، آنان را نیز آزرده خواهد کرد؛ و بر این قیاس ...

اینکه برخی می‌گویند: امام علیه السّلام از ارتباطات جنسی به دور است و فقط به جهت حفظ ظاهر، برای بقاء نسل مبادرت به ازدواج می‌کند و هیچ‌گونه لذّتی از این ارتباط برای او حاصل نمی‌شود، و یا از طعم خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نصیبی ندارد، و یا به واسطه اموری که برای سایر افراد موجب حدث می‌شود، او متأثّر نمی‌گردد و نیازی به غسل و وضوء ندارد، همه اینها ناشی از جهل و نادانی این افراد به موقعیّت و شأن امام علیه السّلام است. اینها تصوّر کرده‌اند که التذاذ از این موارد و تأثّر از اسباب حدث، منافی شأن امام است و ساحت قدس و طهارت امام علیه السّلام، از این مسائل به دور است؛ زهی تفکّر باطل و اندیشه عبث!

تأثّر از لوازم عالم کثرت و طبع، منافاتی با خصوصیات خَلقی و خُلقی امام علیه السّلام ندارد

شهوت و غضب و التذاذات و تألّمات و حدث و غیره، با هویّت و صفات ملائکه منافات دارد، نه با خصوصیّات خَلقی و خُلقی امام علیه السّلام؛ و اگر جز این می‌بود، دیگر امام علیه السّلام نمی‌توانست برای ما اسوه و الگو واقع شود، و داستان

حضرت یوسف علیه السّلام نمی‌توانست برای ما ارزشی داشته باشد، و حکایت عجیب و غریب هجرت هاجر با فرزندش اسماعیل و ذبح آن به دست ابراهیم خلیل، چه ثمره‌ای برای ما می‌داشت و چه آموزه‌ای در آن برای مسیر ما به سوی قطع تعلّقات و تحقّق توحید می‌توانست داشته باشد؟ و از همه مهم‌تر، واقعهٔ منحصر به فرد تاریخ، قضیهٔ عاشورای حسینی، چه پیامی برای نسل‌های بیدار و آزاده و خواهان گسستن از بندهای نفسانی و دام‌های شیطانی و رهایی در فضای ملکوت، می‌تواند داشته باشد؟

آیا در خلقت ما و آنها چنین سرشته‌اند که ما برای از دست دادن فرزندمان، سوگوار و ماتم‌زده و متألّم باشیم و آنان خیر؟ عجب کلام لغو و پوچی است! رضایت بر اراده و مشیّت پروردگار در این‌گونه حوادث و استقبال از خواست و تقدیر او کجا، و عدم تألّم و تأثّر و سوز دل در این مصائب کجا؟ هیچ ملازمه‌ای بین این دو پدیده وجود ندارد.

برخی از بی‌خبران خیال می‌کنند، از آنجا که اولیای الهی و طبیعتاً در رأس آنان حضرات معصومین علیهم السّلام در مرتبه توحید، همه اشیاء را از ناحیه پروردگار می‌شمرند و با ادراک شهودی توحید اسمائی و صفاتی و افعالی، کلیّه ذوات با ماهیّات مختلفه و صفات متفاوته را منتسب به ذات حیّ قیّوم می‌دانند، پس هیچ پدیده و صفت و فعلی در عالم را خارج از دایره وجود نمی‌پندارند؛ و از آنجا که نفس الوجود، خیر محض است، طبعاً آثار و تراوشات وجود نیز خیر و زیبا خواهد بود، و دیگر در این مرتبه بوی نامطبوع برای آنان مفهومی ندارد، و تلخ و شیرین در کام آنان یکسان خواهد بود؛ و همین‌طور ...

این افراد هیچ تصویری از کیفیّت تکوّن دو نشئه ندارند. آیا تصوّر انتساب همه موجودات به ذات اقدس باری، منافاتی با هویّت خارجیّه آنان که یکی شور و دیگری شیرین است، دارد؟! و آیا زیبا دیدن و نیکو پنداشتن تجلّیات و ظهورات حضرت حقّ، با بُرّندگی کارد و بریده شدن پوست و گوشت تعارض دارند؟! نه تنها

هیچ تعارض و مباینتی در کار نیست، بلکه عین جامعیّت وحدت و کثرت، در تجلّی حقّ است؛ و بدون این، دیگر کثرت معنی و مفهومی نخواهد داشت. پس اولیای الهی همانند ما، تلخی‌ها را ذوق می‌کنند و شیرینی‌ها را می‌چشند و در عرصهٔ طبیعت هرچه بر ما تأثیرگذار است، بر آنان نیز تأثیرگذار خواهد بود.

همه افراد بشر مکلّف و موظّف به انجام دستورات الهی می‌باشند

این مطلب از جهت و حیثیّت تکوینی روشن شد و امّا از جهت تشریع و مقام تکلیف و مراتب معرفت و تهذیب، همه افراد بشر مکلّف و موظّف به انجام دستورات الهی می‌باشند و توفیق قیام به تکلیف از ناحیه پروردگار است، چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾.[1]

«هر نعمتی که از آن برخوردار شوید، از ناحیه خداوند متعال است.»

یا خطاب به پیامبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ﴾.[2]

«و به واسطه بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکوتر برخورد می‌نمایی، و اگر با درشتی و سختی، و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو می‌رمیدند.»

در این آیه شریفه، خدای متعال اخلاق نیکو را به خود نسبت داده است، و درشت خویی را به خود آدمی و آثار عالم طبع و تعلّقات دنیوی.

و یا در دعای صباح، مولای متّقیان عرضه می‌دارد:

إلٰهی، إن لَم تَبتَدِئنی الرَّحمَةُ مِنك بِحُسنِ التَّوفیقِ، فمَنِ السّالِكُ بی إلَیك فی واضِحِ الطَّریق.

---

[1] سوره النّحل (١٦) صدر آیهٔ ۵۳.

[2] سوره آل‌عمران (٣) صدر آیه ١۵٩.

«پروردگار من! اگر رحمت و لطف تو، از ابتداء شامل حال من نمی‌گشت و توفیق از ناحیه تو رفیق طریق من نمی‌بود، پس چه کسی می‌توانست مرا به شاهراه سعادت و فلاح و وصل به تو هدایت و دلالت و راهبری نماید؟»

و این سخن از أمیرالمؤمنین علیه السّلام عین حقّ است؛ زیرا بدون عنایت و لطف حق، لازمه نفسِ متعلِّق به عالم دنیا، تورّط در شهوات و معاصی و زلاّت است.

در سوره الضّحی راجع به ارتباط رسول خدا با پروردگار و کیفیّت دستگیری و هدایت او، چنین خطاب می‌کند:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾.[1]

«آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟ و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟»

مفهوم ضلالت و گمراهی، همان تعلّق نفس به کثرات است که بدون عنایت حقّ، نتیجه‌ای جز بدبختی و خسارت و تباهی به بار نخواهد آورد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾.[2]

«اگر لطف ما شامل حالت نمی‌گشت و تو را در برابر تقاضاهای خلاف آنان ثابت و محکم و پابرجا نمی‌گردانیدیم، تو در دام آنان گرفتار می‌شدی و به سوی آمال و توقّعات آنان متمایل می‌گشتی.»

و در این زمینه از آیات و روایات و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السّلام آن قدر مطلب وجود دارد که از شمارش خارج است.

دوجنبه موجود در هر انسانی با هر مرتبه و میزان از علم و معرفت و تجرّد

بنابراین هر فرد به هر میزان و مرتبه از علم و معرفت و تجرّد که رسیده باشد، دو جنبه و دو حیثیّت در وجود خویش ارزیابی می‌کند.

---

[1] سوره الضّحی (۹۳) آیات ٦ و ۷.

[2] سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۷٤.

جنبه و حیثیّت اول: همان اقتضای فقر و مسکنت و خسران و تباهی است که لازمهٔ ورود و وفود در این دنیا و کثرات است، که توأم با شهوات و خود محوری‌ها و تجاوز به حقوق و حریم دیگران می‌باشد.

و حیثیّت دوم: لطف و عنایت و توفیق حضرت حقّ است که اقتضای عبودیّت و سکونت و اطمینان و نورانیّت و صفای باطن و رعایت عدل و سداد و برخورداری از همه مواهب عامّه و خاصّهٔ پروردگار است. و این دو جنبه پیوسته و به طور ناگسستنی همراه و همدم با انسان خواهند بود و دمی از او جدا نخواهند شد، و هر کدام جایگاه خود را خواهند داشت و تعارضی با یکدیگر حتّی در یک لحظه پیدا نخواهند کرد. و لذا می‌بینیم که در سخنان اولیای الهی از هر دوی این حالات و روحیّات و خصوصیّات، مطالبی به چشم می‌خورد.

خواجه عبدالله انصاری در مناجات خویش گوید:

الهی! چون در تو می‌نگرم، از جملهٔ تاجدارانم و تاج بر سر؛ و چون به خود می‌نگرم، از جملهٔ خاکسارانم و خاک بر سر.[1]

خواجه دو عالم، سرور کائنات در مقام عزّت حضرت حقّ، خطاب به﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾[2] شود، و در قرب به مرتبه ذات و ورود در حریم اله به توصیف ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾[3] متّصف گردد؛ و در مقام عبودیّت و مسکنت و ذلّت عرضه می‌دارد:

اَللهمّ! لا تَکِلنی إلی نَفسی طَرفَةَ عَینٍ أبدًا فی الدّنیا و الآخِرَةِ.[4]

«پروردگارا! به مقدار چشم به هم زدنی، مرا در دنیا و آخرت به خود وامگذار.»

---

[1] *مناجات* خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۱۲، مناجات ۲۱۳؛ ص ۱۱۹، مناجات ۲۲۳، با قدری اختلاف.

[2] سوره النّجم (۵۳) آیه ۳ و ٤.

[3] سوره النّجم (۵۳) آیه ۸ و ۹.

[4] *الإقبال*، ص ۸۱ و ۱٦۰؛ *مصباح الکفعمی*، ص ٦۰٤.

حضرت مولانا سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ در جایی می‌فرماید:

هزار معجزهٔ ظاهری به اندازهٔ یکی از مطالب و مسائل ما نمی‌رسد.

و در مقام و منزلت بشری و ذلّت خود می‌فرماید:

وقتی به خود می‌نگرم، می‌بینم خدای متعال از من رو سیاه‌تر در تمام کرهٔ زمین کسی را نیافریده است.

و هر دوی این حالات صحیح است، و هر دو به حقّ و حقٍّ واقعیّت است.

امیرمؤمنان علیه السّلام در مرتبهٔ ظهور ولایت و تجلّی مشیّت قاهره، خود را **قسیم الجنّة و النّار** برمی‌شمرد و با احاطه به تمام عالم وجود ندای **سَلونی قَبلَ أن تَفقِدونی**[1] بر می‌آورد؛ و در مقام تضرّع و خشوع و نگرش عبودیّت، مناجات مسجد کوفه را سر می‌دهد.

بنابراین نباید چنین تصوّر کرد که معصومین علیهم السّلام این عبارات را صرفاً جهت تربیت وتعلیم ما بر زبان آورده‌اند، بلکه آنها واقعاً و حقیقتاً به معنا و مفهوم این تعابیر رسیده‌اند و از روی واقع این کلمات را ادا می‌کنند، و بلکه از همهٔ افراد بشر بیشتر و بهتر و رساتر به این مفاهیم دسترسی یافته‌اند.

وقتی امام سجّاد علیه السّلام به خداوند عرض می‌کند:

«من آن کسی هستم که برای گناهان کبیره متوسّل به رشوه شده‌ام»،[2] واقعاً خود را در یک چنین وضعی احساس می‌کند و با خدا شوخی نمی‌کند و شکسته نفسی نمی‌نماید؛ زیرا مقام عرض با پروردگار شوخی و شکسته نفسی برنمی‌دارد، تعارف برنمی‌تابد؛ مقام، مقام عرض حقایق و واقعیّات است، نه مقام مجاز و استعارات. امام علیه السّلام که با خدا رودربایستی ندارد. این واقعیّت را همچنان‌که ما بالعیان در حالات و نفسانیّات خود مشاهده می‌کنیم، همین‌طور امام علیه السّلام مشاهده و احساس می‌کند.

و لذا خدای متعال در داستان حضرت یوسف می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾؛[3] یعنی اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حقّ است نمی‌دید، قطعاً به این عمل زشت اقدام می‌نمود. پس حضرت یوسف علیه السّلام دقیقاً به این فقرات حضرت سجاد علیه السّلام واقف است، و کاملاً به مفهوم و مَغزای آن رسیده است و با تمام وجود صحّت و واقعیّت آن را احساس می‌کند.

باید هنگام إلتجاء و دعا به جنبه مربوبی و خلقی و فقر و فاقه خویش توجّه نمود

حال که مسأله کاملاً روشن و واضح گشت، به این مطلب می‌رسیم که چرا بزرگان و معصومین علیهم السّلام در هنگام التجاء و دعا و درخواست از پروردگار به این جنبهٔ مربوبی و خلقی و بشری نظر داشته‌اند، نه به حیثیّت ربوبی و جنبهٔ ربطی و الهی، و در ادعیه و نیایش با پروردگار توجّهی به آن صورت

---

[1] *الأمالی* للصدوق، ص ۱۳۳ و ۳٤۱ و ۳٤۳.

[2] *الإقبال*، ص ۷۱: «أنا الّذی أعطیتُ علی المَعاصی جَلیلَ [معاصی الجَلیلِ] الرُّشا.»

[3] سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۲٤.

مسأله ندارند.

این مطلب بسیار سهل و بدیهی می‌نماید؛ زیرا بنده در مقام تقاضا و درخواست از مولا و صاحب اختیار خویش، هیچ‌گاه نمی‌آید از اوصاف و نعوت مولا و آقای خود برای خویش حساب باز کند؛ زیرا همهٔ آن اوصاف و حالات از جانب مولای او افاضه شده و ارتباطی به او ندارد.

آیا صحیح است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مقام استغاثه و درخواست به درگاه قاضی الحاجات به خدا عرضه بدارد: خدایا! کسی در برابر تو قرار گرفته که قادر است شقّ القمر کند و خورشید را نگاه دارد، و سنگ‌ریزه را به شهادت آورد و همهٔ عوامل و فواعل عالم وجود در تحت اراده و تسخیر او قرار دارند و همهٔ ملائکه و فرشتگان گوش به فرمان او می‌باشند؟!

اگر او با خدا این چنین خطاب کند، خدا در جوابش خواهد فرمود:

بگو ببینم این مسائلی را که به رخ من کشیدی، از پیش خود آوردی، یا افاضه

و عنایت من بود به تو؟ تو قادر نیستی حتّی پشه‌ای را از خود دور سازی، آنگاه این خوارق عادات را به رخ من می‌کشی و در مقابل من عرض اندام می‌نمایی؟!

اینجاست که ما تحقیقاً و واقعاً حقیقت توحید و توحید الحقیقة را در وجود اولیای الهی ممثَّل و مجسَّم می‌یابیم، و سایر افراد در مراتب مختلفهٔ معرفت، به شرک و نفاق مبتلا می‌باشند.

عالم اولیای خدا عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گوئی نیست

عالَم اولیای خدا، عالَم اعتبار و مجاز و گزافه‌گویی نیست، عالَم حقّ است و سخن آنان بر اساس حقّ است، نه بر سبیل مجاز و توریه و تأویل و توجیه؛ چنان‌که در عرف محاوره بین افراد چنین است. گاه در مقام تمجید و اغراق، چنان فرد را به آسمان می‌برند که به مرتبهٔ قاب قوسین می‌رسد، و گاه در مقام تنقید و تعییر آن‌چنان بر زمین می‌کوبند که اثری از او باقی نخواهد ماند. گاهی فردی را بر ماه می‌نشانند، و گاه بندهٔ خدایی را در قعر چاه؛ ولی رسم و دَیْدَن مردان الهی این‌چنین نیست.

بنابراین گرچه در این وصیّت‌نامه أمیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السّلام خطاب أسیر الشّهوات و **یا** تاجر الغرور **دارند، ولی این خطاب، خطاب به جبلّت آدمی و شاکلهٔ اوست، خواه امام مجتبی علیه السّلام باشد، یا افراد دیگر، همه و همه در این اتّصاف داخل و مشمول می‌باشند.**

عمل به این وصیّت‌نامه انسان و جامعه را در چنین موقعیّت و فضائی قرار خواهد داد؛ و بدین داعی و منظور، جمعی از اخلاّء روحانی و اِخوان طریق بر این کمترین فرض نمودند که به ترجمه و توضیح این اکسیر سعادت و ره توشهٔ فلاح و سعادت و سرمایهٔ تجارت اخروی اقدام نمایم.

لذا این حقیر، ملتمَس ایشان را به دیده منّت نهاده و با برخی از تعلیقات و اضافات، به مشتاقان لقاء حضرت دوست و پیروان راستین تشیّع علوی تقدیم می‌دارم؛ و از همه شیعیان مخلصش امید دعای خیر و شفاعت روز بازخواست را

دارم. ﴿يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللَهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾.[1]

بیست و چهارم ماه مبارک رمضان ١٤٣١ هـ . ق
عشّ آل محمّد و کریمه اهل بیت، حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها
و أنا الرّاجی عفوّ ربّه، سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

[1] سوره الشّعراء (٢٦) آیه ٨٨ و ٨٩.

بسم اللَهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

نامه پدری که عمرش به سر آمده به فرزندی که آرزوها را در ضمیر خویش می‌پروراند

"و من وصيّةٍ له عليه السَّلام، للحسنِ بنِ علىٍّ عليهما السَّلام، كَتَبها إليه بحاضِرَينَ منصرفًا من صفّينَ."

«این وصیّت‌نامه از أمیرالمؤمنین به فرزندش حسن بن علی علیهما السّلام است که در قریه‌ای به نام حاضِرَین در نزدیکی صفّین،[1] پس از مراجعت از جنگ صفّین، توسّط خود آن حضرت به رشتهٔ تحریر درآمده است.»

"مِنَ الوالِدِ الفانِ، المُقِرِّ لِلزَّمانِ، المُدبِرِ العُمُرِ، المُستَسلِمِ لِلدّهر، الذّامِّ لِلدُّنيا، السّاكِنِ مَساكِنَ المَوتىٰ، و الظّاعِنِ عَنها غَدًا، إلَى المَولودِ المُؤَمِّلِ ما لا يُدرِكُ، السّالِكِ سَبيلَ مَن قَد هَلَكَ، غَرَضِ الأَسقامِ، و رَهينَةِ الأَيّامِ، و رَمِيَّةِ المَصائِبِ، و عَبدِ الدُّنْيا، و تاجِرِ الغُرورِ، و غَريمِ المَنايا، و أسيرِ المَوتِ، و حَليفِ الهُمومِ، و قَرينِ الأَحزانِ، و نُصُبِ الآفاتِ، و صَريعِ الشَّهَواتِ، و خَليفَةِ الأَمْوات."

«این وصیّت از طرف پدری است که عمرش به سر آمده است، و به گذشت

۱[صفّین موضعی است نزدیک شهر رقّه در دویست کیلومتری حَلَب که جنگ صفین در آنجا اتّفاق افتاده است و اکنون مزار اویس قرنی، عمّار یاسر و شهدای صفّین است. (محقّق)]

ایّام و سپری شدن روزگار اقرار و باور دارد، زندگانی خویش را پشت سر گذاشته، و خود را تسلیم سرنوشت و روزگار ساخته است، کسی که از دنیا روی‌گردان شده و آن را نکوهش می‌نماید، و در جایگاه مردگان مسکن گزیده است، و فردا رحل اقامت به دیگر سرای کشد و به عالم آخرت کوچ نماید.»

«به فرزندی که آرزوهای دست نایافتنی را در ذهن و ضمیر خود می‌پروراند، و راه و مسیر هلاک‌شدگان گذشته را درمی‌نوردد، بیماری‌ها و آلام گرداگرد او را فراگرفته، و روزگار او را در چنبرهٔ سلطه و غلبه خویش به ستوه آورده است، مصیبت‌ها و ناگواری‌های زمانه او را مورد آماج تیرهای بلا گردانیده‌اند، و دنیا او را به تذلّل و تواضع و خشوع و عبودیّت خود فرا می‌خواند، و به واسطه این عبودیّت در مقابل دنیا، بر غرور و تکبّر و خود محوری و انانیّتِ او دائماً افزوده می‌گردد، و از داد و ستد در دنیا متاعی جز تفاخر و تکاثر و برتری طلبی به‌دست نمی‌آورد.»

«کسی که پیوسته گردباد حوادث او را از پای در آورده، و در چنگال مرگ اسیر و ناتوان بسر می‌برد.»

لا تَنفَع

«و زمانی که مرگ چنگالش را بر بدن آدمی فرو برد درمی‌یابم که هیچ حرز و محافظی فایده‌نخواهد بخشید.»

«فرزندی که ملازم با درگیری‌های فکری و اضطرابات نفسانی، و همنشین با غم‌ها و غصّه‌هاست، امراض پیوسته او را هدف قرار داده و شهوات بر زمینش می‌زند،

و در مسیر مردگان چند صباحی سپری خواهد نمود و به آنان ملحق می‌شود.»

کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام در علّت و انگیزه بیان این وصیّت‌نامه

"أمّا بَعدُ، فَإنَّ فیما تَبَیَّنتُ مِن إدبارِ الدُّنیا عَنّی، و جُموحِ الدَّهرِ عَلَیَّ، و إقبالِ الآخِرَةِ إلَیَّ، ما یُرَغِّبُنی [ما یَزَعُنی] عَن ذِکرِ مَن سِوایَ، و الاِهتِمامِ بِما وَرائی، غَیرَ أنّی حَیثُ تَفَرَّدَ بی ـ دونَ هُمومِ النّاسِ ـ هَمُّ نَفسی، فَصَدَقَنی رَأیی، و صَرَفَنی عَن هَوای، و صَرَّحَ لی مَحضُ أمری، فَأفضَی بی إلَی جِدٍّ لا یَکونُ فیهِ لَعِبٌ، و صِدقٍ لا یَشوبُهُ کَذِبٌ، و وَجَدتُکَ بَعضی، بَل وَجَدتُکَ کُلّی، حَتّی کَأنَّ شَیئًا لَو أصَابَکَ أصَابَنی، و کَأنَّ المَوتَ لَو أتاکَ أتانی، فَعَنانی مِن أمرِکَ ما یَعنینی مِن أمرِ نَفسی، فَکَتَبتُ إلَیکَ [کِتابی] مُستَظهِرًا بِهِ إن أنا بَقیتُ لَکَ أو فَنیتُ."

«امّا بعد، پس از آنکه آشکار شد که دنیا از من روی گردانده است، و روزگار با گذشت زمان بر سرنوشت من چیره و غالب گشته است، و آخرت را در پیش روی خویش می‌نگرم، دیگر فائده‌ای از یاد کردن دیگران نمی‌یابم؛ زیرا پرداختن به امور خود مرا از توجّه به غیر و کنکاش در کار دیگران باز می‌دارد و کفایت می‌کند؛ و رغبتی در اهتمام به امور گذشته در خود نمی‌بینم.»

در حدیث آمده است:

کَفَی بِالمَرءِ شَغلًا بِعیبِه لِنَفسِه عَن عُیوبِ النّاسِ.[1]

«آدمی را همین بس که مشغول به عیوب خویشتن باشد و از جستجو و سر درآوردن از کاستی‌ها و عیوب دیگران پرهیز کند.»

---

[1] *رباعیات* حکیم عمر خیّام نیشابوری.

«مگر در چنین موقعیّتی که هموم و اشتغال به امور مردم و پیگیری نیازهای آنان را به کناری نهادم و به نیازها و ابتلائات خویش پرداختم، و دریافتم که اهتمام به نیاز خود، فکر و رأی مرا با خویش همراه و موافق نموده است، و از هوا و آرزوهای بشری دور ساخته، و واقعیّت مرا و عاقبت روزگارم را بر من روشن و بر ملا نموده است، پس مرا به سمت اراده‌ای آهنین و عزمی راسخ و اهتمامی بلیغ در امر خود سوق داده است که هیچ شائبهٔ شوخی و مزاح و بازیگری در ارادهٔ خویش نمی‌یابم، و به جدّ نسبت به مآل و آیندهٔ خود نگرانم و حقایق پیش روی خود را بازی و هزل نمی‌نگرم، و وقایع در انتظار خویش را دروغ و خلاف نمی‌پندارم.

در یک چنین وضعیّت و موقعیّتِ خود، تو (امام حسن علیه السّلام) را پاره‌ای از وجود خویش می‌یابم، نه، بلکه تمام وجود باقی و استمراری خود احساس می‌کنم. تا این مقدار که اگر مسأله‌ای برای تو رخ دهد گویا برای من پیش آمده است، و اگر مرگ تو را دریابد گویی مرا دریافته است، و هرچه تو را به سختی و تعب اندازد این چنین می‌پندارم که مرا به اذیّت و ابتلاء انداخته است. بنابراین مشغول تدوین این وصیّت‌نامه شدم و امیدوارم که مورد پذیرش و اهتمام تو قرار گیرد. چه در حال حیات و چه در حال ممات. (یعنی این وصیّت را فقط برای زمان پس از فوت خویش ننوشتم، بلکه برای عمل کردن و پرداختن به آن در هر حال و هر لحظه از عمر و حیات تو نوشتم.)»

وصیّت به تقوی و عمران و آبادی قلب و تمسّک به ریسمان الهی

"فإنّ أوصيكَ بِتَقوَى اللهِ [أی بُنَیَّ] و لُزومِ أمرِه، و عِمارَةِ قَلبِكَ بِذِكرِهِ، و الإعتِصامِ بِحَبلِهِ، و أیُّ سَبَبٍ أوثَقُ مِن سَبَبٍ بَينَك و بَينَ اللهِ إن أنتَ أخَذتَ بِه؟"

«پس ای فرزند من! تو را به تقوای الهی وصیّت و سفارش می‌کنم، و اینکه پیوسته در انجام اوامر او و ترک مَنهیّات حضرت حق کوشا باشی، و قلبت را به یاد پروردگار آباد گردانی و به آن حیات و زندگانی بخشی، و به ریسمان مستحکم بین خود و خدایت بیاویزی، و کدام وسیله و واسطه‌ای محکم‌تر و بادوام‌تر و مطمئن‌تر از ربط تو با پروردگارت می‌باشد، اگر تو پیوسته این ربط را پاس بداری و در پایداری و پیوند آن کوشا باشی؟!»

و در حدیث قدسی است:

لَو عَلِمَ المُدبِرونَ عَنّی، كَيفَ اشتياقی بِهِم و شَوقی إلی رُؤيَتِهِم لَماتوا شَوقًا.[1]

«اگر بندگان گریزان از من می‌دانستند که چقدر اشتیاق قرب آنان را دارم و به لقاء و زیارت آنها تا چه حدّ و اندازه‌ای میل و رغبت دارم، از شدّت شوق کالبد تن را رها کرده، به سوی ملاقات من پرواز می‌نمودند.»

خواجه حافظ شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرماید:

توصیه‌ها و اندرزهای أمیرالمؤمنین برای احیاء قلب و نورانی نمودن آن

"أحيِ قَلبَكَ بِالمَوعِظَة و أمِتهُ بِالزَّهادَةِ، و قَوِّهِ بِاليَقينِ، و نَوِّرهُ بِالحِكمَةِ."

«قلبت را به موعظه و حدیث نفس زنده نگاه‌دار، و به زهد و اعراض از هواهای نفسانی و آرزوهای ناصواب بمیران، و با قطع و یقین به معتقدات و کارها و باورهای خود، آن را مستحکم و ثابت و نیرومند گردان. هیچ‌گاه بدون تحقیق و اطمینان و یقین به مسأله‌ای وارد آن مشو، و در هر امری که مردّد و شاکّ

---

[1] *گلستان سعدی*، باب دوم، در اخلاق درویشان.

می‌باشی اقدام مکن، و با حدس و گمان و تخیّل و گفتار مردم و شایعات دنبال مطلبی مرو، و در آن امر توقّف نما و حرکت نکن.»

آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا﴾[1].

«مردم همواره از حدس و گمان خویش پیروی می‌کنند و به دنبال هواهای نفسانی خود روزگار می‌سپرند، در حالی‌که حدس و گمان هیچ‌گاه و در هیچ صورتی نمی‌تواند راهی به سوی حقّ و واقع بگشاید.»

امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

قِفْ عِندَ الشُّبهة! فَإِنَّ الوُقوفَ عِندَ الشُّبُهَاتِ خَيرٌ مِنَ الاِقتِحَامِ فی الهَلَكات.[2]

«در جایی که حقیقت مطلب بر تو منکشف نشده است اقدام نکن! زیرا توقّف در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت.»

مولانا جلال الدّین رومی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرماید:

---

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

[2] سوره النّجم (۵۳) آیه ۲۸.

«و با مطالب حقیقی که بر مبنای برهان عقلی و شهود ربّانی است، قلبت را نورانی و بصیر گردان (از شایعات و توهّمات و اموری که بر اساس حدس و گمان در میان افراد رایج و دارج است بپرهیز، و آنها را معیار عمل و اندیشه و برنامهٔ زندگی خود مگردان.)»

مبتنی بودن تصوّرات و تصدیقات بر حقایق خارجیّه و امور نفس الامریّه و ...

تصوّرات و تصدیقات و در یک کلام پدیده‌های ذهنی بشر یا مبتنی بر حقایق خارجیّه و امور نفس الأمریّه است که به آن علم و معرفت و شناخت گفته می‌شود، و یا ساخته و پرداختهٔ ذهن و نفس، بدون هیچ‌گونه ارتباط با واقعیّت‌های خارجی است. مثلاً دیده شده است که کودکان چه بسا خبر از افراد خارجی و یا موجوداتی می‌دهند که هیچ تحقّقی در خارج نخواهند داشت و صرفاً بر اساس تخیّلات کودکانه شکل گرفته است.

البته این مسأله اختصاص به کودکان خردسال ندارد، چه بسا بزرگسالانِ خُرد نیز مرتکب چنین پدیده‌هایی خواهند شد؛ مانند دیدن تصویر برخی در ماه که در میان بسیاری از افراد شایع گشته بود! که به این نوع از پدیده‌ها، تخیّل و توهّم اطلاق می‌شود.

این نوع تصوّرات و تصدیقات، نه عقلاً و نه شرعاً و نه عرفاً به هیچ وجه منشأ آثار نبوده و اثری بر آن مترتّب نخواهد شد و گره‌ای را باز و مشکلی را حل نخواهد کرد، و شخص متوهّم را هرچه بیشتر در باتلاق جهل و نادانی فرو برده، از حقیقت و انکشاف واقع دور خواهد ساخت.

مبدأ و منشأ پیدایش توهّمات جهل بشر و تعلّق به امور ظاهریّه و حسیّه است

توجّه به این نکته ضروری است که علّت و منشأ پیدایش توهّمات در مقابل تعقّلات، دو چیز می‌باشد.

اول: جهل و عدم معرفت بشر نسبت به پدیده‌های خارجی و موضوعات و مسائل واقعی و حقیقی که این خود به تنهایی عامل بسیار مهم و اساسی در گمراهی افراد و انحراف اذهان و طی مسیر غوایت و ضلالت است.

عدم شناخت و اطّلاع کافی به قضایای کلیّه و مبانی اصیل و آموزه‌های عقلانی و رهنمودهای فطری ـ که سرمایه‌ای است بس گران‌سنگ در نهاد بشر برای تشخیص حقّ و باطل ـ و دست‌آوردهای وحیانی از ناحیهٔ لواداران وحی و پاسداران مکتب حق باعث فرو غلطیدن در دام توهّمات و تخیّلات می‌شود، و در نتیجه هلاکت روح و جسم و از دست دادن فرصت‌ها و از بین رفتن استعدادها و قوای بشری را به دنبال خواهد داشت.

پیروی و متابعت افراد از اشخاص ناصالح و مکّار با ظاهری فریبنده و جاذب، و سخنانی دل‌نشین و موزون، و چهره‌ای متبسّم و خندان، و تواضعی از روی مکر و حیله، و سخاوت و بخشش برخاسته از نیّات پلید نفسانی، و زهدی فریب‌کارانه و ریاگونه، نتیجه‌ای جز خسران و بدبختی و هلاکت و از دست دادن عمر و فرصت بازناگشتنی به بار نخواهد آورد. و همهٔ این مصائب به جهت عدم شناخت افراد نسبت به اصول و مبانی و پیروی و اطاعت از فرد دیگر است؛ و اگر کاملاً بر این قواعد و اصول اطّلاع داشته باشند و بدانند ملاک متابعت و حرف شنوی و تبعیّت از یک فرد چه مسائلی خواهد بود، دیگر کورکورانه و از روی احساس و عقل ناقص و ذهن ناآگاه خود از او اطاعت نمی‌کنند.

و لذا أمیرالمؤمنین علیه السّلام در این وصیّت‌نامه توصیه می‌کنند به حکمت؛ یعنی کلام متقن و اعتقادی راسخ که با وجود آن، انسان موارد شبهه را تشخیص

می‌دهد و در دام هوا و هوس وشیطان گرفتار نمی‌شود.

دومین علّت پیدایش توهّمات و گرفتاری‌بشر در دام آنها، گرایش و تمایل و تعلّق نفس آدمی است به ظواهر جزئیّه و امور حسیّه و پدیده‌های عالم طبع و مادّه. و این قضیه در تمامی افراد، چه عالم و چه جاهل، و چه خُرد و چه کلان، و چه مرد و چه زن وجود دارد؛ البته به استثنای آن دسته از افرادی که با تهذیب و تزکیه و تربیت نفس و به فعلیّت رساندن قوای روحی و عقلانی، از جزئیّت رسته و به کلّیّت پیوسته باشند.

کیفیّت تعلّق نفس و تمایل آن به امور حسّیه و ظواهر عالم ماده

نفس به جهت تعلّق به عالم مادّه که عین ظهور و بروز حوادث جزئیه و قوالب محدوده است، گرایش و علاقهٔ او طبعاً به جزئیّات و امور ظاهری بیشتر از توجّه به کلیّات و قضایای حقیقیّه وملاکات کلیّه است، و در انتخاب و گزینش خود به امور ظاهری بیشتر از مسائل منطقی و معنوی می‌اندیشد.

مثلاً یک پسر برای انتخاب همسر، بیشتر به زیبائی چهره و اندام و اطوار چشمگیر دختر فکر می‌کند، و از اصالت خانواده و اخلاق نیکو و تعهّد به مسئولیّت‌های زندگی، و وفا به عشق و علاقهٔ فیما بین، و پذیرش خواست‌ها و تمایلات منطقی خود، صرف نظر می‌نماید؛ و عدم رعایت همین نکته است که در آینده موجب بروز تلخی‌ها و ناکامی‌ها و مشکلات و چه بسا افتراق و از هم‌پاشیدگی کانون خانواده می‌گردد.

از آن طرف دختر نیز برای اختیار همسر به جهات ظاهری، همچون موقعیّت اجتماعی و اشتغال مناسب و تناسب شمایل می‌اندیشد، و از میزان تعهّد به لوازم پیوند زندگی و عقلانیّت در تدبیر و تربیت، و اخلاق شایسته و تقیّد به موازین شرع غفلت می‌ورزد.

در انتخابات امور اجتماعی، بالعیان مشاهده می‌کنیم که چه بسا میزان گزینش یک فرد، وابستگی خانوادگی و هم‌شهری و هم‌محلّه بودن، و سخنان دل‌فریب و وعده‌های دروغین و چشم‌گیر، و بذل و بخشش‌های حساب شدهٔ محتالانه، و زرق

و برق‌های چشم پر کن خیابانی و رنگ و لعاب پوسترهای تبلیغاتی، و اجتماعات مدیریّت شدهٔ حزبی و... خواهد بود؛ و ابداً فرد به لیاقت شخص منتخب در تدبیر امور و اصلاح نظام اجتماعی و استعدادهای او برای ادارهٔ مجتمع نمی‌اندیشد، و به عاقبت امر و فروپاشی نظام مدنیّت فکر نمی‌کند.

تمام این مصائب و مشکلات و مفسده‌ها، ناشی از توجه انسان به امور جزئی و حسّی و مظاهر فریبنده و اغواگر مادّی می‌باشد.

در یکی از کشورها شنیده شد که برای انتخاب ریاست جمهوری، میزان رأی و گزینش، زیبایی اندام و معروفیّت به اشتغال هنرپیشگی بوده است؛ البته این گزینش اختصاص به آن کشور خاص ندارد.

حال بنگرید که چگونه در حسّاس‌ترین موقعیّت اجتماعی و پذیرش سخت‌ترین مسئولیّت‌ها و تعهّدهای ملّی که ریاست بر اداره و تدبیر یک مملکت است، احساسات فردی و تمایلات حیوانی و تعلّقات پوچ و ابلهانه، جای خود را به ملاکات و ارزش‌های عقلانی و معنوی و منطقی می‌دهند، و سعادت و فلاح و امنیّت فرد و جامعه را نیست و نابود می‌سازند، و فلاکت و بوار را برای آن مملکت به ارمغان می‌آورند. و این است نتیجه و محصول پیروی از توهّمات و تخیّلات به جای تعقّلات و ملاکات واقعی و حقیقی.

و همان‌طور که گفته شد این نکته تنها در میان مردم عوام و ساده لوح به چشم نمی‌خورد، بلکه در میان اهل فضل و طبقهٔ تحصیل کرده نیز دیده می‌شود؛ چنانچه برای این مطلب شواهد فراوانی در طول زندگی خویش مشاهده کرده‌ایم.

یکی از موارد ایجاد تخیّل و مصادیق فریبنده نفس، کثرت جمعیّت و ازدیاد ظاهری است

در قرآن کریم به یکی از موارد توهّم و تخیّل و مصادیق گول‌زننده و فریبندهٔ نفس که کثرت و ازدیاد ظاهری است، اشاره می‌کند:

﴿قُل لَّا يَسْتَوِي ٱلْخَبِيثُ وَٱلطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ ٱلْخَبِيثِ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي

﴿ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾.[1]

«ای پیامبر! به مردم بگو: هیچ‌گاه انسان شریر و فاسد، با انسان پاک سرشت و نیکو رفتار برابر نخواهند شد، گرچه افراد پلید از حیث تعداد و نفرات بر عدّهٔ نیکوکار غلبه کنند و فزونی گیرند. پس ای گروه مؤمنانِ ژرف اندیش، از خدا و اوامر او متابعت نمایید! (و چشم خود را به مظاهر فریبنده و کثرت‌گرا مدوزید) باشد که به رستگاری و سعادت ابدی نایل گردید.»

در این آیه خداوند به یکی از موارد توهّم و تخیّل که کثرت‌گرایی و فزونی طلبی است، اشاره دارد و آن را یکی از ارزش‌ها و معیارهای برتری و تقدّم در بین عوام و اهل باطل می‌شمرد. و جالب اینکه در آخر آیه خطاب خود را متوجّه صاحبان عقل و خرد می‌گرداند؛ یعنی این منقصت مربوط به تعقّل و عقل‌گرایی و متابعت از آموزه‌های عقلانی نمی‌باشد، بلکه بر اساس غلبهٔ احساسات و ظاهر نگری و ترجیح جنبهٔ حسّی بر حیثیّت عقلانی و فطری بشری استوار شده است.

در آیهٔ دیگری نسبت به همین مورد و مصداق می‌فرماید:

﴿فَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ﴾.[2]

«زیادی اموال و کثرت فرزندان مشرکین و اهل خلاف، باعث گمراهی و تردید تو نگردد. خداوند می‌خواهد آنان‌را در این دنیا گرفتار نماید و عمر و سرمایهٔ حیات آنها در تدبیر و ادارهٔ اموال و رسیدگی به اولاد سپری گردد، و هیچ بهره‌ای از گذران حیات نصیبشان نگردد، و دست خالی از این دنیا در حال کفر و خسران به سرای آخرت کوچ نمایند.»

این نکته در آیات دیگر بسیار واضح‌تر و بی‌پرده‌تر مطرح شده است؛ مانند:

---

[1] سوره المائدة (۵) آیه ۱۰۰.

[2] سوره التّوبة (۹) آیه ۵۵.

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾.[1]

«اگر از اکثر افراد موجود در کرهٔ زمین بخواهی پیروی کنی، تو را از راه و مسیر استوار به سوی پروردگارت باز می‌دارند و منحرف می‌گردانند.»

از جمله اسباب ایجاد توهّم و تخیّل، موقعیّت و شخصیّت اجتماعی افراد است

از جمله موارد و مصادیق توهّم، موقعیّت و شخصیّت اجتماعی افراد است که باعث گمراهی و ضلالت سایرین خواهد شد؛ خواه این اشتهار و شأنیّت، به واسطهٔ ازدیاد اموال و بذل و بخشش باشد، یا به واسطهٔ تصدّی مقام و کرسی حکومتی به‌دست آید، و یا به خاطر جهات علمی ومسئولیت‌های شرعی حاصل شود. و لذا مشاهده می‌گردد فردی که به تنهایی از هیچ محبوبیّت و احترام و تکریمی برخوردار نیست، و افراد حتی پاسخ سلام او را نمی‌دهند، به واسطهٔ اشتغال به یک پست و مقامِ حکومتی مورد توجّه و مَحطّ انظار و اشخاص واقع می‌گردد، و در مجالس و محافل او را بر اهل فضل و درایت مقدّم می‌دارند و به سخنان و اطوار او توجّه خاصّی می‌شود. اینها همه ناشی از غلبهٔ قوّهٔ خیال و توهّم بر قوای فطری و عقلانی بشر است.

یکی دیگر از اسباب ایجاد توهّم و تخیّل انتساب به شخصیّت‌های بزرگ و قابل احترام است

از جمله موارد ایجاد شبهه و توهّم، انتساب فرد به شخصیّتی بزرگ و قابل احترام در میان جامعه و یا گروه و فرقهٔ خاصّ است؛ مانند فرزندان آن شخص، و یا عیال آن فرد و یا افراد خاصی که بیشتر با او حشر و نشر داشته‌اند، و یا منتسبین به او و همین‌طور...

در این صورت نیز قوّهٔ واهمه و متخیّله، موقعیّتی را که از آن شخصیّت بزرگ، به واسطهٔ وجود و ظهور ارزش‌های اخلاقی برای انسان ترسیم کرده بود، به جوانب و اطرافیان و دور و بر او سرایت و گسترش می‌دهد، و همان ملاک پذیرش و اطاعت از آن فرد بزرگ را به نحوی برای افراد دیگر جایگزین می‌نماید؛ غافل از اینکه صرف انتساب دلیل بر ثبوت همان معیارها و ملاک‌های برتری و ترجیح نیست، و چه بسا اطرافیان و منتسبین، درست در نقطهٔ مقابل مرام و منهاج آن بزرگ حرکت نمایند و با

---

[1] سوره الأنعام (٦) صدر آیه ١١٦.

روش و منهج قویم او، در تضاد کامل واقع شوند.

بررسی علل برپایی جنگ جمل

فتنهٔ پس از موسای کلیم به واسطهٔ زوجهٔ او، صفورا به وقوع پیوست؛[1] چنانچه جنگ جمل و مقابلهٔ با خلیفهٔ به حق و منصوب رسول خدا، أمیرمؤمنان علیّ بن أبی‌طالب علیهما السّلام نیز به واسطهٔ زوجهٔ رسول خدا، عایشه و افراد نزدیک به آن حضرت، چون طلحه و زبیر انجام شد.

و لذا می‌بینیم که در این جنگ، وقتی مصادیق و اسباب توهّم؛ چون: انتساب به رسول خدا (عایشه)، و معروفیّت و اشتهار در میان جامعه به واسطهٔ قدمت در اسلام و مبارزه با کفار و مشرکین و نیز اقتراب به پیامبر (طلحه و زبیر)، و انتحال به ملّت اسلام و ادّعای متابعت از سنّت رسول خدا و پذیرش قرآن به عنوان تنها منبع وحی و هدایت (لشکر بصره)، و خون‌خواهی خلیفهٔ مسلمین (عثمان) برای برخی از اطرافیان أمیرمؤمنان ایجاد شک و شبهه و توهّم نموده بود، حضرت پاسخ او را این‌چنین می‌فرمایند:

إنّك رجلٌ ملبوسٌ عَليك، لا يُعرفُ الحقُّ بأقدار الرِّجال، اعرفِ الحقَّ تَعرفْ أهلَه، اعرفِ الباطلَ تَعرفْ أهلَه.[2]

«تو فردی هستی که قوای متوهّمه و متخیّلهٔ تو بر عقل و اندیشه‌ات غالب آمده‌اند و حقیقت را بر تو مخفی ساخته‌اند و از جادهٔ انصاف و اعتدال خارج نموده‌اند، و جاذبه‌های ظاهری تو را از گرایش به حق اغواء نموده‌اند؛ پس بدان که هیچ‌گاه حقّ و واقع به موقعیّت و شخصیّت ظاهری و فریبندهٔ افراد سنجیده نمی‌شود! بنابراین ابتداء باید حق را به خوبی و وضوح و آشکارا بشناسی، آنگاه تو خود، گروندگان به آن را خواهی شناخت؛ و نیز باید باطل و خلاف را خوب تشخیص دهی و کاملاً به زوایا و جوانب آن آگاه گردی که در این صورت پیروان باطل و گمراهان را بازخواهی

---

[1] *کمال الدّین و تمام النعمة*، ج ۱، ص ۲۷؛ *إثبات الهدی*، ج ۱، ص ۴۰۲؛ *الخرائج و الجرائح*، ج ۲، ص ۹۳۴.

[2] *انساب الأشراف*، ج ۲، ص ۲۳۹؛ *بحارالأنوار*، ج ۴۰، ص ۱۲۵، با قدری اختلاف.

شناخت، و آنان را از اهل حق و سداد تشخیص و تمییز خواهی داد.»

روزی از یکی از اعزّه و احبّه و منتسبین که در صنعت تشخیص سنگ‌های قیمتی و جواهرات از افراد کم نظیر و بسیار خبیر در دنیا به حساب می‌آیند، سؤال کردم: علّت این موفقیّت و اشتهار و خبرویّت شما چیست که در تمییز بین سنگ ارزشمند واقعی و ساختگی چنین متبحّر و مجرّب می‌باشید، و شما را برای این منظور به کشورهای مختلف می‌برند و از خبرویّت شما استفاده می‌کنند؟

ایشان در پاسخ فرمودند: علّت فقط این است که من ابتداءً تمام توجّه و مطالعه و تفحّص خود را بر تشخیص سنگ‌های اصلی و واقعی و ارزشمند گذاردم، و آن قدر در این زمینه مطالعه کردم و کتاب خواندم که تحقیقاً به تمام زوایا و کیفیّت‌ها و خصوصیّات آنها اشراف کامل و معرفت تام حاصل نمودم. پس از این دیگر تشخیص سنگ‌های ساختگی و تقلّبی و بدلیّات برای من بسیار سهل و آسان گردید، در حالی‌که سایر افراد از همان ابتداء همراه با سنگ‌های اصلی، به بدلیّات و ساختگی‌ها نیز توجه و التفات می‌نمودند؛ و لذا دیگران نتوانستند مانند من، این‌چنین دقیق به خصوصیّات آنها پی ببرند.

آن شخص متردّد و مشوّش در جنگ جمل نیز نتوانست دریابد که زوجهٔ رسول خدا بودن، شخص را به مرتبهٔ عصمت و محفوظ بودن از خطا و گناه نمی‌رساند، و نزدیک بودن به رسول خدا دردی را دوا نخواهد کرد؛ و نیز صرف مسلمان بودن، دلیلی بر عدم خطا و لغزش و انحرافِ مسیر در لشگر بصره نمی‌باشد، و بر این قیاس...

و لذا مشاهده می‌کنیم که در طول تاریخ پیوسته از همین اسباب توهّمات و تخیّلات، چه انحرافات و انقلاب‌ها و جنایات بر بشریّت روا داشته‌اند؛ و چگونه از نفوس ساده و بی‌اطّلاع عوام برای رسیدن به آمال حیوانی و شهوات نفسانی بهره برده‌اند، و از افراد کم سنّ و سال و بی‌تجربه با القاء توهّم و تخیّل در آنها، آنان را وسیلهٔ مقاصد پلید و شوم خود قرار داده‌اند.

آن شخص می‌بایست این‌طور می‌اندیشید که صِرف خلیفه بودن تا زمانی که پشتوانهٔ الهی وحجّیّت شرعی و عقلانی نداشته باشد، پشیزی ارزش ندارد. خلیفه‌ای کلامش نافذ و اطاعتش واجب است که منصوب از ناحیهٔ پروردگار و رسول خدا باشد، نه انتخاب مردم و انتصاب خلیفه؛ و این موضوع منحصر در شخص علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام است، نه فرد دیگر.

لذا مکتب شیعه بر اساس فهم و یقین و اتقان است، نه شعار و داد و بیداد و جنجال و مغلطه و زور.

هدف از انعقاد مراسم مذهبی رسیدن به فهم و ادراک و تغییر در روش زندگی است

انعقاد جشن‌های مذهبی و مراسم متعارف مناسبات سنّتی، بدون دست یافتن به فهم و ادراک و تغییر در روش و تصرّفات انسان بر اساس مکتب اهل بیت، فائده‌ای ندارد و اثری بر آن مترتّب نمی‌شود. صرف شادمانی در میلاد بزرگان دین و سوگواری در مصائب آنان بدون دریافت پیام آنها و تحوّل در نگرش آدمی، و خروج از وادی تخیّلات وتوهّمات و ورود در عرصهٔ اندیشه و عقل و فهم، و وصول به مبانی مکتب اهل بیت و عقاید راستین آنان ـ که باید توسّط علماء و وعّاظ عالِم و دانشمند و خبیر به سیره و سنّت و مبانی تشیّع، به دور از هواهای نفسانی و رعایت مصالح دنیوی و پرهیز از سخنان شعارگونه برای مستمعین وحضّار بیان گردد ـ نتیجه‌ای ثمربخش و تأثیری در تغییر منهج و مرام انسان به وجود نمی‌آورد.

و بر این اساس موالیان ما امر کرده‌اند که در مجالس و مناسبات، باید احیاء ذکر این مکتب گردد و مبانی و آموزه‌های این مدرسه برای افراد تفسیر و تبیین شود؛ و صرفاً به اشعار و مدیحه‌سرایی در موالید و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در مصائب اکتفا نشود؛ زیرا در این صورت قوّهٔ متخیّله و واهمه تقویت می‌یابد و قوّهٔ عاقله به دست نسیان و غفلت سپرده می‌شود، و این درست نقطهٔ مقابل تعلیمات مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام است.

در مکتب اهل‌بیت عقل و درایت راه دارد نه احساس و توهّم

در این مکتب عقل و درایت راه دارد نه احساس و توهّم. با پای پیاده در

مصائب آنها حرکت کردن و بر سر و سینه زدن، گرچه نزد عوام بسیار ممدوح و محمود است، ولی متابعت از موازین و مبانی آنان و رعایت اعتدال و اتقان و سداد است که انسان را در زمرهٔ شیعیان و موالیان ایشان قرار می‌دهد.

آنچه که بر ائمّهٔ ما از مردم نادان و سفلهٔ عوام گذشت به واسطه همین موضوع بوده است. مردم آن زمان در رعایت و اقامه مراسم مذهبی و شرکت در جماعات و مساجد و بر سر وسینه زدن، کم از مردم زمان ما نبودند؛ امّا دیدیم که چگونه پس از گذشت چند ساعت از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم واقعه و فاجعهٔ سقیفهٔ بنی‌ساعده شکل گرفت. مگر شرکت کنندگان در این موقف، غیر از آن کسانی بودند که دیروز در پای منبر رسول خدا بر سر و سینه می‌زدند؟! و مگر غیر از همان‌هایی بودند که فرمایش آن حضرت و توصیهٔ او را به رعایت: **إنّی تارِكٌ فیكُم الثّقَلین، كتابَ اللهِ و عترَتی و إنّهما لن یَفترِقا، حتّیٰ یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ**،[1] به دست نسیان و اهمال سپردند؟! تو گوئی که اصلاً این عبارت از آن حضرت صادر نشده است!

افرادی که در جنگ صفّین فریب مکر عمرو عاص و معاویه را خوردند و قرآن بر نیزه کردن، قوّهٔ واهمهٔ آنان را برانگیخت، و کار را به متارکه جنگ و پذیرش مذاکره کشاند، مگر همان‌هایی نبودند که در مسجد کوفه سوگند یاد کردند که از فرامین خلیفهٔ رسول الله، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیهما السّلام سر پیچی ننمایند و

---

[1] *امام شناسی*، ج ۱، ص ۳۱:

«این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می‌کند: اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲، و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود، لکن عبارت آن چنین است:

"قال النبی: إنّی تارک فیکم الثّقلین، کتاب الله و أهل بیتی و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض."»

و در تفسیر *الدرّ المنثور*، ج ٦، ص ۷ گوید: "و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم ـ رضی الله عنه ـ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّی تارک فیکم ما إن تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی، أحدهما أعظم من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السّماء إلی الأرض و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما."»

تا آخرین قطرهٔ خون خود را در راه مدرسه و مکتب او نثار نمایند؟! پس چه شد؟!

و آنها که در لشکر یزید و ابن زیاد به جنگ با فرزند رسول خدا آمدند و آن فاجعه و جنایت تاریخی را مرتکب شدند، مگر همان‌هایی نبودند که چند روز قبل با نائب و فرستادهٔ آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل بیعت کردند، و هزاران نامه و دعوت برای سیّدالشّهداء علیه السّلام فرستادند و آن سوگندهای مؤکّد و درخواست‌های مصرّانه را خدمت حضرتش عرضه داشتند؟! چرا چنین شد؟!

علل انحراف مردم کوفه و پیروی نکردن از امام حسین علیه السّلام

دلیل این مطلب دو چیز بود:

یک، عدم معرفت به امام و لزوم اطاعت و متابعت از او؛

و دیگر، سپردن دل و جان به شایعات و گرایش به ظواهر و مظاهر عالم مادّه و جایگزینی وهم و خیال به جای علم و معرفت و تعقّل؛ چنانچه حکومت ری را به سعادت و رستگاری ابدی ترجیح می‌دادند. زهی خیال باطل و اندیشه ناصواب و پوچی تخیّلات و توهّمات! و دیدیم که چه شد.

کلام خداوند در قرآن کریم در مذمّت خیال و وهم موجود در قالب‌های شعری

در قرآن کریم در مذمّت خیال و وهم که در قالب شعر مطرح می‌شود، می‌فرماید:

﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾.[1]

«شعراء را افراد گمراه و منحرف پیروی می‌کنند (زیرا پایه و اساس مرام و مشی آنها بر مبانی متین و راسخ استوار نیست.) آیا نمی‌دانی که آنها در هر فضایی، چه راست و چه دروغ، چه وهم و خیال و چه واقع به حرکت در می‌آیند، و به آنچه می‌گویند خود پایبند و ملتزم نمی‌باشند؟!»

و بدین لحاظ است که شعر در اسلام مذموم و مقدوح است؛ یعنی تخیّل و

---

[1] سوره الشّعراء (٢٦) آیات ٢٢٤ الی ٢٢٦.

توهّم، نه شعر به معنای کلام مُسجَّع و مقفّیٰ که دارای معانی حکیمانه و اندرز و پند اخلاقی و آموزه‌های مفید و متین باشد که آن عین صلاح و صواب و ممدوحیّت است، و از خود حضرات معصومین علیهم السّلام نیز صادر شده است.

مقابلهٔ حکمت و نور با وهم و خیال

در مقابل وهم و خیال، حکمت و نور است که همان انکشاف حاقِّ واقع و انطباق صور ذهنیّه با عین خارج است؛ خواه این حکمت به صورت کلام در نثر و نظم در آید، و خواه به صورت کشف برای مُدرِک در خواب که از آن به الهامات غیبی در رؤیا تعبیر می‌کنند، و یا در مکاشفات رحمانیّه در مراتب مختلفه کشف؛ چنانچه برای حضرت داوود علیه السّلام در محراب عبادت رخ داد، و به آن حضرت تعلیم داده شد که هیچ‌گاه در قضاوت نباید به توهّمات و تخیّلات اتّکاء نمود؛ و صرف زیادی گوسفندان در یک طرف مخاصمه و دعوا، دلیل بر مظلومیّت طرف مقابل نمی‌شود، و باید معیار قضاوت و حکم بر اساس ادلّه و شواهد متقنه و متین استوار باشد.[1]

در این صورت این مکاشفه حکمت است؛ زیرا تبیین واقع و رفع اشتباه و خطا می‌نماید. و بدین لحاظ به حکم قاضی و حاکم، حُکم می‌گویند؛ زیرا بدین وسیله رفع شک و ابهام و ختم غائله و شکویٰ را می‌نماید، و موضوع متخاصمٌ فیه را یکسره می‌کند و واقعیّت را آشکار می‌سازد؛ مانند اعجاز انبیاء علیهم السّلام در قبال سحر و شَعوذهٔ سَحَره که قوّهٔ خیال و توهّم را در بینندگان تقویّت می‌کنند و آنها توهّم خود را واقع و خارج می‌پندارند.

و لذا در قرآن می‌فرماید: ﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ﴾؛[2] یعنی دیدگان مردم را به تسخیر خود در آوردند، نه اینکه فعل و تصرّف خارجی بنمایند و یک پدیده‌ای را تغییر داده و به صورت دیگری درآورند.

بنابراین اعجاز موسی حکمت است؛ زیرا باعث رفع ابهام و توهّم و ابطال

۱[این مطلب به سوره ص (۳۸) آیات ۲۱ الی ۲۶ اشاره دارد. (محقّق)]

۲ سوره الأعراف (۷) قسمتی از آیه ۱۱۶.

تصرّف و تسخیر آنان، و افتضاح سحر سحره گردید.

خواجه حافظ شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرماید:

و از اینجاست که مشاهده می‌کنیم پیوسته صاحبان زر و زور و حکّام و سلاطین جور، برای استعلاء و برتری طلبی خود، و خضوع و تواضع سایرین در قبال این گردنکشی‌ها و فرعونیّت‌ها، در صدد تسلّط بر قوای وهمیّهٔ افراد برمی‌آیند؛ و به واسطه تسخیر و تسلّط بر قوّهٔ تخیّل و توهّم، آنان‌را از اندیشه و تعقّل و رجوع به فطرت، و به کارگیری ابزار خدادادی برای تشخیص حق و مجاز، راست و دروغ، صفا و مکر، واقع و اعتبار محروم می‌سازند.

بیان علل استعلاء و برتری طلبی صاحبان زر و زور و سلاطین جور

این کاخ‌ها و قصرهای آنچنانی، مانند کاخ نمرود و فرعون، نِرون و تاتار، قصرهای امپراطوری چین و شاهان هخامنشی و ساسانی، سلاطین روم و یونان با این زیورها و خدم و حشم‌ها و سربازان و افسران، برای همین موضوع بوده است؛ یعنی دور کردن روح و جان از اراده و اختیار خویش و تسلّط بر نفس، و جدا شدن از هویّت استقلالیّهٔ بشری و ارتباط با مبدأ هستی و وجود مطلق؛ و در نتیجه بروز عجز، سستی، پستی، نیستی، پوچی و تهی شدن از سرمایه‌های الهی همچون فطرت و عقل و خرد و استقلال وجودی در برابر ما سوی الله.

چنانچه امام علیه السّلام می‌فرمایند:

یا بُنَیَّ، لا تَکُن عَبدَ غَیرِك و قَد جعلَك الله حُرًّا![1]

«ای فرزند! هیچ‌گاه بندهٔ غیر خدا مباش در حالی‌که خداوند ترا آزاد آفرید!»

اغلب افراد هنگام مواجهه با این مظاهر دروغین و شیطانی، هویّت خود را

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۲۲۲.

فراموش می‌کنند و در قبال عظمت و اقتدار یک مشت سنگ و آجر و چوب به حال تعظیم و تواضع در می‌آیند، و ناخواسته در تحت سیطره و تسلّط نفسانی آن فرد مکّار و مقتدر و ظالم واقع می‌شوند، و هرآنچه را که اراده و مشیّت او بر آن تعلّق پذیرد، مُنقاد و مطیع می‌شوند. و به جای عبودیّت خالق جبّار و خالق ارض و سماوات، عبودیت و بندگی مخلوقی پست و مفلوک را به گردن می‌گیرند، و خواست‌های شهوانی و نیّات پلید او را جامهٔ عمل می‌پوشانند، و تن و روان خود را در یک فضای کاریزماتیسم[1] در اختیار او قرار می‌دهند.

علل کرنش و تواضع افراد در برابر عظمت ظاهری و فریبندهٔ ارباب معابد و کلیسا

این مسأله حتّی در میان ارباب کلیسا و کنشت دیده می‌شود. امروزه کلیساها و کنیسه‌های سر به فلک کشیده با آن شیوهٔ معماری و مهندسی، واقعاً هر بیننده‌ای را مبهوت می‌گرداند. موقعیّت جغرافیایی آنها و ارتفاع مکان، و رعایت ظرافت‌ها و دقّت‌ها، و به کارگیری گران‌ترین سنگ‌ها و موادِّ بنا، و کیفیّت ساخت و جایگاه اسقف و پاپ، و زخارف موجود در کلیسا و کنشت، همه و همه حکایت از یک مطلب دارد و آن، تقویت قوّهٔ واهمه و متخیّله و از بین بردن قدرت تفکّر و تعقّل، و دور شدن از خویشتن و هویّت استقلالی انسان و تواضع در برابر این همه عظمت ظاهری و پوشالی که ناخواسته در برابر ارباب معابد سر تعظیم و تکریم فرود آورده‌اند، و آنان را در جایگاهی بس رفیع و منزلتی فوق عادت و سیره و سنّت متعارف قرار می‌دهند.

به راستی چرا این چنین است؟ و چرا باید این افراد خود را در چنین موقعیّتی قرار دهند؟ و مگر آنان با سایر افراد تفاوت دارند که دوست دارند سایرین در برابر

۱[کاریزماتیک (Charismatic) کلمه‌ای است یونانی به معنای موهبت؛ کاریزما در اصطلاح به خصوصیّت کسی گفته می‌شود که به اعتقاد خود یا به عقیدهٔ دیگران دارای قدرت رهبری فوق‌العاده است. این اصطلاح اغلب در علوم سیاسی و جامعه شناسی به کار برده می‌شود، تا زیر مجموعه‌ای از رهبرانی را که با استفاده از نیروی توانایی شخصی خود می‌توانند تأثیراتی عمیق و استثنایی در پیروان خود داشته باشند، توصیف کند. (محقّق)]

آنان سر تعظیم فرود آورند و به کرنش و ذلّت بیفتند؟!

سرّ این مسأله در این است که این گونه اشخاص، به واسطهٔ انانیّت نفسی وغلبهٔ هویٰ و خودمحوری و بزرگ‌بینی، رابطه‌ای بین خود و مبدأ هستی احساس نمی‌کنند، و خود را در تحت اراده و مشیّت قاهرهٔ او نمی‌بینند؛ و بدین جهت در مقابل کبریائیّت حقّ و عظمت و جلال او برای خود، عظمت و جلال پوشالی و اقتدار اهریمنی و علوّ مجازی و توخالی دست و پا می‌کنند. و از آنجا که از صفات حسنه و مَلکات عالیه و راقیه به دور می‌باشند، و نقد قابل عرضه به بازار مکارم اخلاق و دانش را فاقد می‌باشند، و متاع در خور توجّه اهل تشخیص و تعقّل را در سرمایهٔ وجودی خویش نمی‌یابند، مجبور خواهند بود که از طریق مکر و فریب و ارعاب و تحذیر، به اقتدار ظاهری و مظاهر چشم پر کن دنیوی، و رفعت و جلال پوشالی روی آورند و آن را به رخ مردم عوام بکشانند، و آنان را از عزّت و جلال حضرت حق دور نگه دارند و کبریائیّت و عظمت او را به فراموشی بسپرند، تا بتوانند هرچه بیشتر بر مرکب هویٰ و هوس خود استوار گردند، و بر اراده و اختیار مردم حکومت کنند و اسب هوسرانی و خود کامگی را هرچه بیشتر به پرش و پرواز در آورند.

حال بیائیم، بین این سنّت و روش و بین سنّت و شیوه‌ای که رسول خدا و ائمّه معصومین علیهم السّلام دستور داده‌اند، و خود بدان موظّف و پایبند بوده‌اند، مقایسه‌ای بنماییم.

در یک طرف، معابد سر به فلک کشیده با ارتفاع بیش از پنجاه متر و سنگ‌های قیمتی و تصاویر بُهت‌آور و عجائب زخارف و حِرَف و فنون، و جایگاه رفیع پاپ و اسقف و ارباب مسیحیّت و یهود و بر این قیاس... و در طرف دیگر، مسجدی در مدینه بر روی خاک و حصیر با دیواری به ارتفاع دو متر و سقفی از شاخه‌های خرما، بدون هیچ اثر و شاخصه‌ای برای امام جماعت و رهبر جامعه و لواداران وحی و صاحب لوای حمد و شفاعت کبری؛ حتّی هنگامی که از او درخواست می‌کنند

سقفی با خشت و چوب بر آن دیوار بنا کنند، اجازه نمی‌دهد و می‌فرماید: ابداً، **عریش کعریش موسی**[1] «سقفی از شاخهٔ خرما، چنانچه موسی کلیم این چنین برای خود ساخته بود» و از آن تجاوز نمی‌نماید. چرا باید چنین باشد؟ و چه انگیزه‌ای رسول خدا را بر آن داشت که این‌گونه حکم براند؟

دلیل این مسأله اصل توحید و اساس عبودیّت در قبال ربوبیّت است، و مکتب انبیاء بر این محور استقرار یافته است.

در مکتب انبیاء الهی، اصل وجود و اساس هستی متمحّض و منحصر در ذاتِ واحد ربوبی است، و اصل خلقت و تحوّلات مترتّبه بر آن، همه و همه ناشی از آثار وجود اطلاقی حقّ است. و خارج از حیطهٔ وجودی او، عدم و فناء محض است.

دعوت انبیاء و اولیای الهی فقط به سوی ذات واجب الوجود می‌باشد

بنابراین دعوت انبیاء و اولیای الهی فقط و فقط به سوی ذات واجب الوجود خواهد بود، و هیچ شائبه‌ای از وجود خود در این دعوت راه ندارد. پس دیگر برای چه باید دور و بر خود را همانند حکّام و سلاطین و ارباب کلیسا و کنشت بدان صورت در آورند؟ و چه ضرورتی احساس می‌شود که از آنان تقلید و پیروی نمایند؟

علاوه بر این و مهم‌تر اینکه در جایگاه عبادت بندگان، هیچ رادع و مانعی از توجّه به ذات معبود نباید وجود داشته باشد، و بندهٔ پروردگار در حال عبادت، فقط باید در نفس و قلب خود، خدا را بیابد و تمام وجود خود را متوجّه ساحت ربوبی کند؛ و بدین جهت هر چیزی که او را از چنین هدفی باز دارد با اصل عبادت و حرکت به سوی عالم توحید در تعارض و تقابل خواهد بود.

در مکتب اولیای الهی عزّت و کبریائیت فقط از آن خداست

در مکتب اولیای الهی عزّت از آن خداست، نه از آن بندگان خدا. کبریائیّت ردائی است که فقط بر قامت رعنای ربوبی برازنده است، نه بر قامت نازیبای مدّعیان و مُحتالان. عبودیّت شایسته ذات ذوالجلال است، نه شهوترانان و زورمداران. کرنش

---

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ۲۹۵.

در برابر عظمت لا یتناهی حق زیبنده است، نه برای فرومایگان و پست‌فطرتان. سجده برای خلاّق ارضین و سماوات است، نه از آنِ دیوسیرتان و ددمنشان.

بنابراین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دستور می‌دهد که مسجد باید از هرگونه اثر و نمائی که بنده را از توجّه به ذات اقدس الهی منصرف نماید، عاری و خالی باشد و ساده‌ترین شکل ممکن را برای عبادتگاه بندگان توصیه می‌نماید.

در مسجد رسول خدا عزّت و کبریائیّت از آن خداست، و در کلیساها و کنیسه‌ها از آن ارباب و صاحبان آنهاست.

در مسجد رسول خدا دعوت به ذات واحد قهّار است، و در جاهای دیگر به خود صاحبان و متصدّیان آن مکان‌هاست.

در مسجد رسول خدا ندا، ندای توحید است، و در امکنه دیگر ندا، ندای کثرت و توجّه به نفس است.

در مسجد رسول خدا جایگاه خاتم پیامبران و افتخار عالم خلقت با جایگاه سایر شرکت کنندگان به اندازه سر سوزنی تفاوت ندارد، و در کلیسا و کنشت و سایر معابد، بلندترین و عالی‌ترین و چشمگیرترین نقطه، از آن کشیش و خاخام و غیره است.

در مسجد رسول خدا ندا، الله اکبر است، و در جای دیگر أنَا اکبر است، گرچه به زبان، احتراز کنند.

در مسجد رسول خدا ترویج از عبودیّت مطلقه در برابر ربوبیّت مطلقه است، و در معابد دیگر ترویج از ربوبیّت نفس و انانیّت و فرعونیّت است.

اگر فردی برای دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به مدینه می‌رفت و به مسجد درمی‌آمد، رسول خدا را نمی‌شناخت، چون هیچ امتیازی بین حضّار و آن حضرت وجود نداشت. برای ملاقات با او نه دربانی بود و نه دفتری، نه وقت طولانی

و نه وجود وسائط و وسایلی. مانند سایر افراد در مسجد می‌نشست و به رتق و فتق امور می‌پرداخت. با همه راست بود و در ارتباطش مکر و نیرنگ راه نداشت.

مرحوم والد ما ـ رضوان الله علیه ـ روزی به بنده فرمودند:

حکایتی راجع به عملکرد دوگانهٔ یکی از علمای معروف و مشهور

در آن سال‌ها که تازه از نجف به ایران هجرت نموده و در طهران سکنی گزیده بودیم، به جهت یک امر حیاتی برای ملاقات با یکی از علمای معروف و مشهور به یکی از شهرستان‌ها رفتم، و چون نمی‌خواستم از این ملاقات، فرد دیگری مطّلع شود، بنا گذاشتم که بین الطّلوعین با آن عالم مشهور ملاقات نمایم. صبح پس از اداء نماز به سمت منزل آن شخص حرکت کردم، و وقتی به منزل او رسیدم، هنوز هوا تاریک بود. در زدم، خادم درب را باز کرد، و چون مرا می‌شناخت به داخل منزل راهنمائی کرد، و ضمناً گفت که آقا در اندرونی هستند و هنوز به بیرونی نیامده‌اند، من الآن می‌روم و ایشان را از آمدن شما مطّلع می‌کنم. پس از گذشت سه یا چهار دقیقه خادم برگشت و گفت: ایشان در همین اطاق کناری الآن منتظر شما هستند. من برخاستم و وارد اطاق شدم. دیدم ایشان با لباس رسمی پشت میز نشسته‌اند و مشغول مطالعهٔ یک کتاب فقهی رَحلی هستند، در حالی‌که خادم گفته بود: ایشان الآن در اندرونی هستند و به زودی خدمتتان می‌رسند! وقتی من این منظره را مشاهده نمودم در دل به آن شخص گفتم: با همه بله با من هم بله؟! و برخاستم و ارتباطم را برای همیشه با او قطع نمودم.

تغییر سنّت و روش پیامبر اکرم پس از رحلت آن حضرت توسط خلفاء و سلاطین جور

متأسّفانه سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از رحلت آن حضرت تغییر یافت، و خلفاء جور، روش و مرام خود را همانند سایر سلاطین و حکّام و امپراطوری‌های سایر ملل و نحل قرار دادند.

کاخ‌ها و قلعه‌ها و قصرهای آنچنانی به عنوان حفظ آبروی اسلام و رعایت شئون سلاطین اسلام برافراشته شد. مساجد مسلمین همانند کلیساها به زر و زیور و زخارف و تصاویر و به کارگیری انواع فنون آلوده گشت، و تنها اثری که در آن مشاهده

نمی‌گشت، ندای توحید و توجّه به وجود اطلاقی حقّ، و تواضع و بندگی و رفضِ اعتبارات و تعیّنات بود. ائمّهٔ جماعات همانند ارباب کلیساها، در پی رونق بخشیدن به مسجد و محراب و منبر بر یکدیگر سبقت می‌ورزیدند، و هر کدام در صدد اعتلاء و برتری موقعیّت خویش بر سایرین برمی‌آمدند.

فاصله گرفتن مساجد امروزی از مسیر ترسیم شده در مکتب اسلام و دستورات پیامبر اکرم

استمرار این روش ناپسند تا به امروز، همگان را از ادراک فیض حضور مساجد به شیوه و سنّت اسلامی محروم ساخته است.

امروزه مساجد ما از مسیر ترسیم شده اسلام و مکتب رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فاصله گرفته‌اند. کاشی‌کاری‌ها و آینه‌کاری‌ها و زخارف دیگر، از جمله طلاکاری‌ها، به کلّی آنها را از سنّت سنیّهٔ اولیای حق به دور انداخته است. نمازگزاران در این مساجد به همه چیز می‌اندیشند به جز حضور بی‌قید و اطلاقی پروردگار؛ و نباید هم بیندیشند؛ زیرا در این مکان خدا جای ندارد، و ذهن و قلب آنان به هر سمتی جز توجّه به خالق معبود، در حرکت و اضطراب است؛ و تمام اینها برای تقویت قوای وهمیّه و خیالیّه است.

در این مکان‌ها به جای تعلیم و تربیت صحیح و متقن اسلامی و روشن ساختن اذهان نسبت به معارف اصیل مکتب تشیّع، در پی کسب افتخار و اعتلاء و تفوّق طلبی بر سایرین گام برداشته می‌شود و افراد همواره در صدد به‌دست آوردن امتیاز بیشتر اجتماعی و شهرت و معروفیّت شخصی می‌باشند و در کتمان حقایق و معارف مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام، به بهانهٔ واهی رعایت مصالح و ملاحظات اجتماعی، هیچ ابائی ندارند؛ و متقابلاً در نشر مطالب خلاف و تشویش اذهان و تمویه افکار به انواع وسایل دریغ نمی‌ورزند.

و در این صورت چگونه ما می‌توانیم راه و مسیر خود را از سایر فِرق و ادیان جدا نموده، خود را بر حق و سایرین را اهل ضلالت و بطلان به حساب آوریم؟ آیا ما به همان مسیر و راهی نرفتیم که خود، آنها را پیوسته مورد نکوهش و ملالت و مذمّت قرار

می‌دادیم؟ و آیا به جای ترویج و تبلیغ عقلانیّت و فهم و ادراک و تحسین قوای عقلانی و فطری، به تقویّت خیالات و اوهام و تصوّرات غیر واقعِ مردم عوام نپرداختیم؟

هنگامی که در بعضی از سفرها، گذارم به آن کلیساهای کذائی و قصرهای حکّام و سلاطین می‌افتاد، به کناری می‌نشستم و در اندیشهٔ خود فرو می‌رفتم و به خود می‌گفتم: آیا ما مثل این افراد و صاحبان قدرت و تزویر نیستیم؟! و آیا همان ملاک و معیاری که گذشتگان و نسل امروز را بر آن می‌دارد که در مقام ترفّع و انانیّت و استکبار، دست به این کارها بزنند، در خود ما و لواداران ما و داعیان ما وجود ندارد؟!

اهمیّت جایگاه حکمت در دیدگاه قرآن کریم

در اینجاست که به عمق و مفهوم آیه شریفه، دربارهٔ حضرت لقمان پی‌می‌بریم که فرمود: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا لُقۡمَٰنَ ٱلۡحِكۡمَةَ﴾؛[1] و یا آیهٔ: ﴿وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾.[2]

«تحقیقاً ما به حضرت لقمان حکمت دادیم»؛ «و به هر کس که حکمت داده شود به خیر عظیم و صلاح و رستگاری ابدی نایل خواهد شد.»

حکمت یعنی انکشاف باطن و رفع ابهام در موارد تشکیک و وضوح حوادث و پدیده‌های خارج. کسی که به چنین نعمت عظمائی نایل شود، مگر دیگر گمراه و منحرف خواهد شد؟! و مگر حوادث و ایّام می‌تواند او را از مسیر مستقیم خود منحرف نماید؟! و مگر کثرت جمعیّت و تبلیغات گسترده و شایعات عجیب و غریب می‌تواند بر ذهن و فکر او تأثیر گذارد؟! هیهات! او در پرتو نور حکمت و شعاع خورشید هدایت، هم سیر خود را تصحیح و هم سایرین را از ورطه هلاکت و بوار به ساحل سعادت و فلاح رهنمون می‌گردد. و از این لحاظ است که امیرمؤمنان علیه السّلام می‌فرماید:

---

[1] ۱ سوره لقمان (۳۱) صدر آیه ۱۲.

[2] ۲ سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۶۹.

ضلَّ مَن ليس له حكيمٌ يُرشِدُه.[1]

«گمراه و منحرف است کسی که دست خود را در دست حکیم و راه رفته‌ای روشن ضمیر که صلاح و فساد او را به خوبی باز شناسد، و چاه را از راه تشخیص دهد، و کج‌راهه را از صراط مستقیم تمییز دهد، نگذارد و دل و جان به هدایت و ارشاد او نسپارد.»

کلام أمیرمؤمنان در بیان اوصاف اولیای الهی

و در وصف همین افراد است که می‌فرماید:

هَجَم بهم العلمُ على حقيقة البصيرة و باشَروا روحَ اليقين، و استَلانوا ما استَوْعَره المُترِفونَ، و أنِسوا بما استَوحَشَ منْه الجاهِلونَ، و صَحِبوا الدُّنيا بأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقةٌ بالمَحَلِّ الأعلىٰ، أولئك خلفاءُ اللهِ فى أرضِه، و الدُّعاةُ إلى دينِه.[2]

«علم و معرفت به واقع و انکشاف حقایق پشت پرده، بر قلب و ضمیر آنان باریدن گرفت و به آنچه افزون طلبان و ناز پروردگان را ناخوش آمد، پذیرا گشتند، و جوهرهٔ ایمان و یقین را به جان و دل خود مسّ کرده‌اند و با حقایقی که نادانان و دور افتادگان وادی علم و معرفت از آن وحشت و هراس دارند، انس و الفت پیدا نمودند. و در این دنیا با بدن‌ها و اجسام خود، زندگانی را بسر بردند، در حالی‌که جان‌ها و ارواح آنها متّصل به عالم قدس و جایگاه رفیع طهارت و انس بوده است. ایشانند در روی زمین جانشینان خدا و داعیان بشر به سوی دین خدا.»

باری عدم اشتغال به ذکر خدا و توجّه به زخارف دنیا، و محرومیّت از نصیحت مشفقان و اندرز ناصحان، و فریفته شدن به تملّق و چاپلوسی متملّقین و حواریّون مزوِّر و محتال، و گرفتار شدن در ایادی منحرفان و زیاده‌گویان و تعریف و تمجیدها و ثنا و ستایش‌ها، قوّهٔ وهمیّهٔ انسان را تقویت و نور عقل و ایمان را تضعیف می‌نماید، و با اشتداد قوای خیالیّه و وهمیّه، صلاح را فساد و فساد را صلاح می‌پندارد.

نصیحت

---

[1] *الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة*، ص ۸۵۹.

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ۱۷۱.

مشفقان را دشمنی و مخاصمت، و مدح و ثنای متملّقین را محبّت و لطف تلقّی می‌کند. اطرافیان او به جای نقد و اصلاح، به تثبیت و تأیید مرام و منهجِ خلاف و منحرف او می‌پردازند، و دوستان و اصدقاء واقعی و مقیّد، جای خود را به یک مشت افراد فرومایه و مؤیّد می‌سپارند.

علماء و صاحبان خرد و سداد از او فاصله می‌گیرند و دنیا طلبان از خدا بی‌خبر و دیو سیرت بر جای آنان می‌نشینند و او را در مسیر هواها و هوس‌های خودشان به سوی جهنّم و نیران الهی سوق می‌دهند، و عاقبت با دستی خالی و عمری بر باد رفته و سرمایه‌ای از دست داده، با کوله باری از مسئولیّت‌ها و جفاها و پرسش‌ها رهسپار دیار ابدی و جایگاه مفسدین و ظالمین می‌گردد. ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾.[1]

توصیه‌های أمیرالمؤمنین علیه السّلام در ارتباط با یادآوری مرگ و عبرت گرفتن از گذشتگان

"و ذَلِّلهُ بِذِكرِ المَوتِ، و قَرِّرهُ بِالفَناءِ، و بَصِّرهُ فَجائِعَ الدُّنيا، و حَذِّرهُ صَولَةَ الدَّهرِ، و فُحشَ تَقَلُّبِ اللَّيالى و الأَيّامِ، و اعرِضْ عَلَيهِ أخبارَ الماضينَ، و ذَكِّرْهُ بِما أصابَ مَن كانَ قَبلَك مِنَ الأوَّلينَ."

«و با یادآوری مرگ و انتقال به عالم آخرت او را از سرکشی و تفوّق طلبی به زیر آور و رام گردان، و همواره یاد و خاطرهٔ بوار و نیستی را در نفس خود پایدار بدار و او را به حوادث ناگوار و وقایع تلخ دنیا آگاه گردان و از غلبه روزگار و به زیر آوردن زورگویان و مستکبرین و ناپایداری گردش لیل و نهار او را بر حذر بدار، و داستان‌های عبرت انگیز گذشتگان را به یاد آور، و از آنچه که بر نسل‌های پیشین رفته است او را متنبّه بگردان.»

أمیرالمؤمنین علیه السّلام هنگام عبور از مدائن به طاق کسریٰ که رسیدند، از مرکب به زیر آمدند و دو رکعت نماز بجای آوردند، و این آیات را تلاوت فرمودند:

---

[1] سوره الحجّ (۲۲) ذیل آیه ۱۱.

﴿كَمْ تَرَكُواْ مِن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ * وَزُرُوعٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ * وَنَعْمَةٖ كَانُواْ فِيهَا فَٰكِهِينَ * كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ﴾.[1]

«چه بسیار از باغ‌های سر سبز و خرّم و چشمه‌های گوارا را رها نموده و رفتند، و مزارع با طراوت و جایگاه رفیع و بلند مرتبهٔ خود را خالی نموده، به سرای آخرت کوچ نمودند و چه بسیار از نعمت‌ها و لذّت‌ها که غرق در آنها بودند و همه را از دست دادند. آری، این چنین است سنّت و مشیّت پروردگار که ایشان را می‌برد و گروهی دیگر را جایگزین آنان می‌گرداند. پس نه آسمان در رثای آنان گریست و نه زمین غمناک گشت، و نه از طرف ما به ایشان مهلت زندگانی و حیات داده شده بود.»[2]

خیّام گوید:

تأکید و تشویق بزرگان به زیارت اهل قبور و مشاهدهٔ آثار گذشتگان به منظور عبرت گرفتن

بزرگان پیوسته شاگردان خود را به زیارت اهل قبور و نیز دیدن آثار گذشتگان جهت عبرت، تشویق و ترغیب می‌کردند.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ به شاگردانش توصیه می‌فرمود به زیارت اهل قبور بروند، و پس از قرائت فاتحه، گوشه‌ای بنشینند و ساعتی را به سکوت و خلوت و تفکر در مآل و عاقبت امر و مرگ بگذرانند، و می‌فرمودند:

«این شیوه تأثیر خوبی در قطع تعلّقات و توجّه نفس به مبدأ هستی دارد، و از التفات به کثرات مانع می‌گردد.»[3]

...[4]

---

[1] سوره الدّخان (٤٤) آیه ٢٥ الی ٢٩.

[2] *بحارالأنوار*، ج ٨٩، ص ٢٩٩.

[3] مرحوم والد ما، علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ رفیقی داشتند روشن ضمیر و صافی نهاد، دارای مکاشفات معنوی و روحانی، به نام مرحوم حاج هادی ابهری خانصنمی ـ رحمة الله علیه ـ و این حقیر نیز تا سن هفده سالگی محضر او را ادراک کرده و بهره‌مند می‌شدم. ایشان روزی فرمودند: [ادامه در صفحه بعد]

[4] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «من در سنین جوانی به واسطهٔ خصوصیّت شغلی سفر بسیار می‌رفتم، و در خیلی از مواقع، حتّی با پای پیاده مسافت بین شهرها را طی می‌کردم. روزی در فصل تابستان که هوا بسیار گرم و عطش غالب گشته بود، در کنار کوهی که آبی زلال در جوی پایین آن در جریان بود، کمی به استراحت پرداختم. و چشم به بیابان سوزان و سکوت غریبی که حکایت از عدم حیات و زیست در آن نواحی داشت، دوخته بودم. ناگاه این فکر به ذهنم خطور کرد که: آیا می‌شود چنین احتمالی داد که روزگاری در این منطقه افرادی زندگی می‌کردند و از نعمت حیات و اجتماع و داد و ستد برخوردار بودند، یا اینکه اصلاً این سرزمین تا کنون آدمی به خود ندیده است و کسی در اینجا زندگی نکرده است؟

دیدگاه بزرگان در ارتباط با کیفیّت زیارت ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام

در حرم معصومین علیهم السّلام نیز زائر باید پس از زیارت، گوشه‌ای بنشیند و قدری در سکوت و تفکّر بگذراند. قرائت زیاد و دوره کردن همهٔ ادعیه و زیارات و دائماً در حال قرائت بودن، انسان را از نصیب و بهرهٔ بیشتر مانع می‌گردد.

زائر باید حضور امام معصوم را در کنار خود احساس نماید و خود را به او تسلیم نماید، و ولایت او را بر خود فرض و حیاتی بشمارد و خود را تحت انقیاد و اطاعت او قرار دهد و در باطن و سرّ خود با او به گفتگو بنشیند و راز و نیاز کند، و در نفس او خود را فانی و معدوم بگرداند و حیات امام علیه السّلام و جریانات گذشتهٔ بر او را به یاد آورد و خود را در آن‌زمان و در آن شرایط قرار دهد و موقعیّت خود را

در این هنگام یک مرتبه خداوند پرده از جلوی چشمانم برداشت و نگاه کردم، دیدم در همین مکانی که نشسته‌ام، در طول تاریخ آن‌قدر از قبایل و افراد و نسل‌ها آمده‌اند و منزل و شهر و روستا و باغ و بنا ساخته و رفته‌اند، و گروهی دیگر به جای آنها آمده‌و صدها سال زندگی کرده و باز رفته‌اند، و بر همین منوال، که نتوانستم تعداد آنها را به خاطر بسپارم و از اندازه و شمارش خارج بود.»

بنده در زمان حیات مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ سفری به شیراز داشتم، پس از مراجعت به مشهد به حضور ایشان رفتم و از کیفیّت سفر سخن می‌گفتم.

در این بین ایشان فرمودند: «به دیدن تخت جمشید رفتید؟»

حقیر قبلاً رفته بودم، ولی در این سفر خیر، عرض کردم: نه، نرفتم.

فرمودند: «خوب است انسان به این اماکن برود و عبرت بگیرد، و از حوادث و مسائلی که بر گذشتگان رفته است برای آینده خود بهره ببرد.»

البته این رهنمود کاملاً با آنچه که بین عوام و دورافتادگان از مسیر تکامل و حیات در جریان است، تفاوت جوهری و ماهوی دارد. بعضی پرداختن به این آثار را از باب احیاء آثار ملّی و سنن باستانی و تاریخ گذشتگان و افتخار به آن دوران مورد توجّه و تأمّل قرار می‌دهند، که این خود خطائی است بس فاحش و شیوه‌ای است سخت ناپسند و نامدوح.

احیاء آثار جاهلیّت و سنن غیر الهی و خرافات ملّی در فضای توحید و توجّه به آموزه‌های الهی و اسلامی جائی ندارد و انسان را به جای رویکرد به مبدأ و توجّه به توحید و نگرش به آینده و مآل خویش، به مظاهر کثرت و نشانه‌های جاهلیّت و آثار انانیّت و ظلم و ستم فرومایگان و زر و زور مداران بی‌خبر از خدا و انسانیّت و حکومت‌های ضدّ ملّی و ستمکار سوق می‌دهد؛ و از التفات به مبانی و اصول توحید که به زبان شریعت و توسّط اولیای الهی تفسیر گردیده است، به خرافات و مطالب پوچ و عبث متمایل می‌گرداند؛ ولی بازدید این مکان‌ها به قصد توجّه و تنبّه و پندگیری و تصحیح افکار و پیدا نمودن مسیر زندگی، بسیار مناسب و مفید است و اشکالی ندارد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه خطبه‌ای در مذمّت پرداختن به آثار گذشتگان و فخر فروشی به دیگران دارند و در تفسیر سورهٔ ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ مطالبی غریب، به یادگار گذاشته‌اند* که مطالعه آن برای همگان از اهمّ مسائل می‌باشد.

*ـ *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۲۰٤، خطبه ۲۱۵.

در کنار امام علیه السّلام به ترازوی سنجش درآورد و در صورت خطا و اشتباه سعی بر تصحیح مسیر نموده، و گذشته خود را ترمیم و جبران کند؛ و به هر اندازه که در قدرت و توان اوست، در پذیرش ملزومات امامت و ولایت جدّیّت و اهتمام بنماید. آن‌وقت در این صورت است که این زیارت برای او نصیب بیشتر و برکت افزون‌تر و تقرّب بهتری را به دنبال خواهد آورد.

زیارت ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام با داد و بیداد و فریادهای ملال‌انگیز و نعره‌های گوش‌خراش مُثمر ثمر نخواهد بود، و باعث رنجش سایرین و سلب آسایش و رفع حضور قلب از زائرین خواهد شد؛ و این عین گناه و اشتباه است.

امام حرف دل ما را می‌شنود، و از مکنون خاطر ما اطّلاع دارد و بر مکنونات سرائر ضمیر ما اشراف کلّی دارد، و نیاز به سر و صدا کردن و نیاز را با فریاد و نعره‌های خارج از نزاکت مطرح نمودن ندارد.

کسانی که در حرم ائمّه علیهم السّلام به روضه‌خوانی و خواندن اشعار و سر و صدا کردن می‌پردازند، قطعاً مورد نظر و توجّه آنان قرار نمی‌گیرند. در حرم و مزار اولیای الهی از حدّ نزاکت نباید خارج شد، و با ادب و احترام باید نسبت به ساحت مقدّس آنان ابراز وفا و عشق و اطاعت نمود.

چه بسا دیده شده است که زائرین ائمّهٔ بقیع سلام الله علیهم با کفش تا نزدیک مراقد مطهّره می‌روند و به زیارت می‌پردازند، این عمل کمال اهانت و بی‌ادبی در قبال معصومین تلقّی می‌گردد. مگر بین حرم امام رضا علیه السّلام و حرم ائمّه بقیع علیهم السّلام چه فرقی است که باید این تفاوت فاحش در حرکات و کیفیّت زیارت وجود داشته باشد؟! همهٔ این مسائل ناشی از جهالت زائر است که در و دیوار و آیینه‌کاری‌ها و طلاکوبی‌ها و چهل‌چراغ‌ها، چشم و گوش او را پر کرده است؛ و از توجّه به باطن امام و نفس ولایی او غافل شده است.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به تأمل و سیر در آثار و عملکرد گذشتگان

"و سِرْ فی دیارِهِم و آثارِهِم، فَانظُرْ فیما فَعَلوا، و عَمّا انتَقَلوا، و أینَ حَلّوا و نَزَلوا، فَإنَّكَ تَجِدُهُم قَدِ انتَقَلوا عَنِ الأَحِبَّةِ، و حَلّوا دِیارَ الغُربَةِ؛ و کأنَّكَ عَن قَلیلٍ قَد صِرتَ کَأَحَدِهِم؛ فَأَصلِح مَثواك، و لا تَبِعْ آخِرَتَك بِدُنْیاك."

«در دیار و آثار گذشتگان بیندیش (چه به واسطه دیدن و مشاهده خانه‌های مخروبه و آثار باقیمانده و مساکن فرو ریخته، و چه با مطالعه در تاریخ آنها و قرائت کتب و آثار به جای مانده از ایشان)، پس در کار و کردار آنان نیک تأمّل کن، و به یاد آور که از کجا نقل مکان نمودند و به چه سرا و جایگاهی فرود آمدند، (از منازل رفیع و کاخ‌های مرتفع و باغ‌های سرسبز نقل مکان نموده، به قعر خاک و درون قبر مأوا گزیدند.) دراین هنگام خواهی دید که از کنار دوستان و همنشینی با احبّه فاصله گرفتند، و در دیار غربت و تنهائی فرود آمدند.

و تو ای حسن! در آینده‌ای نه چندان دور مانند یکی از آنان خواهی بود، و به

همان راه و مسیری که آنها رفتند تو نیز خواهی رفت؛ پس جایگاه و آرامگاه خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش.»

این فقره از وصیّت‌نامه حضرت واقعاً جای تأمّل دارد؛ زیرا با این بیان به وضوح عیان می‌شود که هیچ تفاوتی بین آیندگان و گذشتگان وجود ندارد، و فقط در این میان، مسأله زمان مطرح است که بین دو نسل فاصله انداخته است و دیگر امتیازی در میان نیست.

و از این باب است که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

«وقتی به تشییع جنازه‌ای می‌روی، تصوّر کن که تو خود به جای این میّت قرار گرفته‌ای، و تو را به سوی آرامگاه ابدیت سیر می‌دهند. پس مواظب باش که چه توشه‌ای برای آن روز مهیّا نموده‌ای؟! و با چه اندوخته‌ای بدان سوی می‌روی؟!»[1]

دستورات عملی أمیرالمؤمنین علیه السّلام در ابعاد شخصی و اجتماعی زندگی

"و دَعِ القَولَ فیما لا تَعرِفُ، و الخِطابَ فیما لَم تُکَلَّفْ، و أَمسِك عَن طَریقٍ إذَا خِفتَ ضَلالَتَهُ، فَإنَّ الکَفَّ عِندَ حَیرَةِ الضَّلالِ خَیرٌ مِن رُکوبِ الأهْوالِ."

«از موضوعی که در آن سر رشته و خبرویّت نداری سخن مگو، و در جائی که تکلیف به سخن گفتن نداری لب فروبند، در راهی که انتهایش بر تو پوشیده است قدم مگذار؛ زیرا توقّف و سکون در مواقع حیرت و خوف از ضلالت و انحراف، بهتر است از وقوع در هلاکت و نابودی جسم و جان و دنیا و آخرت.»

از این فقره به بعد، حضرت وارد دستورات عملی و برنامهٔ زندگی در مسائل شخصی و اجتماعی می‌شوند؛ و سخن خود را با کیفیّت اتّجاه و تکلیف در صورت جهل و شک به مسأله آغاز می‌کنند. و به طور کلّی موقف انسان را در ارتباط با مسائل خارجی و قضایائی که برای او پیش می‌آید، تعیین می‌کنند، و تکلیف او را مشخص می‌نمایند؛ چه مسائلی که انسان نسبت به آن علم و یقین دارد، و چه مسائلی که

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ۲۵۸.

در شک و ابهام قرار دارد. آنچه که در این فقرات، جامع بین موارد مختلفه است و می‌توان قدر مشترک بین آنها به حساب آورد، عدم وجود مصلحت و حجّت روشن، نسبت به اقدام انسان در این موارد می‌باشد.

پیامدهای ناگوار سخن گفتن در غیر حوزهٔ علم و آگاهی

مسألهٔ اوّل: سخن گفتن در جائی است که انسان علم و اطّلاع کافی به اطراف و جوانب آن ندارد. در این صورت اظهار نظر کردن ومردم را به سمتی سوق دادن، عین خطا و موجب هلاکت و پیامدهای ناگوار خواهد بود.

معروف است که مردم در سه موضوع صاحب نظر و رأی هستند:

اوّل: در مورد طبّ و تشخیص امراض و تجویز دارو؛

دوّم: در مورد بنا و ساختمان؛

سوّم: در مورد احکام و مسائل شرعی، و همهٔ این موارد خلاف است، مخصوصاً دخالت و اظهار رأی در احکام شرع که در این موضوع به خصوص اهل فضل و علم باید بسیار مواظب و بر حذر باشند، و تا علم و قطع نسبت به حکم و یا مسألهٔ اعتقادی پیدا نکرده‌اند، لب به سخن و فتوا نگشایند. و تصوّر نکنند که اظهار بی‌اطّلاعی موجب منقصت در دین و وهن شریعت خواهد شد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

لا تَقُلْ ما لا تَعلَم! بل، لا تَقُل کلَّ ما تَعلَم![1]

«از آنچه آگاه نیستی لب فرو بند! بلکه هرچه را آگاه و مطّلع هستی اظهار و افشاء منما!» که هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد.

در بسیاری از مواقع، افشاء و بیان یک مطلب موجب مفاسد و توالی ناگوار خواهد بود و حرام می‌باشد. همان‌گونه که تجویز دارو در جائی‌که فرد طبیب نمی‌باشد، حرام و موجب دیه و کیفر و تنبیه خواهد شد؛ چنانچه بدین مضمون

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ٢٢٧.

روایتی نیز وارد شده است.[1]

پرهیز از ورود در مسائل شبهه‌ناک و اموری که صحّت آن آشکار نیست

مسألهٔ دوم: فقرهٔ دیگر وصیّت‌نامه انسان را از ورود در مسائل شبهه‌ناک و مبهم برحذر می‌دارد. مسائلی که صحّت و سداد آن بر انسان پوشیده است، و ممکن است بر اثر اصرار اطرافیان و غلبه شایعات و جوّ زدگی، قدرت فهم و تشخیص ضعیف شود و راه صواب از ناصواب شناخته نشود، و انسان قدرت و اختیار خود را به دست تودهٔ مردم و یا گروهی خاص با اهدافی معیّن بسپارد، و آنها او را در مسیری قرار دهند که عاقبتی جز بدبختی و خسارت برای او نداشته باشد.

و چه بسا در این مسأله، وساوسی چون تشخیص تکلیف و یا بر زمین ماندن مسئولیّت خاصّ، و یا احساس رفع ظلم و امثال ذلک، مزید بر علّت و انحراف شوند، و بر این اقدام رنگ و لعاب الهی بزنند، و او را از زمرهٔ متعهّدین و ملتزمین به وظیفهٔ شرعیّه به حساب آورند.

در آیهٔ شریفهٔ نسبت به این امور می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾.[2]

«در آنچه قطع و یقین نداری داخل مشو و به دنبال آن مرو؛ و بدان که برای شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها و ادراک باطن و قضاوت ضمیر و نهاد تو، خداوند بازخواست خواهد کرد.»

توضیح و تفسیر کلام امام صادق علیه السّلام: الأمور ثلاثة...

امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

إنّما الأُمورُ ثَلاثةٌ: أمرٌ بَيِّنٌ رُشدُه فَيُتَّبَع، و أمرٌ بَيِّنٌ غَيُّه فَيُجتَنَب، و أمرٌ مُشكِلٌ يُرَدّ علمُه إلى اللهِ و إلى رسوله. قال رسول اللهِ صلّى اللهُ عليه و آله و سلّم: حلالٌ بَيِّنٌ و حرام بَيِّنٌ و شبهاتٌ بَينَ ذلك، و مَن تَرك الشُّبُهاتِ نجىٰ مِن المُحَرَّمات، و مَن ارتَكبَ

---

[1] *الکافی*، ج ۷، ص ٣٦٤.

[2] سوره الإسراء (۱۷) آیه ۳۶.

الشُّبُهاتِ دخل فی المُحَرَّمات و هَلك مِن حیث لایَعلم.[1]

قضایا و مسائلی که در دور و بر انسان است، از سه حالت خارج نیست:

حالت اوّل: قضیّه‌ای است که صحّت و اتقان و صلاح در آن، کاملاً واضح و روشن و بدون هیچ نقطه ابهام و تشکیک است که طبعاً انسان باید به آن ترتیب اثر دهد و آن را بجای آورد.

حالت دوم: عکس صورت اوّل است؛ یعنی دقیقاً فساد و هلاک و ظلمت در آن مشهود بوده و شکّی نسبت به آن وجود ندارد. در این صورت نیز بر انسان واجب و لازم است از ورود در آن خودداری نماید و اقدامی نکند.

حالت سوّم: مواردی است که صلاح و فساد، هر دو آشکار و واضح نیستند؛ و محتمل است ورود انسان در آنها موجب هلاکت و ندامت شود. در این صورت باید از آنها نیز اجتناب شود؛ زیرا بیم آن می‌رود که در حرام و هلاکت گرفتار شود؛ و بدون آگاهی و شعور خط بطلان بر همه استعدادها و ظرفیّت‌های خود بکشد، و به ندامت مستمر مبتلا گردد.

در این روایت امام علیه السّلام به طور واضح، وظیفه و تکلیف همه را در قبال کشمکش‌ها و اختلافات و دو دستگی یا چند دستگی‌ها روشن کرده است. مسأله‌ای که پیوسته در طول زندگی و در بستر تاریخ، همیشه گریبان افراد را گرفته و آنان را به خود مشغول داشته است.

لزوم انجام امور بر اساس علم و قطع و یا حجّت شرعی

شکّی نیست که صلاح و رشد واضح و آشکار، در جائی است که انسان یا خود علم و قطع به آن دارد و یا به واسطهٔ حجّت شرعی که مانند علم و قطع مکلَّف است، بدان راه می‌یابد. گرچه خود فرد نسبت به آن موضوع اطّلاع نداشته باشد؛ مانند رجوع مریض به طبیب حاذق، در صورت تأیید و امضای اهل خبره و تشخیص؛ و

[1] *الکافی*، ج ۱، ص ٦٧.

مانند رجوع مقلّد به مجتهد جامع الشرائط که متّصل به عالم غیب و مشرف بر مصالح و مفاسد حکم و انسان می‌باشد، و علاوه بر وصول به مرتبه استنباط حکم ظاهر، با قلب و ضمیر خود بر اسرار عالم ملکوت اطّلاع یافته و حوادث را با چشم باطن (نه فقط با رادیو و روزنامه و خبر آوردن زید و عمرو) و مشاهدات ملکوتیّه و قلبیّه بالعیان ادراک می‌کند، و نفس خود را در آن واقعه و حادثه به علم حضوری، بلکه به عین حضوری حاضر و ناظر می‌بیند.

در این صورت اطاعت از چنین مجتهدی واجب، و حکم او مانند علم و قطع خود انسان، لازم و نافذ است.[1]

اگر بخواهیم مصادیقی را برای چنین صورتی تعریف کنیم، باید از افرادی مانند: مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، مرحوم سیّد احمد کربلائی، و مرحوم آقا سیّد علی قاضی، و علاّمهٔ طباطبائی و علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ نام برده شود.

و در غیر این صورت، اطاعت و انقیاد، مطلق نبوده و مکلّف نسبت به مراتب قرب و علم و معرفت مجتهد، باید رعایت موازین احتیاط را بنماید و التزام به مبانی و احکام را به مقتضای مقام ثبوت آنها قرار دهد، نه اثبات؛ زیرا معیار التزام به تکلیف و تقلید در هر فرد مقلِّد، میزان مرتبت عقل و درایت او و نسبت به موضوع و حکم مترتّب بر آن و لحاظ موقعیّت و رتبهٔ مجتهد مقلَّد خواهد بود؛ و چه بسا در مواردی که خود، علم به خلاف دارد، تقلید حرام می‌باشد و در صورت عدم وثاقت به اتقان حکم، باید جانب احتیاط را مراعات نماید.

و بدین لحاظ چنانچه ببیند که بزرگان از اهل معرفت و فقاهت حکم به حرمت مسأله‌ای داده‌اند ـ مثل حرمت موسیقی و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و غیره ـ ولی

---

[1] إن شاء الله به حوله و قوّته، توضیح این مطلب در کتاب *اجتهاد و تقلید*، از مرحوم علاّمهٔ والد ـ قدس الله سرّه ـ خواهد آمد.

بعضی از فقهاء قائل به اباحه آنها می‌شود، باید رعایت احتیاط را بنماید و از استفاده و به کارگیری آنها اجتناب ورزد؛ و نمی‌تواند به صرف توجیه جواز عمل به فتوای فقیه، حکم و فتوای آن بزرگان را نادیده بگیرد و مرتکب آن احکام شود.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به امر به معروف و نهی از منکر

"وَ أْمُر بِالمعروفِ تَكُنْ مِن أَهلِهِ، و أَنكِرِ المُنكرَ بِيدكَ و لِسانِك، و باينْ مَن فَعَلَهُ بِجُهدِكَ، و جاهِدْ فی اللّه حَقَّ جِهادِهِ، و لا تَأْخُذْكَ فی اللّه لَومَةُ لَائِمٍ، و خُضِ الغَمَراتِ لِلحَقّ حَيثُ كانَ، و تَفَقَّهْ فی الدّين."

«پیوسته امر به معروف و توصیه به کار نیکو را در نظر داشته باش، تا خود نیز از جمله نیکوکاران و صالحین گردی و از انجام عمل زشت و خلاف رضای الهی، مردم را بر حذر بدار، و با آنان به صورت تنبیه و تذکّر برخورد نما، و از کسی که به انجام کار خلاف مبادرت می‌ورزد، فاصله بگیر و او را از خود طرد نما. و در راه خدا و اطاعت از دستورات الهی و پیاده کردن رضا و خواست او با تمام وجودت، به‌پا خیز (با قلب و زبان و عمل)، و از سرزنش ملامت کنندگان بیم و هراسی به دل راه مده. و برای احقاق حق و عمل به آن، از سختی‌ها و موانعی که بر سر راهت قرار می‌گیرد نهراس، و تا جایی‌که سعهٔ وجودی و قدرت فراگیری و توان تحقیق و شرایط محیط به تو اجازه می‌دهد، در فهم و معرفت آموزه‌های دینی و مبانی شریعت و وحی نهایت سعی و اهتمام خویش را بنمای.»

وظیفه خطیر و حیاتی عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت

در این فقرات امیرمؤمنان تکلیف عالمان دینی و سررشته‌داران مبانی شریعت را در مراتب مختلفهٔ معرفت و آگاهی روشن نموده، و آنان را به وظیفهٔ خطیر و حیاتی خود که ارشاد و هدایت جامعه و افراد و احیای سنّت و اقامهٔ عدل و داد و ابطال ظلم و جور و کار زشت و ناپسند است، متوجّه و متنبّه کرده، و توقّع و مطالبهٔ مردم را در تبیین حقّ و افشای ظلم از آنان، گوشزد نموده است.

امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، دو فرع از فروع دین و ضروریّات مذهب

است؛ و بدون رعایت این دو مسأله، شیرازهٔ شریعت و مدنیّت از هم گسسته می‌شود و قوام اجتماع متزلزل می‌گردد، و جامعه سیر انحطاط و سقوط را در پیش می‌گیرد و ظالم در ظلم و عدوان مستحکم و مظلوم در حرمان خود مستمرّ می‌گردد؛ و در چنین جامعه‌ای استعدادها از وصول به فعلیّت باز می‌مانند و نفوس انسانی از طیّ مراحل رشد، محروم می‌گردند و بوار و هلاکت، مرجع و مآل آنها خواهد بود.

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ﴾.[1]

«باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و امر به معروف نموده و از کار زشت بر حذر دارند.»

برخی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر

البته باید به این نکته توجّه داشت که شرط امر به معروف و نهی از منکر، شناخت کامل و دقیق از معروف و منکر است؛ و در مرتبه بعد، شناخت فرد مخاطب و شرایط حاکم بر آن و بر جامعه، تا اینکه امر به معروف در فضا و ظرف مناسب واقع شود؛ و یا نهی از منکر در زمینه و شرایطی نباشد که خلاف مقصود و منظور حاصل گردد.

در برخی از اوقات، نصیحت در میان جمع باعث سر افکندگی مخاطب و در نتیجه عکس العمل نامناسب او خواهد شد؛ و باید این مسأله در خفاء انجام پذیرد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

نُصحُك فی المَلاء تَقریعٌ.[2]

«نصیحت در میان جمع، باعث کوبیدن نفس و خدشه‌دار ساختن جان و روان او خواهد شد.»

و در بعضی از مواقع اقدام بر این مسأله، چون در شرایط مناسب واقع نشده،

---

[1] سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۰٤.

[2] *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۲۲۵.

نتیجه‌ای جز ندامت و اتلاف امکانات و نفوس در بر نخواهد داشت.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که مسألهٔ امر به معروف و نهی از منکر باید توسّط گروهی خاص که مطّلع بر مبانی و آگاه از شرایط حاکم و خبیر در تشخیص مصالح و مفاسدند، در جامعه تحقّق یابد؛ و هر فرد با هر انگیزه و سلیقه و تشخیص، نباید در این موضوع دخالت کند.

لزوم تأسیس نهاد امر به معروف و نهی از منکر

و لذا در حکومت اسلام باید نهادی با همین نام تأسیس شود که تبلیغات اسلامی را به احسن وجه متکفّل گردد؛ و از افراد مجتهد جامع الشرائط و شاخص به زیِّ صلاح و تقوا و آگاه بر شرایط جامعه و زمان، در پیشبرد این هدف راقی، استمداد نماید، تا شعارها و تبلیغات در سطح جامعه با موازین شرع و مسیر اولیای الهی منطبق گردد و از افراط و غلوّ و تفریط جلوگیری شود. و خدای ناکرده شعارها با مصلحت اندیشی‌های دنیوی و آراء و هواهای نفسانی، ساخته و پرداخته نشوند؛ و اذهان مردم عوام و نوجوانان و جوانان، با تزریق آموزه‌های احساسی و بی‌مایه و بدون پایه و اساس شریعت و عقلانیّت، منحرف نگردند و به بیراهه نروند و در خدمت گروه‌ها و اشخاص سود جو و دنیا پرست، قرار نگیرند.

بنابراین، مسأله امر به معروف و نهی از منکر و قبیح، یکی از اساسی‌ترین محورهای شکل گیری جامعه بر اساس آموزه‌های وحیانی است؛ و متصدّی آن باید اعلم و افقه و ابصر و اشجع از همهٔ افراد جامعه باشد، و اشخاصی که از طرف او مجری تبلیغ و ترویج اوامر و نواهی می‌گردند، باید افرادی خبیر و اهل بصیرت باشند، تا قوام مُلک و ملّت بر میزان اعتدال و اتقان شکل پذیرد و دست فرصت‌طلبان از تخریب و تحریف اذهان و نفوس قطع گردد.

جهاد در راه خدا باید بر اساس بصیرت و بینش باشد

و بر پایه این مبناست که جهاد در راه خدا باید بر اساس بصیرت و بینش باشد؛ و شخص مجاهد باید نسبت به شرایط زمان و شاخص‌های این تکلیف الهی، اطّلاع کافی و خبرویّت وافی داشته باشد و به هیچ‌وجه، تحت تأثیر احساسات و شایعه‌ها

و سخنان غیر واقع و تحریک معاندین و تشویق دوستان بی‌بصیرت، اقدامی ننماید؛ و خود را در حفظ و حراست از جان و مال و عرض مردم، مسئول ببیند، تا خدای ناکرده به واسطهٔ اقدام بر عمل ناشیانه و ناپخته، تبعات جبران ناپذیر و نابودکننده‌ای بر جامعه و مردم به دنبال نیاورد.

امام علی علیه السّلام پس از پذیرش مسئولیّت حکومتی، مردم را بر جهاد و دفع معاویه ترغیب و تشویق می‌نماید؛ و هجده ماه جنگ صفّین را برای اضمحلال و براندازی نظام کفر و شیطنت معاویه، سپری می‌نماید؛ ولی امام مجتبی علیه السّلام در آن شرایط حسّاس و خطیر، مسئولیّت پذیرش صلح با معاویه را به عهده می‌گیرد و مردم را از اقدام عجولانه بر ضدّ او برحذر می‌دارد.

در دوران خلافت معنوی و امامت سیّد و سالار دو عالم حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام، به مدّت ده سال بر ضدّ حکومت معاویه اقدامی نمی‌نماید؛ ولی پس از روی کار آمدن یزید به مقابله و جهاد با او برمی‌خیزد و آن فاجعهٔ تاریخ، در صحرای کربلا رخ می‌دهد؛ امّا امام باقر علیه السّلام نسبت به قیام زید بن علی هشدار می‌دهد و او را از اقدام بر ضدّ حکومت جائرانه بنی مروان بر حذر می‌دارد.

اینجاست که به این نکته پی می‌بریم: جهاد در راه خدا باید به یکی از این دو طریق صورت پذیرد:

یکم: با تبعیّت و انقیاد و اطاعت از امام معصوم حیّ علیه السّلام؛

دوّم: تحت نظر و اشراف نمایندهٔ خاصّ و مرتبط با امام حیّ معصوم، چون حضرت مسلم بن عقیل علیه السّلام.

در غیر این صورت، جهاد دیگر از روی بصیرت و حجّت شرعی نخواهد بود و تبعات لاتنفک آن متوجّه شخص خواهد شد.

البته آنچه ذکر شد مربوط به جهاد یعنی اقدام تهاجمی است، و امّا نسبت به دفاع نیازی به اجازه نیست.

در مکتب حق، قیام باید به دستور معصوم علیه السّلام باشد و قعود باید به اذن او صورت پذیرد، و هوی و هوس و سلیقهٔ فردی نباید به توجیه و تفسیر و تأویل کلام و دستور امام معصوم علیه السّلام بپردازد.

بینش در دین و بصیرت در مبانی وحی

امام علیه السّلام در ادامهٔ مطلب، مسألهٔ بینش در دین و بصیرت در مبانی وحی را متذکّر می‌گردد و دستور می‌دهد که باید نسبت به آموزه‌های وحیانی بصیر و مطّلع بود. گرچه امام در این جملهٔ کوتاه به این نکته تنبّه می‌دهد و از آن درمی‌گذرد؛ ولی انصافاً باید گفت: شاه‌کلید جمیع خزائن معرفت و اسرار شریعت و مبانی وحی در همین عبارت نهفته است.

به صراحت و وضوح باید به این نکته اعتراف نمود که هیچ دیواری در عرصهٔ معارف و اعتقادات کوتاه‌تر از دیوار شریعت و وحی نیست؛ و هر کس و ناکسی می‌تواند در این زمینه اظهار وجود و اطّلاع کند و با تعابیری چون: «من این‌طور می‌فهمم»، «احتمالاً چنین باشد»، «به گمان من اینست»، «دین برای همه است و هر کس می‌تواند آن را از جانب خویش تفسیر کند»، به ابرازِ عقیده و اظهار رأی و فتوا نسبت به احکام دینی بپردازد.

سخن در این مسأله به درازا می‌کشد و باید توضیح مفصّل آن را در کتاب افق وحی از این قلم مشاهده نمود؛[1] ولی به طور خلاصه عرض می‌کنیم:

همان‌طور که اصل و ریشهٔ شریعت و مبانی دینی نشأت گرفته از عالم وحی و سرچشمهٔ غیب است و پیامبران الهی فقط با اتّصال به آن افق و عرصه می‌توانند مبانی شرع و احکام دینی را برای مردم تدوین و تنزیل کنند، نه با مطالعه در کتب و استماع کلمات و عبارات، همین‌طور پس از پیامبران الهی، تنها افرادی می‌توانند به تبیین احکام و تفسیر مبانی کلّیهٔ وحی بپردازند که قلب و سرّ آنها به عالم ملکوت

[1] *افق وحی*، فصل سوّم، ص ۲۰۷ الی ۲۸٤.

و حظیرهٔ لاهوت متّصل شده باشد و حقایق وحیانی را از آن مرتبهٔ تقدیر، به عرصهٔ تنجّز و فعلیّت تنزیل می‌کنند؛ و آنها عبارتند از: اولیای الهی و عرفاء بالله و بأمرالله که جامع مقام شهود و کشف باطن و مرتبه بصیرت و خبرویّت، بر کشف ظاهر و استنباط می‌باشند.

البتّه ناگفته نماند که ما مرتبهٔ ائمّه معصومین علیهم السّلام را مافوق منزلت و سعهٔ وجودی و اشراق و اشراف این افراد می‌دانیم؛ و لذا آنها را در این قسم داخل نکردیم.[1]

بر این اساس تفقّه در دین، قطعاً در صورتی حاصل می‌شود که یا خود فرد به مرتبه شهود برسد و یا از فرد واصل تلقّی و پذیرش مطالب را بنماید. در غیر این دو صورت، هم خود فرد مقلَّد و هم مقلِّد، نسبت به مبانی و موازین شرع بی‌اطّلاع خواهند بود.

توصیه حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام به صبر و شکیبائی در کارها

"و عَوِّد نفسَكَ التَّصبُّرَ على المكروهِ، و نِعْمَ الخُلُقُ التَّصبُّرُ [فى الحقِّ]، و أَلجِىءْ نفسَكَ فى الأُمورِ كُلِّها إلى إلهِكَ، فإنَّكَ تُلجِئُها إلىٰ كَهفٍ حَريزٍ، و مانِعٍ عزيزٍ، و أخلِصْ فى المسألةِ لِرَبِّكَ، فإنَّ بيَدِهِ العَطاءَ و الحرمانَ، و أكثِرِ الاستِخارَةَ، و تَفَهَّمْ وصيَّتى، و لَا تَذهبَنَّ عَنها صَفحًا، فإنَّ خيرَ القولِ ما نَفعَ، واعلَم أنَّهُ لا خَيرَ فى عِلمٍ لا يَنفعُ، و لا يُنتفعُ بعِلمٍ لا يَحقُّ تَعلُّمُهُ."

«نفست را در ناملایمات صبور و شکیبا گردان، و چه زیباست خصلت شکیبائی و تحمّل در کاری که منطبق بر حقّ است. (پایداری و ثبات رأی و عزم در حق، به هر شکل و در هر جا باید پیوسته و مستمر باشد و با برخورد با ناملایمات، نباید ضعف

---

[1] توضیح مفصّل این مسأله نیز، إن شاء الله در کتاب *اجتهاد و تقلید* از حضرت علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ خواهد آمد.

و فتور و سستی در عزم و اهتمام انسان پدید آورد.)[1] و در تمام امور زندگی و حوادثی که با آن برخورد می‌کنی، خودت را به خدا بسپار و در ضمیر خویش فقط او را مؤثّر در تمشیت امور و مسبّب اصلی در رفع حوائج بشمار، و در این صورت است که نفس و روان آدمی در پناهگاهی مستحکم و قابل اعتماد مأوا می‌گزیند و در موقعیّتی قرار می‌گیرد که از دستبرد شیاطین و صدمه مفسدین مانع می‌گردد و با عزّت و رفعت خود هیچ وجودی را در مقابل خود نمی‌پذیرد و به خود راه نمی‌دهد، و همیشه نیّت خود را در درخواست از پروردگارت خالص و خالی از اغیار قرار بده؛ زیرا تنها بخشش

و حرمان به دست اوست، و پیوسته از خدایت طلب خیر و صلاح بنما و در هر کاری ابتدا، امور خودت را به دست مشیّت و رضای او بسپار و خود را در مقابل اختیار و صلاح خداوند قرار مده. و ای فرزند! این سفارش و وصیّت را خوب ادراک و تفهّم کن، و مبادا که آن را به‌دست فراموشی و غفلت بسپاری.

پس به درستی که نیکوترین سخن آن است که نافع باشد، و به تحقیق هیچ خیر و برکت و نفعی نیست در علمی که نافع نباشد، و آدمی بهره‌مند نخواهد شد از علمی که سزاوار نیست او را فرا گیرد.»

در این قسمت از کلام امیرمؤمنان به چند نکته برمی‌خوریم که باید به آنها پرداخت:

---

[1] خواجه حافظ شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرماید:

تا شدم حلقه به گوش در میخانهٔ عشق ** هر دم آید غمی از نو به مبارک‌بادم*

تصوّر ما بر این است که لطف و عنایت پروردگار پیوسته همراه با صحّت و خوشی و کامیابی و کامروایی است؛ ولی باید توجّه داشت چه بسا این امور باعث غفلت انسان از مبدأ هستی خواهد شد و دوام آن برای تلطیف و تجرید روح و نفس مناسب نیست. بدین لحاظ خداوند در برخی از اوقات، انسان را به ابتلائاتی چون مرض و ضیق معیشت و ناملایمات اجتماعی و ناهنجاری‌های خانوادگی مبتلا می‌کند، تا او را به هوش آورد و از غفلت یاد خود بیرون کشد و عدم ثبات تعلّقات این دنیا را به او بچشاند وتعلّق به ذات خود را به او بنمایاند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾.**

«ما شما را با ناملایماتی همچون نگرانی از وقوع حادثه و زوال امنیّت و ضیق معیشت و از بین رفتن برخی از سرمایه و چه بسا ور شکستگی و از دست دادن عزیزان و نقصان محصول می‌آزماییم و از فرو رفتن در کثرات و دنیا بازمی‌داریم، بنابراین ای رسول ما به شکیبایان و صابران بشارت رحمت و قرب به ما را برسان.»

بدین لحاظ چنانچه در اخبار وارد است، انسان باید این سختی‌ها را پیک رحمت و مغفرت الهی بداند و خود را با مشیّت و تقدیر او موافق گرداند و از مواجهه با این امور نهراسد و از آن استقبال نماید.

گویند: برخی از اهل معنا که در دنیا از ابزار و وسایل حلّ معضلات و رفع حوائج برای خود یا اطرافیان استفاده می‌کردند، پس از انتقال از این دنیا و ورود به عالم آخرت، اظهار ندامت و پشیمانی نموده‌اند.

*ـ *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

**ـ سوره البقرة (۲) آیه ۱۵۵.

صبر با ناملایمات و کیفیّت تأثیر آنها در سیر و سلوک معنوی و روحانی

نکته اوّل: صبر و شکیبائی بر ناملایمات و پذیرش آنها به عنوان اصل و بخشی مهم از جریانات و حوادث مستمرّه در طول زندگی، و کیفیت تأثیر آن در سیر معنوی و سلوک روحانی.

شکّی نیست که قضا و قدر الهی نسبت به حوادث در این دنیا، حکایت از یک تشکّل منسجم بین جمیع رخدادها ـ چه در اصل وجود اشیاء و چه در عوارض آنها ـ می‌نماید، به طوری‌که هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان به طور جداگانه مورد ارزیابی و سنجش قرار داد و همهٔ حوادث این جهان مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و مرتبط می‌باشند؛ و از طرف دیگر، هر کدام از این حوادث بر اساس حکمت بالغهٔ حقّ، به سوی هدف و مقصدی معیّن در سیر و حرکت می‌باشند و تخلّف در هر نقطه از این دایره، پیوسته موجب خلل و نقصان در سایر نقاط و مواضع خواهد گردید.

* * *

و از طرف دیگر، مجموعهٔ این رخدادها مقرون با سختی‌ها و سهل‌ها، فرازها و نشیب‌ها، کمال‌ها و نقصان‌ها، صحّت‌ها و مرض‌ها و... خواهد بود و پذیرش امور ناموافق با نفس، مشکل می‌نماید و انسان در مقابل صعوبت‌ها، تحمّل و سعهٔ صدر زائدی را می‌طلبد؛ و تمام این امور برای تحوّل استعداد به فعلیّت انسانی لازم است و بدون آن، هدف و مقصود حاصل نمی‌گردد؛ فلذا سالک راه خدا باید از مواجهه با صعوبات نهراسد و قدرت لایزال الهی را مافوق پدیده‌ها و فراز و نشیب‌های حیات بشری بپندارد و سررشته امور را به خدای متعال بازگرداند، تا هم در عبور از مشکلات و سختی‌ها کمتر تألّم و ناراحتی تحمّل نماید، و هم به واسطه این سیر به رشد و فعلیّت مطلوب، دسترسی پیدا کند.

اخلاص در نیّت و توجّه تام به پروردگار

نکته دوّم: اخلاص نیّت در سؤال و درخواست از خدای متعال.

پس از روشن شدن این نکته که همهٔ حوادث و مسائل از ناحیه پروردگار تقدیر می‌شود و او سررشته انتظام همهٔ پدیده‌ها را در دست دارد، چنانچه فرموده است:

﴿بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٍ﴾.[1]

«زمام حیات هر موجودی در دست قدرت قاهرهٔ اوست»، انسان باید در جمیع امور فقط به سمت و سوی او توجّه کند و غیری را در این توجّه راه ندهد.

این مسأله بسیار حائز اهمیّت است که چگونه انسان با وجود علم و اطّلاع بر این مطلب ـ امّا از آنجا

---

[1] سوره یس (۳۶) قسمتی از آیه ۸۳.

که هنوز در تمام زوایای قلب و ضمیرش رسوخ پیدا ننموده و به صورت ملکه و پایدار در نیامده ـ در حوادث دنیا، به مظاهر فریبنده در تأثیر و تسبیب نیز نگاهی می‌اندازد و دل را به سمت آنها می‌کشاند؛ و این مسأله برای غالب افراد حتّی در مراتب مختلفه از معرفت و مدارج کمال نیز وجود دارد.

حضرت یوسف علیه السّلام در زندان به یکی از آن دو نفر که بشارت حیات

به او داد، فرمود:

﴿ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ﴾.[1]

«وقتی خدمت پادشاه رسیدی مرا یاد کن»، و شیطان او را از یاد یوسف نزد عزیز مصر، به فراموشی انداخت و یوسف هفت سال را در زندان سپری نمود. در این مدّت توفیق الهی شامل جانش گشت و توانست به مرتبهٔ معرفت و تجرّد نفس و اتّصال تامّ به مبدأ حیّ قیّوم برسد و حائز مقام تربیت و تزکیهٔ نفوس گردد؛ در این موقعیّت بود که خداوند او را از زندان به‌درآورد و برای ارشاد و هدایت جامعه تعیین فرمود.

جایگاه استخاره در بین باورها و فرهنگ شیعه

نکته سوم در این کلام: مسأله استخاره است که به نظر می‌رسد جایگاه خود را در بین باورها و فرهنگ تشیّع از دست داده است و در غیر از موارد و مواقفی که شایسته است، به‌کار گرفته می‌شود.

استخاره به معنای طلب خیر و صلاح و عافیت است؛ و چنانچه از معنای خیر و صلاح و عافیت پیداست، این الفاظ نسبت به رشد و ترقّی و قرب و تجرّد نفس انسان، می‌تواند مفهوم و جایگاه خود را به‌دست آورد. چه بسا ممکن است در بسیاری از اوقات، استفاده‌های دنیوی از ارباح مکاسب و معاملات و برخورداری از رفاه و آسایش و صحّت و سلامتی جسم و ازدیاد اموال و ثروت، به ضرر تجرید نفس و رفع حُجب و تعلّقات به ما سوی الله و در نتیجه عدم تبدّل استعدادها به فعلیّت و عبودیّت محضه خواهند بود. و بالعکس، ورود بعضی از ناملایمات و تضییقات به مصلحت انسان می‌باشد؛ چنانچه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾.[2]

«ما شما را پیوسته به واسطهٔ برخی از نگرانی‌ها و تنگدستی‌ها و کاستی در

---

[1] سوره یوسف (۱۲) قسمتی از آیه ۴۲.

[2] سوره البقرة (۲) آیه ۱۵۵.

اموال و فقدان أحبّه و أعزّه و خشکسالی، در بوتهٔ امتحان و سنجش درمی‌آوریم (تا از میزان صلابت و تحمّل و صبر شما مطّلع شویم و آن را موجب تزکیه و تربیت و رشد شما بگردانیم.) بنابراین ای رسول ما به شکیبایان و صابران بشارت رحمت و قرب به ما را برسان.»

چنانچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد است:

«خداوند بندگانش را به واسطه بیماری و مشقّت مورد لطف و رحمت خویش قرار می‌دهد.»[1]

و به قول خواجهٔ شیراز:

بنابراین صحّت و رفاه در بسیاری از اوقات، به صلاح و منفعت انسان نیست. پس آنچه موجب خیر و سعادت دارَین است، عافیت است؛ چنانچه در دعا می‌خوانیم:

«پروردگارا! عافیت را نصیب من بگردان و آن را پیوسته در حیات و زندگی من استمرار ببخش.»[2]

بنده باید از خداوند طلب خیر و عافیت نماید، نه طلب سود و صحّت و رفاه و خوشی؛ و این است معنای استخاره و طلب خیر از خدای متعال.

و لذا آنچه از اولیای دین علیهم السّلام و نیز توصیهٔ اولیای الهی به دست ما رسیده است، این است:

اگر شخصی در مسأله‌ای دچار شبهه و تردید گردید، در مرحلهٔ اوّل باید از تجربه اندوختگان و افراد بصیر در حلّ مشکل مدد و مساعدت جوید که فرموده‌اند:

۱[روایات بسیاری به این مضمون در *بحارالأنوار*، ج ۷۹، ص ۲۵، باب ۱۸، فضل التعزّی و الصّبر عند المصائب و المکاره، آمده است. (محقّق)]

[2] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۳۶۲.

ما خاب من استشار.[1]

«کسی که در امور خویش با دیگران مشورت نماید، هیچ‌گاه زیان نخواهد دید.»

و اگر با مشورت نیز شکّ و تردید او برطرف نگردد، دستور این است که غسل استخاره بجای آورد و دو رکعت نماز بگزارد و پس از آن به سجده رود و صد بار در سجده بگوید: أستخیرُ اللهَ برَحمَتِهِ.[2] **«از خدا طلب خیر و رحمت او را می‌نمایم، و به رحمت او برای رسیدن به خیر، چشم امید دارم.» آنگاه هرچه بر قلب او می‌گذرد آن را انجام دهد؛ و بدین طریق اراده انجام فعل را از خود سلب و ارادهٔ خدا را جایگزین می‌نماید؛ و امّا این استخاره‌ای که بین مردم متداول است ــ چه به صورت قرآن و یا تسبیح ــ به مواردی مربوط می‌شود که حتّی پس از انجام عمل استخاره، باز تردید از بین نرفته و ابهام همچنان برقرار می باشد.**

سودمندی و انتفاع فرد و جامعه در مسائل فرهنگی

و امّا نکته آخر در این فقرات: تذکّر و تنبیه آن حضرت به گفتار نیک و علم نافع است.

در این فقرات، حضرت بهترین کلام را سخنی دانسته‌اند که برای مخاطب نفعی در بر داشته باشد و علمی را که منفعتی به بار نیاورد مردود شمرده‌اند، و فرموده‌اند علمی که فراگیریش سزاوار نیست، بهره و سودی نیز بر آن مترتّب نخواهد بود.

محور اساسی و نکتهٔ قابل توجّه در این جملات، سودمندی و انتفاع فرد و جامعه در مسائل فرهنگی است؛ و شرط اساسی در پذیرش و یا عدم مقبولیّت، بهره‌مندی بشر از دستاوردهای علمی و اخلاقی و سود و ضرر آنها می باشد.

سود و زیان در دیدگاه عقل و فطرت آدمی، نسبت به رشد و تعالی حیات بشری و سعادت ابدی، ارزیابی خواهند شد؛ و طبیعی است که منافع مادّی و مصلحت‌های دنیوی تا جایی می‌توانند سودمند و ارزشمند باشند که در تحصیل سعادت بشر و

---

[1] *الفصول المهمّة فی معرفة الائمّة*، ج ۱، ص ۵۵۸، با قدری اختلاف.

[2] *الکافی*، ج ۳، ص ٤٧٢.

احیاء دار آخرت و تعالی به سوی مراتب فعلیّت و تجرّد، انسان را یاری رسانند و یا حدّاقل مانعی بر سر راه نگردند.

و از اینجاست که انسان باید بسیار بسیار نسبت به واردات ذهنی خود حسّاس و نگران باشد و چشم و گوش و دل خود را به هر سخن و پدیده و صدا باز نکند، و همچنان‌که نسبت به اطعمه و اشربه در نفع و ضرر رساندن به بدن، کمال مراقبت و مواظبت را می‌نماید، نسبت به علوم و فرآورده‌های بشری و دانش متفاوت روز، حسّاسیّت لازم را بنماید؛ و بداند که ذهن و نفس انسان، از جهت تغیّر و تبدّل و تحوّل، آمادگی رشد و انحطاط را پیوسته خواهد داشت، و پرداختن به علومی که نه تنها سود و نفعی در جهت ارتقای روحی برای او نخواهند داشت، چه بسا می‌توانند موجب انحطاط و گرفتاری او گردند و او را از رسیدن به نقطه و مقصد انسانی مانع شوند.

چنانچه امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

«در اکتساب علوم، از زنبور عسل فراگیرید؛ زیرا او از میان این همه گل و گیاه با این همه تفاوت و تنوّع، به دنبال بهترین و مفیدترین آنها می‌گردد و برای تهیهٔ شربت شیرین و مصفّای خویش برمی‌گزیند، شما هم بگردید و ببینید که از این همه تنوّع در علوم و فنون، کدام یک برای سعادت و فلاح و آیندهٔ شما کارسازتر است.»

شیخ بهایی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرماید:

و یا به فرمایش جناب سنائی:

بنابراین هدف و مقصد عالِم در اکتساب علوم باید تحصیل رضای الهی باشد، نه صرفاً پرداختن به عمران و آسایش دنیا و گذران عمر؛ و پرداختن به هر علم پیش

از هر چیز باید مسبوق به نتایج مفید برای خود و جامعه باشد. و اگر انسان احساس کند که ممکن است با وسوسهٔ شیطان، خود و یا دیگران، به واسطهٔ این علم به فساد و تباهی بیفتند، باید از فراگیری آن استنکاف نماید. و طالب علم پس از بررسی و اشراف بر جوانب آن، باید آن را صرفاً در جهت تحصیل رضای پروردگار به کار گیرد و اغراض دنیوی و نفسانی را از خود دور بگرداند.

و در این مرحله، به خصوص بر طالبان علوم اسلامی و رهروان تعالیم شریعت سبحانی، فرض و لازم است که نهایت مراقبت در اخلاص نیّت و تصفیهٔ باطن را بنمایند؛ و خلوص نیّتی را که در ابتدای سیر و شروع در مسیر متّصف بدان بودند، در اواسط راه و انتهای طریق از دست ندهند، و زرق و برق مظاهر دنیای دنیّ و وسوسهٔ شیاطین و فتنه‌گری خنّاسان، آنان را از مکتب اهل بیت علیهم السّلام دور نگرداند، و صبغهٔ الهی را در وجود آنان کم‌رنگ ننماید.

و از فرمایشات حضرت این نکته به‌دست می‌آید که هر سخنی را گرچه ممکن است در بعضی از موارد مفید باشد، نباید در هر جا و نزد هر شخص ابراز نمود؛ و باید در اظهار مطالب نسبت به مخاطبین، درجه و مرتبه قائل شد؛ و چنانچه گوش سپردن به هر سخن ممکن است موجب تباهی انسان گردد، برای هر سخن نیز وقت و شرایط لازم القای آن باید در نظر گرفته شود، تا اینکه اثر سوء در مخاطب به جای نگذارد.

اهداف حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام از بیان این وصیّت‌نامه

"أَی بُنَیَّ! إنّ لَمَّا رَأَیتُنی قَد بَلَغتُ سِنًّا، و رَأَیتُنی أزدَادُ وَهنًا، بادَرتُ بِوَصیَّتی إلَیكَ، و أوْرَدتُ خِصالًا مِنها قَبلَ أن یَعجَلَ بی أَجَلی دونَ أن أُفضِیَ إلَیكَ بِها فی نَفسی، و أن أَنْقُصَ فی رَأْیی كَما نَقَصتُ فی جِسمی، أو یَسبِقَنی إلَیكَ بَعضُ غَلَباتِ الهَوَی، أو فِتَنِ الدُّنْیا، فَتكونَ كَالصَّعبِ النَّفورِ، و إنَّما قَلبُ الحَدَثِ كَالأرضِ الخالیَةِ: ما أُلقِیَ فیها مِن شَیءٍ قَبِلَتهُ،

فَبادَرتُكَ بِالأدَبِ قَبل أن يَقسُوَ قَلبُكَ، و يَشتَغِلَ لُبُّكَ، لِتَستَقبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الأمرِ ما قَد كَفاكَ أهلُ التَّجارِبِ بُغيَتَهُ و تَجرِبَتَهُ، فَتَكونَ قد كُفيتَ مَؤُونَةَ الطَّلَبِ، و عوفيتَ مِن عِلاجِ التَّجرِبَةِ، فَأتاكَ مِن ذَلِكَ ما قَد كُنّا نَأْتيهِ، واستَبانَ لَكَ ما رُبَّما أظلَمَ عَلَينا مِنهُ.“

«ای فرزند! پس از آنکه مشاهده کردم که عمرم به نهایت رسیده و ضعف و سستی بر بدنم غالب گشته، تصمیم گرفتم که وصیّتم را به تو بجای آورم، و پاره‌ای از خصلت‌ها و آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی مهمّ را به تو گوشزد نمایم پیش از آنکه اجل در امرم تعجیل نماید و من به آنچه در نفسم می‌گذرد، در ابلاغ آن به تو موفّق نگردم؛ و همچنان‌که فتور و سستی و نقصان در جسمم پدیدار گشته‌است، در اهتمام و عزم ابلاغ این مطالب، سستی و کسالت عارضم شود. یا اینکه به واسطهٔ مرور زمان و توجّه به دنیا، هواهای نفسانی بر قلب و ضمیر تو غالب شود و از پذیرش نصیحت و اندرز فرومانی، و یا فتنه‌ها و گرفتاری‌های دنیا چنان تو را برباید که مانند اسب گریزپای از انس و الفت با ادراک حقایق و شعور به واقعیّت‌ها بازمانی، در حالی‌که اکنون در حال و هوای دیگر و فضای متفاوتی بسر می‌بری؛ زیرا قلب و ضمیر جوان و تازه سال، مانند زمینِ بکر و دست نخورده است، هرچه در او بکارند و هر بذری بیفشانند، پذیرا می‌گردد و آن را به بار می‌نشاند.

پس بدین خاطر اقدام به ایراد وصیّت نمودم و به تأدیب صالح مبادرت ورزیدم، پیش از آنکه قلبت به قساوت و سختی گراید، و فکر و عقلت به امور واهی و اشتغالات پوچ و بی‌حاصل منغمر گردد، تا اینکه با عزمی راسخ و همّتی والا به آنچه که تجربه کنندگان آزمودند همّت گماری، و محتاج به تجربه و آزمایش مجدّد نباشی، که تجربه شده را آزمودن خطاست.

پس به آنچه که ما و پیش از ما به دنبال آن می‌گشتیم، تو دسترسی پیدا خواهی کرد، و چه بسا حقایقی بر تو مکشوف شود که بر ما پوشیده بوده است (زیرا تو علاوه

بر تجارب شخصی خود، از حاصل تجربه‌های گذشتگان بهره‌مند خواهی بود).»

در این فقرات، أمیرالمؤمنین علیه السّلام به سه نکته قابل تأمّل اشاره دارند.

علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد

نکته اوّل اینکه: گفته‌اند علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد و پرهیز همیشه بر مداوا مقدّم است.

نفس و روح انسان بر اساس فطرت و مبانی توحید شکل گرفته و آمادهٔ برای فعلیّت و کمال است؛ و اگر چنانچه در ابتدای امر آدمی آن را به دست تربیت و تأدیب فرد صالح و راه رفته و حکیمی بصیر و آگاهی خبیر، بسپرد و سر در اطاعت و انقیاد اوامر او درآورد، با حرکتی سریع و نشاطی بلیغ، مراحل تجرّد و فعلیّت را یکی پس از دیگری به منصّهٔ ظهور درمی‌آورد؛ و اگر این فرصت را از دست بدهد، دیگر آن استعداد و آمادگی و نشاط را به‌دست نخواهد آورد، گرچه در مسیر کمال به دنبال وصول به مقصد، اهتمام داشته باشد.

بهترین زمان برای تلقّی مسائل اخلاقی عنفوان جوانی است

نکتهٔ دوّم را می‌توان بر این مسأله مترتّب نمود:

حضرت در این فقرات بهترین موقعیّت را در تلقّی مسائل اخلاقی و مبانی سیر و سلوک الی الله، عنفوان جوانی می‌دانند؛ زیرا قلب و فکر جوان بر اساس حقایق فطری و آموزه‌های تکوینی هنوز به شهوات و نفسانیّات و هواهای دون، آلوده نشده است؛ و در پذیرش حق به مقابله و ستیز بر نمی‌خیزد و زود پذیرای آن می‌شود؛ چنانچه حضرت می‌فرمایند:

عَلَیْکمْ بالأَحْداثِ.[1] **«بر شما باد به نوجوانان»، مبادا فرصت پذیرش آنان را با دفع الوقت کردن و مسامحه نمودن و به تأخیر انداختن از دست بدهید! تا اینکه محیط و اطراف و دوستان و اجتماع، آنان را از مسیر حقّ منحرف نمایند و شوق و سلیقه و فکر آنان را به شهوات و هواهای نفسانی و ابتعاد از تعالیم وحی و مبانی شرع**

مشغول سازند که برگرداندن آب نهر بسیار مشکل و چه بسا غیر ممکن خواهد بود؛ و لذا بزرگان از اهل معرفت و مربّیان نفوس فرموده‌اند:

برای رسیدن به مراتب کمال و سیر در عوالم معرفت، باید از جوانی شروع نمود؛ و عبور نفس از کریوه‌های عالم کثرت در سنین بالا مشکل خواهد بود.

استفاده از تجربه دیگران در تصحیح مسیر و اعتدال طریق

نکته سوّم در این بیانات: استفاده از تجربهٔ دیگران در تصحیح مسیر و اعتدال طریق است. و لازم

---

[1] *الکافی*، ج ۸، ص ۹۳.

است که به این نکته کمال توجّه و اهتمام کافی به عمل آید؛ زیرا حیات انسان و زندگی دنیوی با تمام فراز و نشیب‌هایش و اختلاف در روش‌ها و منش‌ها و حدوثِ حوادث مشکوک و مشتبه، اقتضا می‌کند که انسان با نیرو و توانی فراتر از شعور و مدرکات و آگاهی خود با این حوادث روبرو شود، و از ابزار و وسائطی با کارآیی بیشتر و قوی‌تری استفاده نماید؛ زیرا در بسیاری از وقایع، چنانچه انسان بخواهد با تجربه خود به صحّت و سقم آن پدیده و واقعه برسد، چه بسا فرصت از دست برود و خسران و بوار و پشیمانی دامن‌گیر او گردد، و یا در درون آن حادثه واقع شود و راه بازگشت بر او مسدود گردد. در اینجاست که باید از تجربه دیگران و مقایسه آن با سایر جریانات و حوادث و اموری که در آن واقعه نقش اساسی را ایفاء می‌نمایند، تکلیف خود را بازیابد و راه خویش را هموار سازد.

"أَیْ بُنَیَّ! إنِّی ـ و إن لَمْ أَکُنْ عُمِّرتُ عُمُرَ مَن کانَ قَبلی ـ فَقَد نَظَرتُ فی أَعمالِهِم، و فَکَّرتُ فی أَخبارِهِم، و سِرتُ فی آثارِهِم، حَتَّی عُدتُ کأَحَدِهِم، بَل کأَنّی بِما انتَهَی إلَیَّ مِن أُمورِهِم قَد عُمِّرتُ مَعَ أَوَّلِهِم إلَی آخِرِهِم، فَعَرَفتُ صَفْوَ ذَلِك مِن کَدرِهِ، و نَفعَهُ مِن ضَرَرِهِ، فَاستَخلَصتُ لَك مِن کُلِّ أمرٍ نَخیلَهُ و تَوَخَّیتُ لَك جَمیلَهُ، و صَرَفتُ عَنكَ مَجهولَهُ، و رَأَیتُ ـ حَیثُ عَنانی مِن أمرِكَ ما یَعنی الوالِدَ الشَّفیقَ، و أجمَعتُ عَلَیهِ مِن أدَبِك ـ أَن یَکونَ ذَلِك و أنتَ مُقبِلُ العُمُرِ و مُقتَبِلُ الدَّهرِ، ذو نِیَّةٍ سَلیمَةٍ و

نَفسٍ صافِيَةٍ، و أن أبتَدِئَك بِتَعليمِ كِتابِ اللهِ و تَأويلِهِ، و شَرائِعِ الإسلامِ و أحكامِهِ، و حَلالِهِ و حَرامِهِ، [و] لا أُجاوِزُ لَك إلَى غَيرِهِ، ثُمّ أشفَقتُ أن يَلتَبِسَ عَلَيك ما اختَلَفَ النّاسُ فيهِ مِن أهْوائِهِم و آرائِهِم مِثلَ الَّذى التَبَسَ عَلَيهِم، فَكانَ إحكامُ ذَلِك عَلَى ما كرِهتُ مِن تَنبيهِك لَهُ أحَبَّ إلَيَّ مِن إسلامِك إلَى أمرٍ لا آمَنُ عَلَيك بِهِ الهَلَكَةَ، و رَجَوتُ أن يُوَفِّقَك اللهُ فيهِ لِرُشدِك، و أن يَهدِيَك لِقَصدِك، فَعَهِدتُ إلَيك وصيَّتى هَذِه.“

«ای فرزندم! گرچه من به واسطهٔ محدودیّت عمر خود نتوانسته‌ام زندگی و حیات مردم پیش از خود را درک کنم، ولیکن در اعمال و رفتار آنان نیک تأمّل نمودم، و در اخبار آنها تفکّر کردم و در آثارشان سیر و غور نمودم، آن‌چنان‌که گویی پیوسته یکی از آنان به شمار می‌آمدم و با آنها معیّت و ملازمت داشته‌ام، و به واسطهٔ اطّلاع و اشراف بر جمیع کردار و رفتار آنها، گویا از ابتدای خلقت بشر تا آخر آن، روزگار گذرانیده‌ام و کردار شایستهٔ آنها را از ناشایست تشخیص داده‌ام و آنچه که مفید است از آنچه باعث ضرر و زیان آدمی است، باز شناختم.

پس از هر شیوه و روشی که مشاهده کردم، برگزیده و زلال آن را برای تو فراهم آوردم، و نیکوترینش را برای تو برگزیدم، و از طرح و بیان موارد مشکوک و شبهه‌ناک اجتناب ورزیدم، و چنین یافتم. مانند پدری دلسوز و نگران به آینده و صلاح فرزند خویش که از سختی‌ها و مشکلاتی که ممکن است برای فرزندش پیش آید خود را در تعب و فشار و تشویش می‌یابد و عزم و ارادهٔ خویش را بر تربیت و تأدیب او راسخ می‌نماید، می‌خواهم این مقصود و مهمّ در تو محقّق گردد، در حالی‌که تو در عنفوان شباب رو به سوی زندگانی خویش داری، و روزگارت را در بهترین شرایط حیات که توأم با نیّت خالص و نفس و روان صاف است، سپری می‌کنی.

راه و روش أمیرالمؤمنین در ارشاد و هدایت امام حسن علیهما السّلام

ابتدا تو را با کتاب الهی آشنا کردم و در تعلیم و تأویل آیات و شرح و بسط آن کوتاهی ننمودم و به عقائد و مبانی و اصول شریعت اسلام و احکام آن تو را

آگاه ساختم و حلال و حرام آن را به تفصیل برایت توضیح دادم، و از کتاب الهی و مبانی شرع تو را به مکتب‌ها و نحله‌های گوناگون نفرستادم. سپس ترسیدم که به همان توهّمات و انحرافات و هواهای نفسانی که سایرین دچار می‌شوند، تو نیز مبتلا گردی (و به هلاکتی که مردم عوام با پیروی از سلائق نفسانی و روش به دور از منطق عقلانی گرفتار می‌شوند، تو نیز گرفتار شوی)؛ بنابراین ترجیح دادم که با تنبیه و تأدیب تو، گرچه بر نفسم ناخوش آید، از خطری که تو را به واسطهٔ فرو رفتن در مهالک تهدید می‌کند، بر حذر دارم و راه سداد و رشد را به تو بنمایانم، و امید دارم که توفیق خدای متعال موجب رشد و صلاح تو گردد، و تو را به مقصد و مآلت واصل گرداند. پس این وصیّت‌نامه را بدین جهت برای تو به رشتهٔ تحریر درآوردم.»

"و اعلَمْ ـیا بُنَیَّ!ـ أنَّ أحَبَّ ما أنتَ آخِذٌ بِهِ إلَیَّ مِن وَصِیَّتی، تَقوَی اللهِ و الِاقتِصارُ عَلَی ما فَرَضَهُ اللهُ عَلَیك، و الأَخذُ بِما مَضَی عَلَیهِ الأَوَّلونَ مِن آبائِك و الصّالِحونَ مِن أَهلِ بَیتِك؛ فَإِنَّهُم لَم یَدَعوا أن نَظَروا لِأَنفُسِهِم کما أنتَ ناظِرٌ، و فَکَّروا کما أنتَ مُفَکِّرٌ، ثُمّ رَدَّهُم آخِرُ ذَلِك إلَی الأخذِ بِما عَرَفوا، و الإمساك عَمّا لَم یُکَلَّفوا، فَإن أَبَت نَفسُك أن تَقبَلَ ذَلِك دونَ أن تَعلَمَ کَما عَلِموا فَلْیَکُنْ طَلَبُك ذَلِك بِتَفَهُّمٍ و تَعَلُّمٍ، لا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهاتِ و عُلُوِّ الخُصوماتِ.

و ابدَأْ ـقَبلَ نَظَرِك فی ذَلِكـ بِالِاستِعانَةِ بِإلهَكَ، و الرَّغبَةِ إلَیهِ فی تَوفیقِك، و تَرکِ کُلِّ شائِبَةٍ أوْلَجَتك فی شُبهَةٍ، أوْ أسلَمَتك إلَی ضَلالَةٍ؛ فَإذا أیقَنتَ أن قَد صَفا قَلبُك فَخَشَعَ، و تَمَّ رَأْیُك فاجتَمَعَ، و کانَ هَمُّك فی ذَلِك هَمًّا واحِدًا؛ فَانظُرْ فیمَا فَسَّرتُ لَك، و إن أنتَ لَم یجتَمِعْ لَك ما تُحِبُّ مِن نَفسِك، و فَراغِ نَظَرِك و فِکرِك؛ فَاعلَمْ أنَّك إنَّما تَخبِطُ العَشْواءَ، و تَتَوَرَّطُ الظَّلماءَ، و لَیسَ طالِبُ الدّینِ مَن خَبَطَ أوْ خَلَطَ، و الإمساكُ عَن ذَلِك أمثَلُ."

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به تقوای الهی

«ای فرزندم! بدان خوشایندترین و محبوب‌ترین چیزی که در این وصیّت، آن را برای تو خوش می‌دارم، تقوای الهی و رعایت رضای پروردگار در همه حال است. بر آنچه خدای بر تو واجب نموده است پایدار باش و از آن تجاوز مکن، و به آنچه که گذشتگان از پدران بزرگوارت و برگزیدگان از خویشانت به آن عمل می‌نمودند و بر آن سیره و روش، روزگار خود را می‌سپردند، تو نیز اقدام کن و متمسّک باش؛ زیرا آنان از آنجا که پیوسته مصالح خویش را در نظر می‌گرفتند، چنانچه تو در نظر می‌گیری؛ و در رفتار و کردار خود با فکر و تدبیر عمل می‌نمودند، همچنان‌که تو فکر و تدبّر می‌نمائی، این مسأله آنان را به جایی رساند که به هر چه یقین و معرفت حاصل نمودند عمل نمایند و به تکلیفی که بر آنان نوشته نشده بود، کاری نداشته باشند.

پس اگر نفس تو نسبت به کردار گذشتگان در شکّ و تردید باشد و به آن یقین و معرفتی که آنان دست یافتند، دست نیافت؛ باید به دنبال شناخت واقع و رسیدن به حاقّ مسائل از روی فهم و درایت برخیزی و گمشدهٔ خویش را جستجو نمایی (از قضایا و شبهات به آسانی نگذری و آنان را ساده و پیش پا افتاده نشماری)، و مبادا بدون آگاهی و بصیرت وارد در شبهات شوی! و یا ظواهر و مظاهر خیره کننده، عقل و فهمت را بربایند و تو مفتون جاذبه‌های عوام فریبانهٔ آنها گردی!

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به استعانت و مدد خواستن از پروردگار

و پیش از هر چیز و قبل از اینکه نسبت به امری اقدام نمایی، از خدایت استعانت و مدد بجوی و در توفیق از جانب او با رغبت و شوق تمام رو به سوی خدای آور، و از هر امری که فکرت را پریشان و متردّد می‌سازد و در نتیجه تو را در شبهه و اشتباه می‌اندازد و یا اینکه تو را به دست ضلالت و گمراهی می‌سپارد، دوری گزین. پس اگر در خود صفای دل و خشوع در برابر حق را یافتی، و عقل و درایتت در متابعت از حق راسخ و استوار گردید، و همّ و غم خود را ـ در برابر عمل به حقّ و رضای ربّ و صلاح دنیا و آخرت ـ همّ واحد و عزم راسخ پنداشتی، آنگاه نسبت به آنچه که برایت تفسیر و توضیح خواهم داد، نیکو نظر نما و دقیق تأمّل کن.

و اگر در برخورد با حوادث و قضایا به صلاح و سعادت خویش یقین پیدا نکردی و راه درست را از باطل به خوبی تشخیص ندادی و فکر و رأی تو در تشخیص صلاح و سداد آن موضوع ناتوان ماند؛ پس بدان که تو راه را کورکورانه می‌روی و از روی بصیرت و اتقان گام برنمی‌داری، و در ظلمت‌ها و تاریکی‌های گنگ و مفسده انگیز به هلاکت و نیستی خواهی رسید و کسی که طالب دین است، دچار اشتباه و یا مزج حقّ و باطل نمی‌شود؛ و در چنین مواردی، احتیاط و توقّف و عدم حرکت در آن واقعه، پسندیده‌تر است.»

انسان نباید از ناحیه خود تکالیف را کم و زیاد نماید

در این فقره موارد قابل تأمّلی به چشم می خورد:

اوّل اینکه حضرت می‌فرمایند:

محبوب‌ترین روش‌ها، تقوای الهی و عمل به تکلیفی است که از جانب خداوند تشریع شده است، و انسان نباید از ناحیه خود نسبت به تکلیف کم و یا زیاد نماید.

بعضی تصوّر می کنند که رضای الهی، در انجام عبادات به صورت شاقّ و مشکل است و عبادت هرچه سخت‌تر باشد، نزد خداوند ارج بیشتری دارد؛ و یا در انجام مستحبّات می‌پندارند که بر آنان فرض و واجب است.[1]

---

[1] ۱ روایتی است مأثور از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمودند: "**أفضَلُ الأعمالِ أحمَزُها**."«بهترین عبادت آن است که همراه با سختی و مشقّت بیشتری انجام شود.»

باید به این نکته در اینجا و سایر موارد توجّه داشت که انجام عبادت و اطاعت امر پروردگار در ظرف و فضای تکلیف شکل پیدا می‌کند، و در جائی‌که تکلیف بر موضوعی نیامده است، انجام و یا ترک آن عمل به طور خودسرانه تخطّی از مبانی عبودیّت و تجرّی بر مولا تلقّی خواهد شد؛ چنانچه در مثال‌هایی که ذکر شده است، این مسأله کاملاً واضح است که حکم خداوند چیز دیگری است و ابراز سلیقه افراد چیز دیگر.

اما عباداتی که در انجام آن، راه‌های گوناگون و اشکال متفاوتی وجود دارد و هر کدام از آنها مورد نظر شارع و مقبول او خواهد بود، در این موارد است که گویند: عبادت و عملی بیشتر نزد خداوند مقبول است که جنبهٔ عبودیّت و ذلّت و مسکنت آن از سایر اشکال بیشتر و بهتر باشد.

مثلاً اگر فرض را بر این بگذاریم که با تحصیل توشه و مرکب سفر، فریضهٔ حج بر انسان مستقر خواهد شد، یا برای انجام حجّ استحبابی وسایل سفر مهیّا گردد، در این صورت در شرایط فعلی، رفتن به حج یا به وسیله طیاره خواهد بود و یا کشتی و اتومبیل و یا مرکب حیوانی و یا با پای پیاده که طبیعتاً نفس آدمی از این وسایل ابتدائًا به اوّلی و سپس به سایر مرکب‌ها تمایل خواهد داشت و هیچ‌گاه به پیاده رفتن رغبتی نشان نمی‌دهد. در اینجاست که این روایت مصداق پیدا می‌کند و در صورت وجود فرصت کافی و عدم بروز موانع خارجی قطعاً حرکت با ماشین و مرکب حیوانی بر رفتن با هواپیما ترجیح خواهد یافت، تا چه رسد به پیاده رفتن؛ زیرا در سفر با اتومبیل و غیره نفس انسان تعب و مشقّت و عبودیّت بیشتری را نسبت به سفر با هواپیما احساس خواهد کرد.

امام مجتبی علیه السّلام بارها و بارها مسافت بین مدینه و مکّه را با پای پیاده طی کردند، در حالی‌که مرکب‌های آن حضرت در

مثلاً در جایی که باید به جای وضو تیمم کنند، وضو می‌گیرند و خود را به هلاکت یا زحمت می‌اندازند؛ و در صورت عذر که وجوب روزه برداشته می‌شود، روزه می‌گیرند و جسم خود را دچار انواع آسیب‌ها می‌نمایند؛ و یا اینکه در سفر

پیش رو در حرکت بود.
موسی بن جعفر علیه السّلام و امام سجاد علیه السّلام نیز بارها در طی سفر با پای پیاده مشاهده شده بودند.
ملاّصدرای شیرازی حکیم نامدار و افتخار عالم اسلام، بارها با پای پیاده از منزل خود تا مکّه طی طریق نمود و در سفر اخیر در شهر بصره به رحمت خدا رفت.
مثال دیگری در اینجا بیاوریم:
برای فردی که روزه قضا بر عهده دارد واجب است یک روز را در هر شرایطی روزه بدارد، چه آن روز از روزهای زمستان و کوتاه باشد و چه از روزهای تابستان و بلند و همراه با گرما و عطش، و هر کدام از این دو روز را که بجای آورد مشکلی نیست، که ذمّه خود را برطرف نموده است و تکلیف از او ساقط می‌شود؛ ولی ثواب روزه در تابستان و تحمّل عطش و تعب قطعاً بیشتر از اجر و پاداش روزهٔ زمستان خواهد بود. و بر همین قیاس...
بنابراین مضمون روایت این نیست که انسان از پیش خود تکلیف بتراشد و بدون اذن و اجازهٔ شارع از سر خود مشغول به انجام عملی گردد، که این اقدام قطعاً بدعت و خلاف است و مبغوض شارع؛ بلکه مفهوم آن این است که در مصادیق متعدّده انجام تکلیف آن مصداقی که بیشتر نفس را به سختی می‌اندازد، نزد پروردگار محبوب‌تر است؛ زیرا آثار انجام آن عمل که همان تذلّل و خشوع است، بیشتر نمایان می‌گردد.

حجّ به جای اینکه خانم‌ها از تکلیف مقرّر شده در شرع پیروی نمایند و در ایّام عذر به استراحت بپردازند، با خوردن قرص‌های مخصوص، از ورود در عذر شرعی جلوگیری می‌کنند؛ و سنّت الهی را در حقّ خود زیر پا می‌گذارند و سیر طبیعی و تکوینی مشیّت الهی را دربارهٔ خود، دچار صدمه و آسیب می‌سازند، در حالی‌که تکلیف آنها بر همان روال و سیر طبیعی است.

ما باید بدانیم در انجام تکالیف تا آنجا موفّق و مؤیّد خواهیم بود که در راستای رضا و تقدیر الهی عمل نمائیم و از پیش خود چیزی را اضافه یا کم نکنیم و بیش از صاحب شریعت برای انجام تکالیف دل نسوزانیم و نیّت خالص خود را با هواهای نفسانی و سلیقه‌های شخصی و وسوسه‌های شیطانی، مخلوط و آلوده نسازیم.

تمام بدعت‌هایی که به دست جاهلان و نااهلان در شریعت انبیاء پیدا شده است، از همین مسأله ناشی می‌شود. مصافحهٔ نمازگزاران پس از نماز، یکی از همین بدعت‌هاست. مجالس اربعین برای متوفّیٰ نیز این‌چنین است. رفتن زن‌ها به دنبال جنازه و شرکت در تدفین متوفّیٰ نیز همین‌طور است. تزیین مساجد به کاشی‌کاری‌ها و ساختن مناره و گنبد، از بدعت‌ها شمرده می‌شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السّلام آمده است:

«وقتی قائم ما عجَّل الله فرجه ظهور کند، تمام مساجد را تخریب کرده و آنها را براساس سنّت رسول خدا از نو بنا می‌کند.»[1]

حرکت هیئت‌های عزا با ساز و طبل و عَلَم و غیره، همه از بدعت‌های متعارف گشته است. نصب بلندگو خارج از فضای مسجد و حسینیه و یا تکایا و ایذاء همسایگان، همه و همه بدعت و حرام است، و بر این قیاس...؛ شریعت و دین خدا نیاز به دلسوزی ما ندارد و لازم نیست ما قیمومیّت آن را به عهده بگیریم. ما اگر

[1] *وسائل الشّیعة*، ج ۵، ص ۲۱۶.

خیلی هنر داشته باشیم، نباید بگذاریم که روش و عمل خود را از دائرهٔ شرع و آنچه از موالیان ما به دست ما رسیده است، جدا کنیم.

شخصی خدمت امام علیه السّلام رسید و عرض کرد: من دعائی اختراع کردم و آن را در قنوتم و سایر مواقف می‌خوانم. امام علیه السّلام با تغیّر فرمودند: **دَعْنی مِن اختِراعك**. «تو را با اختراع چه کار؟!»[1]

نکته دیگر در این فقرات استفاده از تجربهٔ گذشتگان است.

شکّی نیست که زندگی انسان‌ها در طول قرون و اعصار، بر اساس جلب منافع و دفع مضار بوده و خواهد بود؛ و بر این اساس تمدّن‌ها و مجتمع‌ها، شکل گرفته و آیندگان پیوسته از تجربیّات گذشتگان استفاده می‌بردند. از روش نیکو و پسندیدهٔ آنان بهره‌مند و از کاستی‌ها و نواقص ایشان عبرت می‌آموختند. این مسأله در روابط خانوادگی و اجتماعی و بین ملل، رائج و دارج بوده است، به طوری‌که اگر ملّت و یا دولتی و یا فردی بر خلاف این روش عمل نماید، مورد قدح و مذمّت عقلا واقع می‌شود؛ زیرا خداوند یک عمر بیشتر عطا نکرده است. بنابراین شخص عاقل پیوسته از فرصت‌ها بهرهٔ بیشتری می‌برد و خود را از گزند حوادث، بهتر محفوظ می‌دارد.

علل اصلی انحرافات بشری حرکت در فضای شک و تردید و جهل و بی‌خبری است

و امّا نکته بسیار مهمّی که حضرت در اینجا بدان تذکّر داده‌اند، حرکت و سیر انسان در فضای شک و تردید و جهل و بی‌خبری است.

دربارهٔ این نکته هرچه بگوییم و بنویسیم، کم گفته و کم نوشته‌ایم. به یقین می‌توان گفت: غالب انحراف‌ها در جوامع بشری و نیز در میان افراد، به واسطهٔ عدم رعایت این نکته بوده است.

آنچه در مورد شبهه و تردید، موجب آفت و حرکت در ضلالت و ظلمت و طبیعتاً ابتعاد از حقّ و استقامت می‌شود، ظواهر فریبنده و جاذبه‌های اغوا کننده است.

---

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ٤٧٦.

شخصیّت ظاهری افراد و معروفیّت آنان در این مسأله نقشی اساسی دارد، و وعده‌ها و وعیدهای بدون پشتوانهٔ موجّه و منطقی و صرفاً بر مبنای شعار، رهزنی است که می‌تواند عقل‌های نارسا و نفوس ضعیفهٔ مردم عوام را به بیراههٔ ظلمت و جهالت سوق دهد.

شخصیّت‌های کاذب اشخاص و ظواهر چشم پُرکن ایشان، می‌تواند نقش مهمّی در این ضلالت و اغوا ایفا کند. فتنهٔ خانمان برانداز پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، بی‌ارتباط به این نکته نبود. عدم بصیرت و آگاهی مسلمین نسبت به واقع و عدم اهتمام به مسألهٔ خطیر ولایت و زعامت از یک طرف، و ظواهر گول زنندهٔ طیف مخالف ولایت و وصایت ـ همچون کهولت سن و یار غار بودن با رسول خدا و انتساب سببی ـ در این مسأله نقش داشته است. وجود افراد سرشناس مانند: أنس، خادم رسول خدا و عثمان، داماد پیامبر و سایرین در جبههٔ مخالف نیز بر اغواگری این جریان افزوده بود.

در جریان مشروطه نیز به طور دقیق با این خلأ و نقصان روبرو می‌شویم. حضور علمای ظاهر و روحانیون سرشناس و مراجع وقت، در دو جبههٔ رو در رو و سیل اتّهامات و سبّ‌ها و تخریب شخصیّتی نفوس از طرفین، مردم را در حیرت و آشفتگی غریبی قرار داد که طرفین را در غرقاب هلاکت، نیست و نابود ساخت. فقط افرادی از این فتنه جان سالم به‌در بردند که گوشهٔ عزلت برگزیدند و خود را از انتحال و انتساب به یکی از دو طرف مبرّی کردند و مردم را دعوت به کناره گیری از این دام و مهلکهٔ برنامه ریزی شده، نمودند.

از اینجا می‌توان به دست آورد که در مواردی که قضیّه و حادثه‌ای، واقعیّتش را برای انسان روشن و آشکار نکرده است، انسان نمی‌تواند به یکی از دو طرف شبهه، گرایش پیدا کند و جانب یکی را بر دیگری ترجیح دهد و خود را در زمرهٔ پیروان و هم‌مسلکان آن گروه در آورد. و باید با احتیاط و حزم و توقّف، خود را از دام گستردهٔ طرفین مصون و محفوظ بدارد.

قطعاً در چنین حوادثی هر کدام از طرفین، خود را حقّ مطلق قلمداد می‌کنند و برای اثبات مدّعای خویش از وقایع گذشته و حوادث صدر اسلام، شاهد و دلیل می‌تراشند و خود را از مصادیق آن واقعه می‌پندارند که طبیعتاً باید به گفتار آنان توجّهی ننمود و معیار را وجود شاخصه‌ها و ظهور آثار حقّ در آنها دانست.

حجّاج بن یوسف ثقفی که در کشتار و تدمیر شیعیان گوی سبقت از گذشتگان و آیندگان ربوده بود، در توجیه کردار خویش به آیه: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ﴾.[1] استشهاد می‌نمود.

اخلاص نیّت و صفای باطن و تسلیم در برابر حق

و امّا نکتهٔ آخر در این فقرات، اخلاص نیّت و صفای باطن و تسلیم در برابر حق و خضوع در قبال مشیّت و اراده پروردگار است.

در این نکته امام علیه السّلام تأکید دارند که تا قلب انسان نسبت به پذیرش حقّ صاف و بی‌غشّ نباشد، گفتار اولیا و سخنان بزرگان چندان فائده‌ای برای او نخواهد داشت و نصیحت در گوش او آب در هاون کوفتن است.

و لذا می‌بینیم که اولیای دین، شرط اساسی تأثیر گفتار صالح را خلوص نیّت و صفای قلب دانسته‌اند و تا کدورت باطن و زنگار دل همچنان بر شخص غالب است، تأثیری از سخنان حکیمانه بر قلب مشاهده نمی‌شود؛ و بر این اساس است که بزرگان طریق، تخلیهٔ دل را از تعلّقات و گرایش‌ها و زنگارها، پیش از تحلیه به انوار و فیوضات الهی دانسته‌اند؛ و اقدام به ذکر پروردگار و اوراد را در زمینه عدم پذیرش نفس، بسیار بسیار مضرّ و خطرناک شمرده‌اند.

و بدین جهت است که امام علیه السّلام به دنبال این مطلب می‌فرماید: «اگر نتوانستی در انتخاب راه و مسیر حرکت به سوی پروردگار، نفست را مطمئن و قلبت

[1] سوره النساء (٤) قسمتی از آیه ٥٩.

را به یقین برسانی، پس مبادا که به هر راهی وارد شوی و به هر جائی سر سپری و به هر ندائی پاسخ دهی و به هر محفلی سَرَک بکشی! که در این هنگام، صحیح و سقیم و زشت و زیبا و سره و ناسره در هم آمیخته خواهد شد و تو را به هلاکت خواهد رسانید.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به بی‌ثباتی دنیا، و اعتصام به پروردگار

"فَتَفَهَّم ـ یا بُنَیَّ! ـ وَصِیَّتی، و اعلَم أنَّ مالِكَ المَوتِ هو مالِكُ الحَیاةِ، و أنَّ الخالِقَ هُو المُمیتُ، و أنَّ المُفنِیَ هو المُعیدُ، و أنَّ المُبتَلِیَ هو المُعافی، و أنَّ الدُّنیَا لَم تَکن لِتَستَقِرَّ إلّا عَلَی ما جَعَلَها اللهُ عَلَیهِ مِنَ النَّعماءِ و الِابتِلاءِ و الجَزاءِ فی المَعادِ، أو ما شاءَ مِمّا لانَعلَمُ. فَإن أَشکلَ عَلَیك شَیءٌ مِن ذَلِك فَاحمِلْهُ عَلَی جَهالَتِك به؛ فَإنَّك أوَّلُ ما خُلِقتَ جاهِلًا ثُمَّ عُلِّمتَ، و ما أکثَرَ ما تَجهَلُ مِنَ الأَمرِ، و یَتَحَیَّرُ فیهِ رَأیُك، و یَضِلُّ فیهِ بَصَرُك، ثُمَّ تُبصِرُهُ بَعدَ ذلِك، فَاعتَصِمْ بِالَّذی خَلَقَك و رَزَقَك و سَوّاك، و لْیَکُنْ لَهُ تَعَبُّدُك، و إلَیهِ رَغبَتُك، و مِنهُ شَفَقَتُك."

«پس ـ ای فرزند! ـ خوب وصیّتم را بفهم و به آن توجّه کن و او را به گوش دل بسپار و با جان و روانت درهم آمیز، و بدان که مالک مرگ و نیستی همان مالک حیات و زندگانی است و خالق زندگی، خود خالق بوار و نابودی است، و آنکه می‌میراند، هم او دوباره باز می‌گرداند، و آن ذاتی که ابتلاء می‌دهد هم او باز می‌گشاید، و دنیا برای زندگی و حیات بی‌درد سر و مستمر آفریده نشده است، بلکه خداوند آن را برای نعمت‌ها و ابتلائات و پاداش آخرت، یا اموری که علم و آگاهی بدان نداریم، خلق فرموده است.

پس اگر در این مطالب و گذر عمر و ظهور حوادث برایت مشکلی پیش آید که نتوانستی از عهدهٔ حلّ آن برآیی، آن را بر نادانی و قصور در علم و بصیرت خویش حمل کن. (نه اینکه نسبت به اصل آن حادثه و مسأله دچار شکّ و تردید گشته، آن را خلاف بدانی؛ زیرا انسان نمی‌تواند نسبت به همهٔ امور و جریانات دارای یقین و جزم باشد.)

زیرا تو در ابتدای خلقت و تولّدت جاهل به دنیا آمدی، سپس کم‌کم به علم و

آگاهی رسیدی، و چه بسیار از امور و حقایقی است که هنوز بر تو مجهول می‌باشد، و رأی و نظرت در آن متحیّر و مردّد خواهد بود، و بصیرت و بینائیت در آن نقصان خواهد داشت، سپس با گذشت زمان و فراهم شدن اسباب آگاهی و اطّلاع، به علم و بصیرت دست خواهی یافت.

پس به ذات اقدس و متعالی پروردگاری که تو را خلق کرد و روزی بخشید و به اعتدال درآورد، تکیه زن و از او مدد بخواه و تمسّک بجوی، و باید توجّه و رویکردت، یکسره به سمت و سوی او باشد و معبودی را جز او در نظر نیاوری، و شوق و رغبتت فقط منحصر در وصول به او و تحصیل رضای او باشد، و بیم و هراست باید از دوری و نارضایتی و سخط و غضب او باشد.»

جمیع حوادث و عوارض مترتّبه بر آن به اراده و تقدیر خداوند است

در این عبارات امام علیه السّلام به این نکته اشاره دارند که همان‌طور که اصل وجود عالم و عالمیان به ذات اقدس الهی باز می‌گردد، جمیع حوادث و عوارض مترتّبهٔ بر آن نیز، به اراده و تقدیر او مستند و مربوط خواهند بود، چنانچه در مسائل فلسفی و عرفان نظری ـ توحید ذاتی و اسمائی و صفاتی و افعالی ـ این مطلب به اثبات رسیده است.

بناءً علی‌هذا، انسان در جمیع امور و تصرّفات خویش ـ چه امور شخصیّه و روابط اجتماعی، و چه در مسائل عبادی ـ فقط باید از آن ذات بی‌مثال، مدد جوید و او را مورد پرستش و اطاعت و انقیاد قرار دهد و با تمام وجود و سرّ و سویدای خویش، به سمت و سوی او روی آورد؛ چنانچه خدای متعال به حضرت موسی علیه السّلام وحی فرستاد: «ای موسی! در جمیع امور خویش، حتّی در نمک طعام خود، از من درخواست و التماس نما.»[1]

بنابراین انسان باید چشم امید خود را منحصراً به آن ذات بی‌همتا بدوزد و از او

[1] *عدة الداعی*، ص ۱۳٤.

در بیم و هراس بوده باشد و به هیچ قدرت و اثری در این عالم، توجه ننماید.

اشاره‌ای به مسأله حیاتی هدایت و ارشاد و مسیر سعادت و رستگاری بشر

"و اعلَمْ ـیَا بُنَیّ!ـ أنَّ أحَدًا لَم یُنبِئ عَنِ اللهِ کما أنبَأَ عنه الرّسولُ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم؛ فَارْضَ بِهِ رائِدًا و إلَی النّجاةِ قائِدًا، فَإنّ لَم آلُکَ نَصیحَةً، و إنَّك لَن تَبلُغَ فی النَّظَرِ لِنَفسِك ـو إنِ اجتَهَدتَـ مَبلَغَ نَظَری لَك."

«و بدان ـ ای فرزندم! ـ هیچ شخصیّتی در این دنیا به مانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نتوانسته است از مقام ربوبی و اوصاف و خصوصیّات او سخن بگوید و او را به سایرین بشناساند؛ پس او را راهنما و چراغ هدایت و جلودار و مطاع خویش به سوی سعادت و رستگاری قرار ده.

و بدان که من از نصیحت و ارشاد تو چیزی فروگذار نکردم و به این نکته توجّه کن که تو هیچ‌گاه به مصلحت و سعادت خود ـ هر چند که سعی و کوشش نمائی ـ به آن میزان و مقداری که من برای تو می‌خواهم، نخواهی رسید.»

در این جملات أمیرالمؤمنین علیه السّلام پس از تبیین و تشریح موقعیّت بشر در این دنیا و انتقال او به سرای آخرت و پس از روشن شدن حقایق و اعتبارات و آنچه که به صلاح یا فساد آدمی است، و اینکه برای وصول به فلاح و رستگاری باید از نیّت صاف و صدق ضمیر برخوردار بود، و پیوسته در مواقف شکّ و شبهه، جانب حزم و احتیاط پیشه کرد و باید از سنن و شیوه‌های خردمندانه و مستند به عقل و فطرت تبعیّت نمود، به مسأله حیاتی هدایت و ارشاد و مسیر سعادت و رستگاری بشر اشاره می‌کنند، که برای رفع تردید و ابهام و توقّف در عمل و تصمیم، باید از ارشاد و هدایت و دستگیری شخصیّتی خبیر و آگاه و مطّلع بر همهٔ جوانب و زوایای موارد مشتبه و مجهول بهره‌مند شد، و کلام او را عقل منفصل تمییز و تشخیص مبهمات دانست، و او را چراغ هدایت در دل ظلمانی حوادث و مهالک دانست، و از دستورات و ارشادات او سرپیچی ننمود و در مواقع خطیر و بزنگاه‌های حیات بشری، اراده و

تصمیم او را بر خواست و میل خویش مقدّم شمرد؛ و دستور او را به عنوان تنها راه نجات از معضله و شبهه‌ای که در او واقع شده، دانست.

بر اساس همین برهان و حکم عقل به متابعت اعلم و خبیر، باید از رسل الهی و پیشوایان دینی که موارد مشکوک و مواقف مشتبه برای آنان به دیدهٔ دل و بینش الهی روشن و آشکار است، متابعت نمود، و دستور آنان را بر همهٔ خواست‌ها و انتظارات دیگران و تشویق‌ها و تهدیدها و سلائق ترجیح و برتری داد.

***

لزوم متابعت از انسان کامل واصل

طبیعی است از آنجا که مقصد غایی از خلقت بشر، عبور از مراتب غیب و سیر در اسماء و صفات حضرت حقّ و بالمآل، وفود به حریم قدس و ذات اقدس الهی است، باید قطع این مسافت با راهبری باشد که خود بالعیان و الشّهود جمیع مراتب اسماء و صفات را یکی پس از دیگری طی نموده و از اسرار و رموز آن عوالم کاملاً مطّلع باشد؛[1] و در خطرات و مهالک نفس و موانع طریق بتواند به چیره دستی و چالاکی، انسان سائر الی الله را مطّلع و از آن مواطن برهاند.

از اینجاست که در می‌یابیم چرا أمیرالمؤمنین علیه السّلام در این فقرات، رسول خدا و اهل بیت او را بهترین و سزاوارترین افراد به هدایت و دستگیری انسان‌ها مشخّص نموده است.

[1] *امثال و حکم* دهخدا، ج ۱، ص ٤٨٤.

چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطّار ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرماید:

و بر این قیاس و به همین ملاک، اولیای الهی که مراتب تجرّد را به نحو اتمّ و اکمل طی نموده و به حقیقت عبودیّت متحقّق شده‌اند، می‌توانند از سالکین و پویندگان مسیر الی الله دستگیری بنمایند و آنان را به سر منزل مقصود برسانند. و در این مرتبه فرقی بین عالم و جاهل و اصناف متعدّده نمی‌باشد، و همهٔ آنها در هر مرتبه، محتاج و نیازمند ارشاد و دستگیری فرد کامل و انسان واصل می‌باشند؛ چنانچه أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند:

ضَلَّ مَن لَیس لَه حَکیمٌ یُرشِدُه.[1]

«کسی که طوق انقیاد و سرسپردگی را در آستان حکیم و عارفی روشن ضمیر و صافی نهاد، قرار نداده باشد، قطعاً در کشاکش حوادث و کوران شبهات به هلاکت و ضلالت خواهد افتاد.»

ذکر بعضی از اوصاف پروردگار و عجز و فقر بنده در پیشگاه ربوبی

"و اعلَم ـ یا بُنَیَّ! ـ أنَّهُ لَو کان لِرَبِّك شَریكٌ لَأَتَتْك رُسُلُه، و لَرَأَیْتَ آثارَ مُلْکِهِ و سُلطانِهِ و لَعَرَفتَ أفعالَهُ و صِفاتِهِ، و لَکِنَّه إلٰهٌ واحِدٌ کَما وَصَفَ نَفسَهُ، لا یُضادُّهُ فی مُلکِهِ أحَدٌ، و لا یَزولُ أبَدًا و لَم یَزَلْ. أوّلٌ قَبلَ الأشیاءِ بِلا أوَّلِیةٍ، و آخِرٌ بَعدَ الأشیاءِ بِلا نِهایةٍ. عَظُمَ عَن أن تَثبُتَ رُبوبِیَّتُهُ بِإحاطَةِ قَلبٍ أو بَصَرٍ؛ فَإذا عَرَفتَ ذٰلِكَ فَافعَلْ کَما ینبَغی لِمِثلِكَ أن یفعَلَهُ فی صِغَرِ خَطَرِهِ؛ و قِلّةِ مَقدِرَتِهِ، و کَثرَةِ عَجزِهِ، و عظیمِ حاجَتِهِ إلی رَبِّهِ فی طَلَبِ طاعَتِهِ، و الخَشیَةِ مِن عُقوبَتِهِ، و الشَّفَقَةِ مِن سُخطِهِ؛ فَإنَّهُ لَم یأمُرکَ إلّا بِحَسَنٍ و لَم یَنهَکَ إلّا عَن قَبیحٍ."

---

[1] *الهی نامه* عطار، آغاز کتاب، در فضیلت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام، «أمیرالمؤمنین حیدر تمام است».

«و بدان ـ ای فرزند! ـ اگر برای پروردگارت شریک و مانندی بود، فرستادگانش به سوی تو می‌آمدند و آثار سلطنت و اقتدارش را ملاحظه می‌کردی، و قطعاً کردار و صفاتش را می‌شناختی، ولیکن او خدای یکتا و بی‌مانند است؛ چنانچه خود را بدین صفت متّصف نموده است.

هیچ ذاتی را یارای مقابله و ضدیّت در سلطنتش نمی‌باشد، و هیچ‌گاه پایانی برای او تصوّر نمی‌شود، و ابدیّت لایق ذات بی‌مثال اوست. اوست ابتدای هر چیزی، و هیچ چیز بر او پیشی نمی‌گیرد، در حالی‌که خود او ابتدائیّت و اوّلیّت ندارد و آغازی برای او متصوّر نخواهد بود، و پایان همهٔ اشیا است در اصل وجود و عوارض آن، در حالی‌که خود او را نهایت و اختتامی نمی‌باشد. او بلند مرتبه است از اینکه ربوبیّت او را قلب و بصر دریابند و به کنه ذاتش دسترسی پیدا کنند؛ پس حال که به این مطالب و اوصاف مطّلع گشتی و از اقتدار و سلطنت و هیمنهٔ او بر جمیع خلایق آگاه گشتی، خود را در برابر خدای یگانه آنچنان بپندار که فرد بی‌مقدار و بی‌مُکنَتی مانند تو، باید این چنین بپندارد. فردی که در ناتوانی و عجز فراوان، و احتیاج مبرم و عظیم به پروردگارش، در طلب تحصیل رضا و طاعت اوست، و از عقوبت و مؤاخذه‌اش بیمناک می‌باشد، و از غضب و دورباشش در هراس و نگرانی بسر می‌برد؛ زیرا پروردگار، تو را امر نفرمود مگر به کردار نیک، و تو را بازنداشت مگر از کار قبیح.»

بیان علّت و انگیزه آن حضرت از تبیین احوال و خصوصیّات دنیا و آخرت

"یا بُنَیَّ! إنّ قَد أَنبَأْتُكَ عَنِ الدُّنیا و حالِها، و زَوالِها و انتِقالِها، و أَنبَأْتُكَ عَنِ الآخرةِ و ما أُعِدَّ لِأَهلِها [فیها]، و ضَرَبتُ لَكَ فیهِما الأَمثالَ لِتَعتَبِرَ بِها، و تَحذُوَ عَلَیها، إنَّما مَثَلُ مَن خَبَرَ الدُّنیا كَمَثَلِ قَومٍ سَفْرٍ نَبا بِهِم مَنزِلٌ جَدیبٌ، فَأَمّوا مَنزِلًا خَصیبًا و جَنابًا مَریعًا، فَاحْتَمَلوا وَعثاءَ الطَّریقِ، و فِراقَ الصَّدیقِ، و خُشونَةَ السَّفَرِ، و جُشوبَةَ المَطعَمِ، لِیأْتوا سَعَةَ دارِهِم و مَنزِلَ قَرارِهِم، فَلَیسَ یجِدونَ لِشَیءٍ مِن ذَلِكَ أَلَمًا، و لایرَوْنَ نَفَقَةً [فیهِ]

مَغرَمًا، و لا شَیءَ أحَبُّ إلَیهِم مِمّا قَرَّبَهُم مِن مَنزِلِهِم، و أَدناهُم مِن مَحَلِّهِمْ؛ و مَثَلُ مَنِ اغتَرَّ بِها کَمَثَلِ قَومٍ کانوا بِمَنزِلٍ خَصیبٍ فَنَبا بِهِم إلَی مَنزِلٍ جَدیبٍ، فَلَیسَ شَیءٌ أکرَهَ إلَیهِم و لا أَفظَعَ عِندَهُم مِن مُفارَقَةِ ما کانوا فیهِ إلَی ما یَهجُمونَ عَلَیهِ، و یَصیرونَ إلَیهِ.“

«ای فرزندم! من از احوال دنیا و خصوصیّاتش تو را به خوبی آگاه کردم و از زوال دنیا و گذر از دنیا به آخرت نیز تو را مطّلع ساختم و از عالم آخرت و آنچه را خداوند در آنجا فراهم آورده است، با خبر ساختم، و از مثال‌هایی که می‌تواند شناخت تو را نسبت به دنیا و آخرت تکامل بخشد، برای تو نقل نمودم، تا اینکه عبرت بگیری و مسیر خویش را در این دنیا با آگاهی و بصیرت طیّ نمایی.

و به تحقیق مَثَل و شبیه کسی که از خصوصیّات دنیا مطّلع است، قوم و گروهی را ماند که در منزلگاهی به غایت سخت و قحط زده و ناموزون فرود آمده‌اند، و قصد دارند از آنجا به جایگاهی بسیار فرح بخش و سبز و خرّم کوچ کنند، بنابراین چاره‌ای نمی‌بینند که مشقّت و سختی راه را بر خود هموار سازند و از مصاحبت دوست و آشنا درگذرند و مشکلات راه را به جان بخرند و طعام ناموافق را چند صباحی تحمّل نمایند، تا اینکه به سر منزل مقصود برسند و در جایگاه مستقر و همیشگی خویش مأوا گزینند. بدین جهت هیچ گونه تألّم و ناراحتی از برخورد با این مسائل احساس نمی‌کنند، و از صرف اموال در وصول به این مقصود احساس خسارت و شکست نمی‌نمایند، و هیچ امری نزد آنها محبوب‌تر از این نیست که آنان را به منزلگاهشان برساند و به مقصدشان نزدیک گرداند.

و بالعکس، مَثَل کسی که به دنیا فریفته شده است و به ظواهر و جاذبه‌های آن خود را گرفتار نموده است و توشه‌ای برای آخرتش برنداشته است و از احوال و مقامات آن خبری ندارد، قوم و گروهی را ماند که در منزلگاهی خوش و جایگاهی بس نغز و دلربا مسکن گزیده‌اند، سپس آنان را در منزلگاهی بس خشک و سوزان

و قحط زده فرود آورند. پس هیچ چیز نزد آنان مبغوض‌تر و دشوارتر از مفارقت و جدایی از آن مسکن و جایگاه و حرکت به سمت منزل جدید نمی‌باشد.»

حالات مفروض انسان در مواجهه با حوادث پیش روی

نکتهٔ قابل تأمل در این عبارات، مسألهٔ اشتیاق انسان نسبت به دنیا و آخرت است. به طور کلّی انسان نسبت به حوادث پیش روی، می‌تواند یکی از سه حالت مفروض را دارا باشد:

حالت اول: حادثه‌ای که احتمال وقوع آن را می‌دهد، به نفع او و موافق با خواست و میل او می‌باشد که در این صورت نسبت به تحقّق آن اشتیاق و رغبت دارد و چه بسا از عدم وقوع آن در اضطراب و تشویش واقع می‌شود.

حالت دوم: پدیده‌ای است که موافق با منافع او و میل و خواست او نیست؛ در این صورت از تحقّق آن نگران و مضطرب است و به هر وسیله می‌خواهد از وقوع آن جلوگیری نماید و شرایطی را که ممکن است موجب پیدایش آن پدیده شود، از خود دور می‌نماید.

حالت سوم: این است که آن حادثه ارتباطی با او نداشته، و وجود و عدم آن برای انسان علی السّویّه است؛ در این حالت انسان با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی از آن می‌گذرد.

مؤمن به واسطهٔ بینش و بصیرتی که نسبت به عوالم پس از مرگ دارد که انتقال از این دنیا، پشت سر گذاشتن مصائب و گرفتاری‌ها و اختلافات و امراض و خطرات است و در مقابل، ورود در عالم مثال و برزخ و بهره‌مند شدن از نعمت‌های بی‌پایان و ابتهاج تامّ و ملاقات با اولیای الهی و افاضهٔ انوار جمال ربوبی و زدودن همهٔ اندوه‌ها و تشویش‌ها و طیران در فضای عطرآگین لایتناهی و مصاحبت مظاهر جمال الهی حور و غلمان است، قطعاً برای انتقال از دنیا به آخرت لحظه شماری می‌کند و موانع موجود را برنمی‌تابد، و شرایط تحقّق این انتقال را با طیب نفس و آرامش خاطر استقبال می‌کند؛ چنانچه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در وصف متّقین می‌فرمایند:

«اگر مهلت تعیین شده در این دنیا، جهت انتقال آنها به سرای آخرت نبود، یک

لحظه ارواح ایشان در بدن‌ها دوام نمی‌آوردند و همگی به سوی ملأ أعلی به پرواز درمی‌آمدند.»[1]

شوق و علاقه اولیای الهی برای مرگ و سفر آخرت

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

مرحوم آیة الله انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ در اواخر عمر دچار امراض مختلفی شدند و از جهتی ضیق معیشت و محدودیّت‌های متفاوت نیز بر گرفتاری ایشان می‌افزودند. روزی به من (مرحوم آیة الله والد) فرمودند: «این رفقا و دوستان، چرا این‌قدر برای بقای ما در این دنیا نذر و نیاز و قربانی می‌کنند؟ بودن در این دنیا غیر از گرفتاری‌ها و امراض و مشکلات، چه نتیجه و حاصلی برای ما دارد؟!» و سپس فرمودند: «اگر نبود صحبت و رفاقت همین رفقا و احبّه‌ای که از دور و نزدیک به ملاقات و زیارت ما می‌آیند، حتّی برای لحظه‌ای مایل به بقا در این دنیا نبودم!»

یکی از بستگان حقیر نقل می‌کرد:

پس از کسالت قلبی مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ و بازگشت ایشان از بیمارستان قائم (علیه السّلام) مشهد به منزل، به خدمتشان رسیدم و عرض کردم: خدا را شکر که صحّت و عافیت را دوباره ارزانی داشت و ما را از نگرانی به‌درآورد.

ایشان در حالی‌که از ناراحتی متغیّر شده بودند و کاملاً از وجناتشان مشهود بود، فرمودند: «آخر این رفقای ما از ما چه می‌خواهند؟! چرا ما را رها نمی‌کنند؟! چرا نمی‌گذارند از این دنیا راحت شویم؟! چرا این‌قدر توسّل و دعا و نذر و نیاز می‌کنند؟! مگر ما آنچه را که برای سعادت و بصیرتشان لازم است، بیان نکردیم؟! خُب، ما را بگذارند به کار خود برسیم و به سرای دیگر برویم.»

من دیدم ایشان خیلی اظهار ناراحتی و گلایه می‌کنند و شاید برای ایشان در این موقعیّت اصلاً مناسب نباشد، عرض کردم: «آقا جان، ما برای بدبختی و بیچارگی خودمان به این کارها متوسّل می‌شویم، و گرنه می‌دانیم که شما در آن سرا چه جایگاهی دارید و در چه رحمت و عنایتی از عنایات الهی

---

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۱۶۰.

متنعّم می‌باشید، و می‌دانیم شما برای وصول به آن مراتب و مقامات، لحظه شماری می‌کنید.»

البته ایشان در حالی این مطالب را می‌فرمودند که در بیمارستان برای مدّت کمی روحشان به سرای آخرت منتقل گردید؛ چنانچه خود ایشان به این حقیر فرمودند:

مرا به آن دنیا بردند، ولی به واسطهٔ توسّلات و نذرها و التجائات شدید رفقا، به این دنیا بازگرداندند و مدّت کمی را تعیین کردند و گفتند که فرصت زیادی نداری و هر چه می‌توانی در کتابت تألیفاتت تسریع کن، و بدان که به اتمام نخواهی رساند و ناتمام به آن سرا رخت خواهی کشید.

و همین‌طور هم شد.

وصایای حضرت علاّمه طهرانی به مؤلّف کتاب در بیمارستان

بنده (راقم سطور) در این کسالتشان در بیمارستان همراهشان بودم. پس از انتقال ایشان از قسمت C.C.U به بخش، شبی به بنده فرمودند:

وصیّت‌هایی است که باید به شما بگویم و شما مراقب باشید که انجام پذیرد.

اوّل: اینکه جنازهٔ مرا در وهلهٔ اول در جوار علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام دفن نمایید. ابتدائاً در قسمت پایین پا و اگر میسّر نشد، در قسمت پشت سر؛ و راضی نیستم که بالای سر و یا جلوتر از حضرت، به سمت قبله دفن نمایید.[1]

دوّم: آنکه لازم نیست به دوستان و اقوام و آشنایان در بلاد بعیده اطّلاع دهید و آنان را به زحمت بیندازید. با همین چند نفر از رفقا که در اینجا حضور دارند، جنازه را برمی‌دارید و با شادی و سرور و خنده و خوشی و طرب و خلاصه، رقص‌کنان تشییع می‌کنید و ما را به سرای آخرت بدرقه می‌نمایید! و مبادا کسی اظهار ناراحتی و گریه کند! شما نمی‌دانید که من به چه منزل و جایگاهی رهسپار می‌شوم!

سوّم: اینکه مجالس عزاداری و اعیادی که در منزل من است، به همین کیفیّت فعلی، بدون هیچ تغییری برای همیشه باید ادامه پیدا کند و شما نسبت به این مسأله، مواظب و مراقب باش!

---

[1] به نظر حقیر، دفن جنازه بالای سر و یا جلوی حضرت موجب اهانت و شرعاً حرام است.

در حالی‌که من از این سخنان قدری ملول شده بودم، ایشان متوجّه شدند و فرمودند: «فلانی! چرا ناراحت شدی؟ مگر من چه گفتم؟» و سپس در حالی‌که دست خود را به سمت جلو حرکت می‌دادند، فرمودند: «من خوشم!» و این کلمه را با کششی خاص، چنان ادا کردند و آن‌قدر این بهجت و سرور در سیمای ایشان آشکار بود که تا کنون این صحنه از جلوی دیدگانم محو نشده است، و خاطرهٔ دل‌انگیز و حلاوت آن پس از گذشت بیش از بیست سال، روح و روان مرا به طرب و رقص در می‌آورد، و به کالبد بی‌جان و نفس منغمر در شهوات و تعلّقات من، نفخهٔ حیات و باران رحمت فیضان می‌کند.

آری، این است حال و روز مردان خدا: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَٰرُ﴾[1].[2]

در مقابل افرادی را مشاهده می‌کنیم که آنها نیز در زیّ اهل علم و سواد و تبلیغ و ترویج شریعت‌اند، و عمری را بر بالای منابر می‌گذرانند و در خطبه‌ها و سخنان و جلسات و نوشتجات به شرح مبانی و توضیح اعتقادات می‌پردازند، و مردم را به توجّه و حرکت به سرای دیگر تشویق می‌کنند؛ و از آموزه‌های دینی آن‌قدر و آن‌چنان نقل می‌کنند که گویی خود از معصومین شنیده و با جان و دل به علم الیقین و حقّ الیقین دست یافته و به شهود روحانی و لمس برزخی نائل گشته‌اند؛ ولی تا خود مبتلا به مرضی مهلک و خطری جدّی می‌شوند و مرگ را پیش روی خود مشاهده می‌کنند و راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌پندارند و آنچه را که تا کنون برای مردم دادِ سخن می‌دادند، دربارهٔ خود محقّق و مسجّل می‌یابند، به یک‌باره عنان اختیار از کف

---

[1] سوره النّور (٢٤) آیه ٣٧.

[2] *الله شناسی*، ج ١، ص ٢٦: «مردانی که ایشان را باز نمی‌دارد از یاد خدا نه تجارتی و نه خرید و فروشی، و باز نمی‌دارد از برپا داشتن نماز و دادن زکات؛ چرا که در حالی هستند که می‌ترسند از روزی که در آن، دل‌ها و چشم‌های بصیرت واژگون گردد.»

می‌دهند و تمام دنیا و آسمان‌ها را بر خود ویران می‌سازند و به هر دری برای رهایی از این مرض مهلک می‌زنند، و با صرف مبالغ سرسام‌آور و محیّر العقول ـ آن‌هم از بیت‌المال مسلمین و یا وجوه شرعیّه ـ به رفع ابتلای خود همّت می‌گمارند؛ و به خیال خام خود، می‌خواهند چند صباحی بر تقدیر و مشیّت الهی سبقت گیرند و به ندای عزیمت ملک الموت به سرای جاوید، پاسخ منفی دهند و خود را از سر پنجهٔ قضا و قهر الهی برهانند؛ هیهات! هیهات!

در این عبارات، أمیرالمؤمنین علیه السّلام معیار و محک بسیار روشن و دقیقی را به ما می‌آموزد؛ و ما با این محک و میزان، به خوبی می‌توانیم به حال و شخصیّت افراد پی ببریم و تعلّق به دنیا و مادیّات را در نفس و درون آنها به سنجش درآوریم. و از میزان صدق و تطبیق گفتارها و باورهای آنها مطّلع شویم؛ و به فرمودهٔ خواجهٔ شیراز برسیم که فرمود:

و این محک و میزان برای همهٔ افراد است، چه عالم و چه غیر عالم؛ و همه و همه می‌توانند میزان قرب و باور و تعلّق خود را به ترازوی سنجش درآورند.

میزان و ترازوی سنجش ارتباط با دیگران

"یا بُنَیَّ! اجعَلْ نَفسَكَ میزانًا فیما بَینَكَ و بَینَ غَیرِكَ؛ فَأحبِبْ لِغَیرِكَ ما تُحِبُّ لِنَفسِكَ؛ و اکْرَهْ لَهُ ما تَکرَهُ لَها، و لا تَظلِم کَما لا تُحِبُّ أن تُظلَمَ، و أحسِنْ کَما تُحِبُّ أن یُحسَنَ إلَیكَ، و استَقبِحْ من نَفسِكَ ما تَستَقبِحُهُ من غَیرِكَ، و ارْضَ منَ النّاسِ بِما تَرضاهُ لَهُم مِن نَفسِكَ، و لا تَقُلْ ما لا تَعلَمُ و إن قَلّ ما تَعلَمُ، و لا تَقُلْ ما لا تُحِبُّ أن یُقالَ لَكَ. و اعلَمْ أنَّ الإعجابَ ضِدُّ الصَّوابِ. و آفَةُ الألبابِ؛ فَاسْعَ فی کَدحِكَ، و لاتَکُنْ خازِنًا لِغَیرِكَ، و إذا أنتَ هُدیتَ لِقَصدِكَ فَکُنْ أخشَعَ ما تَکونُ لِرَبِّك."

«ای فرزند! پیوسته نفس خودت را میزان سنجش و ترازوی ارتباط بین خود و دیگران قرار ده؛ پس دوست بدار برای دیگران، آنچه را که برای خود می‌پسندی، و ناگوار بشمار برای غیر، هرچیزی را که برای خود ناگوار می‌شمری، و ظلم مکن، همچنان‌که دوست نداری مظلوم واقع شوی، و به دیگران نیکی روا دار، چنانچه دوست داری دیگران نیز به تو خوبی کنند، و زشت بشمار برای رفتار خود، آنچه را که از دیگران زشت و قبیح می‌شماری، و راضی باش از کردار دیگران، هرچیزی که راضی می‌شوی در حقّ آنان انجام دهی، و از آنچه نمی‌دانی و به خصوصیات و جوانبش آگاه نمی‌باشی، سخن مگو، گرچه اندوختهٔ علمی و دانش تو اندک باشد، و سخنی را که دوست نداری در حقّ تو گویند، نسبت به دیگران بر زبان میاور. و بدان که خود پسندی خلاف درایت و واقع نگری است و صاحبان خرد و تدبیر را به بیراهه و انحراف می‌کشاند.

پس پیوسته به فکر خویش باش و در کار خود سخت نگران، و به دیگران میندیش و در کار و امور آنان دخالت نکن و خود را به آنان مشغول مدار که در آن صورت به صندوق اسرار و عیوب مردم تبدیل گشته‌ای، بدون اینکه نفع و مصلحتی برای تو داشته باشد.

پس در این هنگام که خداوند راه و مسیر آرزو و مقصدت را به تو نمایان نمود، باید که در برابر او به کمال خضوع و نهایت خشوع قیام کنی، و توفیق این نعمت عظما را از او بدانی.»

غنی‌ترین و کارگشاترین آموزه در مسائل اخلاقی

گرچه در این عبارات، موارد قابل تأمّل و نکته‌های قابل تدقیق بسیار است، ولی به دو نکتهٔ اساسی برمی‌خوریم که سایر اندرزها در مجموعهٔ آن دو قرار می‌گیرند.

نکتهٔ اوّل: آنچه بر خود می‌پسندی بر دیگران بپسند، و آنچه ناروا می‌داری بر دیگران ناروا بدار.

شاید بتوان گفت: این آموزه، غنی‌ترین و کارگشاترین و شامل‌ترین آموزه‌ای است که می‌توان آن را در مسائل اخلاقی و حقوق اجتماعی و روابط شخصی در زندگی بشر، به شمار آورد.

التزام به این نکته در دو جنبهٔ نفی و اثبات، انسان را از بسیاری از آفت‌ها و ناهنجاری‌ها و موانع رشد و بروز یأس و ناامیدی در روند تکاملی خویش، مصون می‌دارد؛ و بستر حرکت انسان را در عرصهٔ روابط با دیگران، هموار می‌سازد و تعامل منطقی و اخلاقی بین افراد مجتمع و محیط خانواده و اشتغال را فراهم می‌کند؛ و مدینهٔ فاضله‌ای را که از دیر باز فلاسفه و حکمای نامدار، طرح و نویدش را به نسل‌های آینده ابراز می‌کردند، به وجود می‌آورد، و در یک عبارت: پایه و اساس حکومت عدل الهی که فقط به دست توانای حجّت پروردگار، حضرت ولی‌عصر أرواحنا فداه ساخته و پرداخته خواهد شد، بر این اصل و قانون شکل خواهد گرفت.

امروزه تمامی افراد بشر و اجتماعات گوناگون دریافته‌اند که ریشهٔ تمامی این آفات و خود محوری‌ها و سرکشی‌ها و زورگوئی‌ها و ظلم و اجحاف‌ها و ریا و تملّق‌ها و خدعه و نیرنگ‌ها در میان حکومت‌ها و مردم، عدم رعایت این اصل مهمّ و حیاتی است.

تا وقتی که ما خارج از حیطهٔ قدرت و محدودهٔ حکمرانی و فرمانروایی قرار داریم، کیفیّت و توقّع و خواست و گفتارمان به گونه‌ای‌است که همهٔ عقول و انصاف‌ها و وجدان‌ها را به سمت خویش جلب و جذب می‌کنیم. در باب رعایت عدل و امحاء ظلم و رسیدگی به حقوق مردم، و ابراز صدق و حسن نیّت و عدم کتمان حقایق و کمک به محرومین، چنان داد سخن می‌دهیم که گوش فلک از نواها و نعره‌های ما تاب و توان ندارد.

ولی‌همین‌که خود در این محدوده واقع شدیم و از موقفِ نظاره‌گر، به موطن و مأوای دائرهٔ حکمرانی و فرماندهی، مسکن گزیدیم؛ و خود، بخشی از این مجموعهٔ آمریّت گشتیم، تمامی آن سخنان و افکار و رفتارها را به یک‌باره فراموش نموده، با انواع حیل و لطائف مکر و فریب، و تفسیر عبارات و کلمات و توجیه و تأویل رفتارها و گزینش روایات و مدارک، یک‌صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داده، دقیقاً در همان نقطه و جایگاهی قرار می‌گیریم که خود، پیش از این به بطلان و ظلم و بیداد آن فریاد

برمی‌آوردیم و همه را به مقابله و مبارزه دعوت می‌نمودیم، و از آن اظهار برائت و انزجار می‌کردیم؛ و این روش، برای تمامی افراد در همهٔ اصناف و سنین، ساری و جاری است.

توجّه به خویش و عدم دخالت در امور دیگران

و امّا نکتهٔ دوّم که از نقطهٔ نظر اهمیّت، دست کمی از نکتهٔ اول ندارد، توجّه به خود و عدم دخالت در امور دیگران است.

شاید این شبهه پیش آید: پس اینکه می‌گویند: کسی که از احوال افراد دور و بَرِ خود بی‌خبر و بی‌اطّلاع باشد و از کنار ناملایمات و گرفتاری‌های آنان بی‌توجّه و بی‌اعتنا بگذرد، مسلمان نیست و به او انسان نمی‌توان گفت، چه معنا و مفهومی دارد و در قبال این نکته، چه جایگاهی خواهد داشت؟

آنچه که در این نکته مورد توجّه و تنبیه امام علیه السّلام است، این است که در اموری که ارتباط با انسان پیدا نمی‌کند و علم و جهل آن، مدخلیّتی در تنظیم روابط فی‌مابین افراد ندارد؛ و چه بسا موجب سوء ظنّ اشخاص نسبت به یکدیگر و پیامدهای ناروای آن خواهد شد، انسان نباید دخالت کند و از کم و کیف مسائل سر درآورد و از اسرار مردم که نمی‌خواهند دیگران مطّلع شوند، آگاه گردد.

و اما نسبت به مواردی که ممکن است اطّلاع بر آنها، مشقّتی را از آنان بزداید و گرفتاری را رفع نماید و گره‌ای از کار بستهٔ آنان باز کند، اشکالی ندارد، بلکه بسیار ممدوح و لازم و واجب است.

یکی از عادات بسیار ناپسند و قبیح این است که انسان از اسرار مردم با خبر شود تا روزی بتواند برای خواسته‌های نفسانی خود، از آنها بهره گیرد. کاری که معمولاً حکومت‌ها و دولت‌ها با مردم و ملّت خود انجام می‌دهند.

***

از جمله عادت‌های ناپسند ما گوش کردن به صحبت‌های دیگران است. مثلاً دو نفر با فاصله‌ای متعارف از انسان مشغول صحبت هستند، انسان توجّه می‌کند که آنها چه می‌گویند؛ و یا اینکه فردی با شخص دیگری تماس می‌گیرد، انسان می‌خواهد بفهمد که چه صحبت‌هایی بین آن‌دو ردّ و بدل می‌شود.

یکی دیگر از عادت‌های زشت، سر درآوردن از معاملات و موارد تعامل با افراد است. مثلاً یکی از دوستان خانه‌ای خریده و یا وسیله‌ای به‌دست آورده، سؤال می‌شود خانه را به چه قیمتی خریده است؟ و یا وسیله را از کجا به‌دست آورده است؟ و یا قرض منزلش را چگونه پرداخت کرده است؟ در حالی‌که اگر مسأله‌ای برای همین شخص پیش آید؛ مثلاً در معامله‌ای مقروض شده است و یا به واسطهٔ بیماری در بیمارستان بستری گشته است، از او سؤال نمی‌شود قرضت را چگونه می‌خواهی ادا کنی؟ و یا مخارج بیمارستان را از کجا تأمین می‌کنی؟ امّا همین‌که قرضش ادا شد و یا از بیمارستان مرخّص گردید، از او

سؤال می‌شود که مخارج را چگونه پرداخت کردی!

یکی از آثار مخرّب این عادت ناپسند، ایجاد تخیّل و توهّم ناصواب در نفس آدمی است که بدین وسیله، موجب خَلق و ذخیرهٔ امور جزئیّه و توهّمات در نفس است؛ و نفس انسان را که باید برای رشد و تعالی از جزئیّات بگذرد و به کلیّات بپیوندد، در مرتبهٔ جزئیّت محصور و محبوس می‌نماید. و این خطرناک‌ترین مانع برای سالک راه خداست و تقویت وحدت را در او از بین برده، در عوض به تشدید کثرت و استقرار آن کمک می‌کند.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به فرستادن توشه قبل از فرا رسیدن أجل و مرگ

"و اعلَمْ أنَّ أمامَكَ طَريقًا ذَا مَسافَةٍ بَعيدَةٍ و مَشَقَّةٍ شَديدَةٍ، و أنَّهُ لا غِنَى لَكَ فيهِ عَن حُسنِ الِارتِيادِ، و قَدْرِ بَلاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهرِ؛ فَلا تَحمِلَنَّ عَلَى ظَهرِكَ فَوقَ طاقَتِكَ، فَيَكونَ ثِقْلُ ذَلِكَ وَبالًا عَلَيكَ، و إذا وَجَدتَ مِن أهلِ الفاقَةِ مَن يَحمِلُ لَكَ زادَكَ إلَى يَومِ‌القِيامَةِ ـ فَيُوافيكَ بِهِ غَدًا حَيثُ تَحتاجُ إلَيهِ ـ فَاغْتَنِمهُ و حَمِّلهُ إيّاهُ، و أكثِرْ مِن تَزْويدِهِ و أنتَ قادِرٌ عَلَيهِ؛ فَلَعَلَّكَ تَطلُبُهُ فَلا تَجِدُهُ، و اغتَنِمْ مَنِ استَقرَضَكَ فى حالِ غِناكَ، لِيَجعَلَ قَضاءَهُ لَكَ فى يَومِ عُسرَتِك."

«و بدان که پیش روی تو راهی است بس دراز که ناهمواری‌های کمرشکن، آن را بسی سخت و مشکل ساخته‌اند، و چاره‌ای نداری که این مسیر را با روشی نیکو و انتخابی منطقی بپیمایی، و به مقدار توشه‌ای که برداشته‌ای، می‌توانی در این مسیر به حرکت ادامه دهی، در حالی‌که پشت و شانه‌ات برای این بار آمادگی داشته، از حمل آن به مشقّت و ناتوانی نیفتد؛ پس هیچ‌گاه بیش از توان شانه و پشتت، باری را بر آن میفزا، تا مبادا باعث سستی در توانت گردد و تو را از حرکت باز دارد!

و اگر فردی از افراد مستمند و ذوالحاجة را یافتی که بتواند بار و توشهٔ تو را بردارد، و روز قیامت وقتی که شدیداً به آن نیاز داری به تو باز پس دهد، او را مغتنم شمار و بارت را به او بسپار، و بسیار او را از نعمت‌ها برخوردار کن، در حالی‌که می‌توانی انجام دهی؛ چه بسا در روزی که به او احتیاج داری، نتوانی او را بیابی. (کمک به مستمندان و قضای حاجت مؤمنان و رسیدگی به امور ذوی الحاجة، از جمله نعمت‌هایی است که انسان می‌تواند افراد را در روز قیامت به واسطهٔ این امور، به کمک و یاری خویش بطلبد.)

و مغتنم بشمار قرض دادن به حاجتمند را در وقتی که خداوند تو را غنی و بی‌نیاز قرار داده است، تا اینکه در روز بازپسین که سخت در مضیقه می‌باشی و شدیداً

به آن مال احتیاج خواهی داشت، به تو مسترد نماید و تو را از گرفتاری برهاند.»

گرچه هر عبارت و فقره از این کلمات را باید شرحی به وسعت و گسترش مضامین بی‌حدّ و حصرش نمود؛ ولی بنان علیل و قلّت مُزجاة حقیر، نیکوترین عذری است به نزد ارباب معرفت؛ لذا فقط به نکته‌ای که خصوصاً برای اهل علم می‌تواند نقش حیاتی داشته باشد، اشاره می‌کنم.

در این فقرات، امام علیه السّلام می‌فرمایند: پیش روی ما راهی است بس دشوار، و مسیری است به غایت بعید، و هرچه شانه و پشت ما از بار اضافی خالی‌تر باشد، حرکت و سرعت در طیّ این مسیر، رهوارتر و سهل‌تر است. پس زنهار بی‌جهت و بی‌تکلیف بر شانهٔ خویش باری نیفزائیم و توان خود را از بین نبریم، که خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾.[1]

و یا به فرمودهٔ معصوم علیه السّلام:

النّاسُ فی سَعَةٍ ما لم یَعلَموا.[2]

«مردم تا وقتی علم و یقین به تکلیفی پیدا ننموده‌اند، باکی بر آنان نیست و دلیلی بر انجام امور غیر معلومه نمی‌باشد.»

مرجعیّت عامّه و مقام اصدار فتوا ظرفیتی بسیار وسیع می‌خواهد

باید توجّه نمود که پذیرش مسئولیّت اَثقال مردم و متعهّد شدن تکالیف و احکام آنان، ظرفیّتی بسیار وسیع و قدرتی فراتر از اقتدار بشری می‌طلبد. نباید چنین تصوّر شود که در این ارتباط صرفاً ارائه حکم بر مبنای تشخیص و استنباط شخصی، تحقّق یافته است؛ بلکه اعلان عمومی بر رجوع مقلّدین به سوی خود، به معنای تضمین سعادت دارَین و فلاح ابدی مقلّد است. فلاحی که منتهایش وصول به مراتب تجرّد و توحید و حقّ المعرفة، در مرتبت عبودیّت مطلقه می‌باشد. حال باید توجّه نمود که فردی که خود به این رتبه نائل نشده است، چگونه می‌تواند و قادر خواهد

---

[1] سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۸٦.

[2] *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ٤۲٤، منقول از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم.

بود که موصِل و رسانندهٔ فرد مقلِّد خویش باشد؟! و به عبارت دیگر:

حال اگر در روز قیامت مقلّدین این فرد جلوی او را بگیرند، و به او بگویند که: ما که آمادگی برای حرکت و سیر الی الله را داشته‌ایم و اگر فتوا و حکم تو به کیفیّت و قسم دیگری بود، قطعاً آن را به جان و دل می‌پذیرفتیم و به سوی مقصد اعلی به حرکت درمی‌آمدیم و نقاط استعداد خود را به فعلیّت مبدّل می‌نمودیم، چرا تو ما را از وصول به این نعمت عُظما محروم ساختی؟ و با فتاوای ناهمگون و ناموزون که موجب ابتعاد ما از هدف و غایت حیات بود، ما را از این فعلیّت تامّه باز داشتی؟ چه جوابی می‌تواند داشته باشد؟ هیچ![1]

و لذا بزرگان از اهل معرفت و علماء بالله و عرفاء بالله، پیوسته از ابراز و اظهار مرتبهٔ مرجعیّت عامّه و مقام اصدار فتوا به شدّت و نهایت کلمه احتراز می‌نمودند؛ و جز برای خواصّ اصحاب و تلامذهٔ خود، چنین اجازه‌ای صادر نمی‌کردند و سایرین را نیز به شدّت بر حذر می‌داشتند.

داستان مرجعیّت مرحوم علاّمه، آیة الله العظمی و حجّت اکبر الهی، عارف کامل و سالک واصل، مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی که حضرت والد ـ أدام الله علینا من أنوار أنفاسه القدسیّة ـ در کتاب شریف توحید علمی و عینی مشروحاً بیان

[1] *هفت اورنگ* جامی، سبحة الأبرار، بخش ۵.

کرده‌اند، خود مبیِّن و موضّح این مقصود است؛[1] و بر ماست که حتماً و تحقیقاً به کلمه کلمهٔ این داستان عبرت انگیز، جامهٔ عمل بپوشانیم.

تربیت نفوس و دستگیری افراد فقط توسط افراد راه رفته و راه یافته ممکن است

و نیز مضافاً بر این نکته مذکور، مسألهٔ حسّاس‌تر و با اهمیّت‌تر و بسیار بسیار خطرناک‌تر از تصدّی مقام افتا، مسألهٔ پذیرش مسئولیّت تربیت و تزکیه و دستگیری افراد به عنوان استاد و مربّی خبیر و بصیر و سالک راه رفته و راه یافته است، که متأسّفانه در این زمانه به خصوص، از زیر هر بتّه‌ای، چون خار، و از دل هر سنگ و کلوخی، چون قارچ سر به‌درآورده و به دنبال صید قلوب ساده‌دلان و خام اندیشان و بینوایان، در تکاپو و جست و خیزند و آنها را به سمت و سوی خویش فرا می‌خوانند؛ و خود را اعلم و اعلیٰ و اعظم، و بقیّه را منحرف و مکّار و حیله‌گر می‌نمایانند. و از عدم اطّلاع و جهالت مردم، جهت رونق بازار و دنیای خویش سوء استفاده می‌کنند. این دسته از افراد، قطعاً از مصادیق بارز و مقصود بالشّخص کلام امام علیه السّلام می‌باشند.

"و اعلَم أنّ أمامَك عَقَبَةً كَئودًا، المُخِفُّ فيها أحسَنُ حالًا مِنَ المُثقِلِ، و المُبطِئُ عَلَيهَا أقبَحُ حالًا مِنَ المُسرِعِ، و أنَّ مَهبِطَك بِها لا مَحالَةَ إمَّا عَلَى جَنَّةٍ أوْ عَلَى نارٍ؛ فَارْتَدْ لِنَفسِك قَبلَ نُزولِك، و وَطِّئِ المنزِلَ قَبلَ حُلولِك؛ فَلَيسَ بَعد المَوتِ مُستَعتَبٌ و لا إلَى الدُّنيا مُنصَرَفٌ."

«و بدان که در پیش روی تو، درّه و پرتگاهی است مهیب و مهلک. کسی که در این عقبه و درّه سبک‌بار و سبک‌بال باشد، حال و وضعیّتش بهتر است از کسی که حمل کننده بار سنگینی است، و کسی که به کندی این عقبه را طی نماید، حالش قبیح‌تر از کسی است که به سرعت از آن بگذرد. و منزلگاه تو پس از آن درّه و پرتگاه، یا به سوی بهشت است، و یا به سوی جهنّم و نار؛ پس راهنما و دلیل راهی پیش از فرود آمدن برای خود مهیّا ساز، و جایگاهت را قبل از نزول آماده نما؛ زیرا پس از

[1] *توحید علمی و عینی*، ص ۲۳.

مرگ، دیگر چیزی که رفع ملامت کند نیست، و بازگشتی به دنیا نخواهد بود.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به واسطه قرار ندادن بین خود و خدا

"و اعلَمْ أنَّ الَّذی بِیَدِهِ خَزائِنُ السّماواتِ و الأرضِ، قَد أَذِنَ لَکَ فی الدُّعاءِ، و تَکَفَّلَ لَکَ بِالإِجابَةِ، و أمَرَکَ أن تَسأَلَهُ لِیُعطِیَکَ، و تَسترَحِمَهُ لِیَرحَمَکَ، و لَم یَجعَلْ بَینَکَ و بَینَهُ مَن یَحجُبُهُ عَنکَ، و لَمْ یُلجِئکَ إلَی مَن یَشفَعُ لَکَ إلَیهِ، و لَمْ یَمنَعکَ إن أَسَأْتَ مِن التّوبَةِ، و لَمْ یُعاجِلکَ بِالنِّقمَةِ [و لَمْ یُعَیِّرکَ بِالإنابَةِ] و لَمْ یَفضَحکَ حَیثُ الفَضیحَةُ بِکَ أولَی، و لَمْ یُشَدِّدْ عَلَیکَ فی قَبولِ الإنابَةِ، و لَمْ یُناقِشْکَ بِالجَریمَةِ، و لَم یُوئِسکَ مِنَ الرَّحمَةِ، بَل جَعَلَ نُزوعَکَ عَنِ الذَّنبِ حَسنَةً، و حَسَبَ سَیِّئَتَکَ واحِدَةً، و حَسَبَ حَسَنَتَکَ عَشرًا، و فَتَحَ لَکَ بابَ المَتابِ و بابَ الإستِعتابِ.

فَإذا نادَیتَهُ سَمِعَ [نِداءَکَ]، و إذَا ناجَیتَهُ عَلِمَ نَجواکَ، فَأَفضَیتَ إلَیهِ بِحاجَتِکَ، و أبثَثتَهُ ذاتَ نَفسِکَ، و شَکَوتَ إلَیهِ هُمومَکَ، و استَکشَفتَهُ کُروبَکَ، و استَعَنتَهُ عَلَی أُمورِکَ، و سَألتَهُ مِن خَزائِنِ رَحمَتِهِ ما لا یَقدِرُ عَلَی إعطائِهِ غَیرُهُ، مِن زِیادَةِ الأَعمارِ، و صِحَّةِ الأبدانِ، و سَعَةِ الأرزاقِ. ثُمّ جَعَلَ فی یَدَیکَ مَفاتیحَ خَزائِنِهِ بِما أذِنَ لَکَ [فیهِ] مِن مَسألَتِهِ؛ فَمَتَی شِئتَ استَفتَحتَ بِالدُّعاءِ أبوابَ نِعمَتِهِ، و استَمطَرتَ شَآبیبَ رَحمَتِهِ؛ فَلایُقَنِّطَنَّکَ إبطاءُ إجابَتِهِ، فَإنَّ العَطیَّةَ عَلَی قَدرِ النِّیَّةِ؛ و رُبَّما أُخِّرَتْ عَنکَ الإجابَةُ، لِیَکونَ ذَلِکَ أعظَمَ لِأَجرِ السّائِلِ، و أجزَلَ لِعَطاءِ الآمِلِ؛ و رُبَّما سَألتَ الشَّیءَ فَلا تُؤتاهُ، و أُوتیتَ خَیرًا مِنهُ ـعاجِلًا أوْ آجِلًاـ أوْ صُرِفَ عَنکَ لِما هُو خَیرٌ لَکَ؛ فَلَرُبَّ أمرٍ قَد طَلَبتَهُ فیهِ هَلاکُ دینِکَ لَو أُوتیتَهُ. فَلْتَکُنْ مَسألَتُکَ فیما یَبقَیٰ لَکَ جَمالُهُ، و یُنفَی عَنکَ وَبالُهُ، و المالُ [لا] یَبقَی لَکَ و لا تَبقَی لَه."

«و بدان کسی که خزائن آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده است که از او در همهٔ امورت درخواست کنی، و خود عهده‌دار اجابت شده است. و به تو دستور داده که از او بخواهی تا به تو عنایت کند، و از او طلب رحمت و عطوفت کنی تا تو را مورد ترحّم و عطوفت خود بگرداند، و کسی را بین تو و خودش واسطه و حاجب و دربان قرار نداده، تا او هر طور که سلیقه‌اش اقتضا کرد، با تو رفتار نماید. (بعضی از اوقات تو را به حضور پروردگار ببرد و برخی از اوقات سر باز زند)، و تو را به کسی که از تو نزد خدا شفاعت کند، احاله نفرمود، و تو را از توبه و رجوع به او، پس از انجام معصیت و امر خلاف مانع نگردید، و در عقاب و جزای تو تعجیل نفرمود، و تو را نزد افراد مفتضح نکرد در جائی‌که سزاوار فضیحت بودی، و در انابه و ابتهال و زاری به درگاه خود، زیاد سخت نگرفت، و جریمه کار خلاف را برای تو نپسندید، و از رحمت خویش تو را مأیوس نساخت.

در عوض، کناره‌گیری از گناهت را ثواب قرار داد، و گناهت را یک شمرد و ثواب تو را دَه قرار داد، و باب توبه را بر تو گشود، و طریق به‌دست آوردن از دست رفته را بازگذارد.

پس هرگاه او را صدا بزنی ندایت را خواهد شنید، و هنگامی که با او نجوا و راز و نیاز کنی، به آن آگاه خواهد گردید؛ پس بدین جهت است که تو نیازت را به سمت او سوق داده‌ای، و با تمام شراشر وجودت رخت به آنجا کشیده‌ای، و از نگرانی‌ها به سوی او گلایه نموده‌ای، و برای رفع گرفتاری‌هایت به درگاه او روی آورده‌ای، و از او بر انجام امورت استعانت جسته‌ای، و از خزائن رحمت او درخواست کرده‌ای اموری را که هیچ ذاتی قادر به اعطای آن نمی‌باشد؛ از زیادتی در عمر، و سلامتی در جسم، و وسعت در روزی و رزق. سپس خدای متعال کلیدهای خزائنش را در دست تو قرار داد؛ زیرا به تو اجازه فرمود که از او طلب و درخواست نمایی و حاجتت را به او عرضه نمایی.

پس هر وقت بخواهی می‌توانی به واسطهٔ دعا، درهای نعمت الهی را به روی خود بگشایی، و باران رحمت او را به سوی خود نازل گردانی؛ پس زنهار که از تأخیر اجابت دعا، مأیوس نگردی؛ زیرا بخشش و عطا، به مقدار نیّت شخص بستگی دارد. (اگر نیّت و مقصودت عالی باشد، خداوند هم عطایش را بزرگ و بلند قرار خواهد داد) و چه بسا اجابت دعا، به تأخیر می‌افتد، تا اینکه اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر باشد و بخشش برای آرزومند، موفورتر گردد.

و چه بسا که درخواستی را از خداوند مسألت می‌نمایی؛ ولی به تو داده نمی‌شود، ولیکن در مقابل، بهتر از او را در آینده‌ای نزدیک یا دور، نصیبت می‌گرداند. یا اینکه اصلاً آن درخواست را نمی‌پذیرد، به جهت اینکه مصلحت اهمّ، برای تو غیر از این را اقتضاء می‌کند؛ چه بسا که مطلوب تو موجب هلاکتت گردد و دین و ایمان تو را نابود سازد. پس باید درخواست و حاجتت در اموری باشد که زیبایی و نفع آن برای تو باقی بماند، و دردسر و گرفتاری برایت پیش نیاورد؛ پس مال و متاع دنیا برای تو باقی نمی‌ماند، و تو برای او باقی نخواهی ماند.»[1]

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در توجّه به آخرت و مرگ

"و اعلَمْ أنّك إنّما خُلِقتَ لِلآخِرَةِ لا لِلدُّنيا، و لِلفَناءِ لا لِلبَقاءِ، و لِلمَوتِ لا لِلحَياةِ، و أنّك فی مَنزِلِ قُلعَةٍ، و دارِ بُلغَةٍ، و طَريقٍ إلَى الْآخِرَةِ، و أنّك طَريدُ المَوتِ الّذی لا يَنجو مِنهُ هارِبُهُ، و لا يَفوتُهُ طالِبُهُ، و لابُدَّ أنّهُ مُدرِكُهُ؛ فَكُنْ مِنهُ عَلَى حَذَرٍ أن يُدرِكَكَ و أنتَ عَلَى حالٍ سَيِّئَةٍ، قَد كنتَ تُحَدِّثُ نَفسَكَ مِنها بِالتّوبَةِ، فَيَحولَ بَينَكَ و بَينَ ذٰلِكَ فَإذا أنتَ قَد أهلَكتَ نَفسَك."

«و بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، و برای نابودی و فنا

---

[1] مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ در کتاب *أنوار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۳ فصل مشبعی دربارهٔ دعاء و کیفیّت و استجابت آن، و علل عدم اجابت ذکر کرده‌اند؛ لذا از توضیح مطلب در اینجا خودداری می‌شود.

خلق شده‌ای نه برای ماندن و زندگی جاوید، و برای مرگ به این دنیا آمده‌ای نه برای حیات دنیوی، و تو در منزل و جایگاهی ناپایدار واقع گشتی، و خانه‌ای که پس از آن امید به مکانی دیگر نیست، و در مسیر به سوی سرای آخرت حرکت می‌نمایی، و تو خود را از مرگ دور ساختی، در حالی‌که هیچ راه نجاتی برای این دوری وجود ندارد، و کسی که آن را طلب نماید، از او فوت نخواهد شد و حتماً به او خواهد رسید.

پس به هوش باش! که مرگ تو را در نیابد در حالی‌که حال و وضع مناسبی برای رفتن نداری؛ و پیوسته با خود حدیث نفس می‌کردی که به سوی خدا بازگردی و از رفتار ناشایست خود توبه نمایی، پس به ناگاه مرگ به سراغ تو آمد و توفیق توبه را از تو بازستاند و بدون توبه و انابهٔ به درگاه خدا، رخت به سرای آخرت درکشیدی، که در این وقت، دیگر توبه اثری ندارد و هلاکت و بوار را بر خود ثبت و مُهر خواهی ساخت.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در کثرت ذکر موت

"یا بُنَیَّ! أکثِرْ مِن ذِکرِ المَوتِ، و ذِکرِ ما تَهجُمُ عَلَیهِ، و تُفضی بَعدَ المَوتِ إلَیهِ، حتّی یَأتِیَکَ و قَد أخَذتَ مِنهُ حِذرَکَ، و شَدَدتَ لَهُ أزرَکَ، و لا یَأتِیَکَ بَغتَةً فَیَبهَرَکَ.

و إیَّاکَ أن تَغتَرَّ بِما تَرَی مِن إخلادِ أهلِ الدُّنیا إلَیها، و تَکالُبِهِم عَلَیها! فَقَد نَبَّأَ اللهُ عَنها، و نَعَتْ لَکَ نَفسَها [و نَعَتْ هِیَ لَکَ عَن نَفسِها] و تَکَشَّفَتْ لَکَ عَن مَساوِیها؛ فَإنَّما أهلُها کِلابٌ عاوِیَةٌ، و سِباعٌ ضَارِیَةٌ، یَهِرُّ بَعْضُهٰا بَعضًا، و یَأْکُلُ عَزیزُها ذَلیلَها، و یَقهَرُ کَبیرُها صَغیرَها، نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ، و أُخرَی مُهمَلَةٌ، قَد أضَلَّت عُقولَها، و رَکِبَت مَجهولَها، سُروحُ عاهَةٍ بِوادٍ وَعثٍ، لَیسَ لَها رَاعٍ یُقیمُها، و لا مُسیمٌ یُسیمُها، سَلَکَت بِهِمُ الدُّنیا طَریقَ العَمَی، و أخَذَت بِأبصارِهِم عَن مَنارِ الهُدَی، فَتاهوا فی حَیرَتِها، و غَرِقوا فی نِعمَتِها، و اتَّخَذوها رَبًّا، فَلَعِبَت بِهِم و لَعِبوا بِها، و نَسوا ما وَراءَها.

رُوَیدًا یُسفِرُ الظَّلامُ، کَأن قَد وَرَدَتِ الأظعانُ، یوشِکُ مَن أسرَعَ أن یَلحَقَ!"

«ای فرزندم! مرگ را زیاد به خاطر آور، و به یاد آور حوادثی را که پس از مرگ به سوی آنها شتاب می‌گیری، و به سمت آنها رهسپار خواهی شد، تا اینکه به واسطهٔ این یادآوری و مراقبت بر آن، آمادهٔ این واقعه گردی، و برای خود استعداد و قابلیّتِ برخورد با آن را به‌دست آورده باشی، و توان وقایع و جریانات پس از آن را کسب نموده باشی. و این‌طور نباشد که بی‌خبر و غافل از مرگ، روزگار را بگذرانی و یک مرتبه به سراغ تو آید، و در غفلت و حیرت تو را دریابد و بر تو چیره گردد، در حالی‌که هنوز استعداد و آمادگی انتقال از این سرا به سرای آخرت را به‌دست نیاورده باشی.

کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام در توصیف دنیا و اهل آن

و زنهار از اینکه به آنچه مردم دنیا بدان دل خوش کرده‌اند، فریفته شوی! (و به سرنوشت بی‌خبری و غفلت آنها، تو نیز دچار گردی! و تصوّر زندگی بی‌پایان و حیات ابدی در این دنیا تو را نیز به غفلت و سرگردانی و انحراف بکشاند.) و از هجوم مردم دنیا بر متاع دنیوی و خواست‌های شهوانی و تکالب بر آن، عبرت بگیر و به راه و مسیر آنان قدم مگذار!

چرا که خداوند دنیا و زخارف آن را برای تو تعریف و تشریح نموده، و خود دنیا نیز به وضوح، حقیقت و واقعیّتش را به تو نمایاند (و از آنچه در این دنیا می‌گذرد و مردم بدان مشغول می‌باشند و روزگار خود را بسر می‌برند، کاملاً مطّلع نمود) و امور ناپسند و ناگوار و قبیح متداول و متعارفِ در این دنیا را بر ملا ساخت.

پس بدان که اهل دنیا همانند سگ‌های پارس‌کننده می‌باشند که به یکدیگر هجوم می‌آورند، و مانند درندگان آسیب رساننده می‌مانند که به یکدیگر ضربه وارد می‌کنند و یکدیگر را می‌رانند، و قوی‌ترِ آنان، ضعیف‌تر را می‌درد و می‌خورد، و بزرگ‌تر بر کوچک‌تر رحم نمی‌آورد.

مردم دنیا چارپایانی را می‌مانند که گروهی را به آخور بسته، و گروهی به چرا مشغولند، عقل‌های آنان به تباهی کشیده است (تشخیص خوب و بد، مصلحت و مفسده از آنان سلب شده است.) و امور خود را بر اساس توهّمات و تخیّلات

و جهالت استوار نموده‌اند. مردم دنیا بر مراکب آفت در وادی رملی که گذر از آن طاقت فرساست، در حرکتند. کسی را برای این قافله و احشام، دلیل و راهنما نیست، و زمامداری که آن را به چراگاه بَرَد در میان نمی‌باشد.

دنیا ایشان را در مسیر ظلمت و تاریکی و راه ناپیدا به حرکت درآورده است، و چشم‌های آنان را از فیض روشنائی و تابش چراغ هدایت محروم ساخته است، پس سرگشته و حیران در این بیابان، راه خود را به بیراهه کشاندند و در وادی ظلمت به ضلالت افتادند، و در نعمت‌های زودگذر دنیا غرق گشتند، و آنها را معبود خویش قرار دادند (ریاست‌ها و تجمیع ثروت‌و دنباله‌روی شهوات و زیاده‌طلبی‌ها...)، پس دنیا آنان را به بازی گرفت و آنها با دنیا به بازی پرداختند، و فراموش کردند که پس از دنیا و زندگی در این سرا، چه در انتظار آنان می‌باشد.

امّا دیری نمی‌پاید که پرده‌های جهل و تاریکی (به واسطهٔ مرگ) به کنار می‌رود و همانند هودجی که صاحبش را به منزل می‌رساند، مردم به منزلگاه خویش وارد می‌شوند و از جایگاه خود مطّلع می‌گردند، چونان فرد شتابانی که امید رسیدن به منزل و مأوای خویش دارد.»

جایگاه حقیقی روح و بدن و جسم و جان آدمی

در این فقرات، أمیرالمؤمنین علیه السّلام جایگاه حقیقی روح و بدن و جسم و جان آدمی را تبیین می‌کنند، و موقعیّت هر کدام از این دو را در خلقت و حیات دنیوی روشن می‌سازند.

مردم عوام از آنجا که عقل و درایت خود را در تشخیص صلاح و فساد به کار نینداخته‌اند و ادراک و بصیرت خویش را در تمتّعات دنیوی و گذران عمر قرار داده‌اند، طبعاً از هر آنچه آنها را به استفاده از لذّات و شهوات و جاذبه‌های نفسانی تشویق و ترغیب می‌کند و به سمت و سوی آنها به حرکت درمی‌آورد استقبال می‌نمایند، و همّ و غمّ خود را مصروف وصول به این هدف و غایت می‌کنند؛ و قهراً از وسائط و وسائل ربط روح و جان آدمی به عوالم غیب خبری ندارند، و اگر هم کم و بیش مطّلع

شوند، استقبالی نخواهند کرد. و پیوسته به اهمال و مسامحه و بی‌اعتنایی با آنها برخورد می‌کنند و خود را از درگیری و تماس با آن وسائط دور نگه می‌دارند، و در مجالس و محافل خویش، پیوسته به سخنان و امور دنیوی اشتغال می‌ورزند و اگر فردی بخواهد از این مجموعه قدری فاصله گیرد و جریان مجلس را به سمت مسائل معنوی و امور اخروی بکشاند، با عدم توجّه و چه بسا اعتراض آنان مواجه می‌گردد.

و امّا بالعکس، اهل درایت و کیاست، جایگاه روح و روان خود را درست ارزیابی نموده‌اند و نزول در این دنیا را به عنوان گذرا و پلی به سوی سرای جاوید می‌پندارند. و موطن دنیا را منزلگاه خویش قرار نداده‌اند، بلکه از آن، جهت استعداد وفود به آخرت بهره برده‌اند.

اینان نسبت به اموری که روح و نفس آنان را به سوی عوالم غیب و تجرّد و غفران سوق دهد، نهایت سعی و حسّاسیت را اعمال می‌کنند؛ و از هر فرصتی برای ره توشه‌سرای آخرت استفاده می‌کنند، و به هر وسیله و واسطه‌ای که احتمال مساعدت و همراهی آنان را در این راستا بدهند، متشبّث می‌شوند و هیچ موقعیّت و فرصتی را از دست نمی‌دهند.

در مجالس، سخنان و کلمات آنان، رنگ و بوی عوالم دیگر را می‌دهد و انسان را در نفحات و روائح قدسیّهٔ غیب، مست و مسرور می‌سازد. از گفتگو در مسائل دنیا روی‌گردان و نسبت به تحوّلات و حوادث روزمرّه، بی‌اعتنا می‌باشند. دنیا را در هر مرتبه و جایگاهی که باشد، مطرود و منکوب می‌نمایند و هیچ قالب و مظهری را گرچه صبغه و نقاب دینی داشته باشد، برنمی‌تابند. مکر شیّادان و حیلهٔ شیاطین و وسوسهٔ مردم کوته‌بین و شعارها و اقبال‌ها، آنان را از مسیر حق و مبانی متقن، منحرف نمی‌سازد؛ و به آنچه دیگران از هر صنف و گروهی برای به‌دست آوردنش جان می‌سپارند، به سُخریّه و استهزاء می‌نگرند.

آری، اینانند رندان عالم سوز و زیرکان جان افروز که به فرمایش سیّد کائنات

و عصارهٔ ممکنات، رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم:

کَم مِن صائمٍ لَیس لَه مِن صیامِه إلّا الجوعُ و الظَمأُ، و کَم مِن قائِمٍ لیسَ لَه مِن قِیامِه إلّا السَّهَرُ و العَناءُ؛ حَبَّذا نَومُ الأکیاسِ و إفطارُهُم![1]

«چه بسیارند روزه دارانی که بهره‌ای از روزهٔ خود جز گرسنگی و تشنگی نخواهند برد، و چه بسیارند شب زنده‌دارانی که نصیبی از بیداری شب جز خستگی چشم و جسم نمی‌برند؛ خوشا به حال زیرکان و رندان و صاحبان عقل و درایت که مسیر زندگی خود را به نیکی دریافته‌اند، و صواب را از خطا و مصلحت را از مفسده و حقیقت را از مجاز باز شناخته‌اند! اینان در خواب و خوراک از سایرین که به شب‌زنده‌داری و روزه، روزگار می‌سپارند، پیشی گرفته‌اند و به مقصد و مقصود نزدیک‌تر گشته‌اند.»

در این فقرات أمیرمؤمنان علیه السّلام ما را به رویکرد خویش در این دنیا و مقصود از وفود ما در این دار عاریت، تنبّه می‌دهند؛ و هشدار می‌دهند که مبادا جای حقّ و باطل، و حقیقت و اعتبار، و اصل و فرع را عوض کنیم، و التفات خود را به جای منعطف نمودن به یکی، به دیگری برگردانیم! که حاصل عمر به تباهی، و نتیجه از وجود، جز بوار و بدبختی و خسارت چیزی نخواهد بود.

توصیه‌های أمیرالمؤمنین علیه السّلام به کوتاه نمودن آمال و آرزوها

"و اعلَم [یا بُنَیَّ!] أنّ مَن کانَت مَطِیَّتُهُ اللّیلَ و النّهارَ، فَإنّهُ یُسارُ بِهِ و إن کانَ واقِفًا، و یَقطَعُ المَسافَةَ و إن کانَ مُقیمًا وادِعًا.

و اعلَمْ یَقینًا أنَّکَ لَن تَبلُغَ أمَلَکَ، و لَن تَعدُوَ أجَلَکَ، و أنَّکَ فی سَبیلِ مَن کانَ قَبلَکَ؛ فَخَفِّضْ فی الطَّلَبِ، و أجمِلْ فی المُکتَسَبِ، فَإنَّهُ

۱[قابل ذکر است که این حدیث شریف در *مسند احمد*، ج ۲، ص ٤٤١، با قدری اختلاف از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است؛ ولیکن در مجامع روائی شیعه در *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ۱۷۱، به نقل از أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است. (محقّق)]

رُبّ طَلَبٍ قَد جَرَّ إلَى حَرَبٍ؛ فَليسَ كُلُّ طالِبٍ بِمَرزوقٍ، و لا كُلُّ مُجمِلٍ بِمَحرومٍ. و أكرِمْ نَفسَك عَن كُلِّ دَنِيَّةٍ و إن ساقَتْكَ إلَى الرَّغائِبِ، فَإنَّك لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِك عِوَضًا. و لَا تَكُنْ عَبدَ غَيرِك و قَد جَعَلَكَ اللهُ حُرًّا. و ما خَيرُ خَيرٍ لا يُنالُ إلّا بِشَرٍّ، و يُسرٍ لا يُنالُ إلّا بِعُسرٍ.“

«و بدان ای فرزند! کسی که مرکبش گردش شب و روز است ـ چه بخواهد یا نخواهد ـ همراه با شب و روز، او نیز به جلو خواهد رفت، گرچه خود در حرکت نباشد، و مسافت حیات را طی خواهد نمود، گرچه خود در منزل و جایگاهش به استراحت پرداخته باشد.

و به یقین بدان که تو هیچ‌وقت به آرزوهایت نخواهی رسید، و از اجل خود فراتر نخواهی رفت، و تو بر همان راهی می‌روی که گذشتگان تو نیز در آن راه قرار گرفتند.

پس در طلب و خواست‌هایت یک‌دندگی و لجاجت را کنار بگذار، و در امور خود به اعتدال و نکویی رفتار نما؛ زیرا ممکن است برخی از خواست‌ها و آرزوهای نامعقول و دور از انتظار، موجب حرمان و از دست دادن فرصت‌ها و از بین رفتن اموال شوند؛ پس هر طلب کننده‌ای به خواست خود نخواهد رسید، و هر سر در گریبان رفته‌ای محروم نخواهد بود.

و نفس خود را گرامی بدار از دست یازیدن به هر کار پست و دور از شأن و شرافت انسانی، گرچه آن امر دَنی و پست، تو را به نعمت‌ها و غنائم قابل توجّه دنیوی برساند؛ زیرا تو هیچ‌گاه نخواهی توانست در قبال از دست دادن شرافت انسانی خود و زیر پا گذاشتن مناعت طبع و کرامت خویش، به متاعی که بتواند این نقصان و فقدان را جبران نماید، دسترسی پیدا کنی و عوض آن حیثیّت و آبروی از دست رفته را به چنگ آوری.

و هیچ‌گاه بندهٔ غیر خودت مباش، در حالی‌که خداوند تو را آزاد و حرّ آفرید؛ و این چنین نیست که هر مقصود پسندیده و مأمول ارزشمندی برای انسان باید حاصل شود به واسطهٔ مقدّمات زشت و ناپسند، و چنین مپندار که در همهٔ راحتی‌ها

و گشایش‌ها طعم تلخ سختی و مشقّت را باید چشید. (نسبت به امور و کارهای خود سخت مگیر، و برای رسیدن به خواست‌های خویش به هر کس و ناکسی روی نیاور، و بگذار که مسائل و قضایا به سهولت و آرامی پیش رود.)»

در این فقرات، أمیرمؤمنان علیه السّلام به نکاتی بس ارزشمند و قابل تأمّل اشاره دارند.

نکتهٔ اول: مقدار توان و قدرت اختیار انسان، در ایجاد آرزوها و خواست‌های خویش است؛ و مقدار توان و قدرت بشر، در تحقّق آمال خود.

شکّی نیست که با توجّه به صفات و ملکات و غرائزی که خداوند متعال در نهاد و کمون آدمی قرار داده است، آدمی در رسیدن به تمتّعات دنیوی و اشباع شدن، مرز و حدّ مشخّصی نمی‌شناسد؛ و در طلب لذّات و خوشی‌ها پیوسته با موانع خارجی و درونی خود در جنگ و ستیز است، و به یک مرحله و موقف اکتفا نمی‌کند.

برای سکونت و مصون ماندن از سرما و گرما و خطرات، طبعاً چاره‌ای جز بنای ساختمان و ایجاد سرپناه نمی‌بیند؛ و از این جهت عقلاً و عرفاً در تحقّق این خواستِ مشروع، باکی بر او نخواهد بود؛ ولی هنگام تحقّق این خواست، پا از حدّ خود فراتر می‌گذارد؛ و اگر قدرت و توان رسیدن به خواست و میل او باشد، هیچ مرزی برای توقّف این آرزوها نخواهد بود. می‌خواهد به مسکن دیگران تعدّی کند و هر سرپناهی را که در نظرش جالب و جاذب آمد، تصاحب نماید.

برای اقناع غرائز و ابقای نسل، خود را به تشکیل کانون خانواده و اختیار همسر محتاج می‌پندارد، امّا در ادامهٔ این مسیر، به هر زن زیبا روی و صاحب مکنتی، به چشم خریدار می‌نگرد؛ و زن نیز، به تصاحب هر مرد دلخواه خود در صفات مختلف می‌اندیشد؛ و اگر هزاران هزار برای او فراهم گردد، باز چشم طمع به سوی افق ناشناخته می‌دوزد، و بر احتمال وجود مورد برتر، در خیال و وهم آن بسر می‌برد.

و همین‌طور نسبت به تجمّع ثروت و برتری قدرت، و حسن اشتهار و معروفیّت

و ایجاد محبوبیّت، و حکومت و کشورگشائی و فتح بلاد و اقطار، مرزی نمی‌شناسد؛ چنانچه صفحات تاریخ بر تأیید این مسأله، گواهی صادق و شاهدی واثق خواهند بود.

بنابراین به حکم عقل و رعایت مصلحت، باید به همان میزانی نسبت به این امور اهتمام داشت که رسیدن به آن برای کمال و صلاح مفید خواهد بود و مانع رشد و ترقّی نگردد؛ و صرف وقت برای این منظور، مساوی با تباهی عمر و از دست دادن فرصت این حیات نشود.

گویند: روزی مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نسبت به احوال و امور یکی از شاگردانشان که از نجف به شهر و دیار خود بازگشته بود، از اطرافیان سؤال نمودند. آنها ابراز داشتند: بحمدالله وضع و حال او خوب شده، و افراد زیادی به دور او جمع شده‌اند و کار او در محل و منطقه خویش رونق گرفته است.

ایشان پس از شنیدن این مطلب، خیلی ابراز تأسّف کردند و فرمودند:

«حال خوبی نیست!»

اشتغال به دنیا نباید نفس را از توجّه به خداوند متعال باز دارد

اشتغال به امور دنیا، نباید در حدّی باشد که نفس را از توجّه به خدای متعال باز دارد؛ چنانچه در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ﴾.[1]

«ای رسول ما! به مردم بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و خویش شما و نیز اموالی که ذخیره نموده‌اید و معاملاتی که بیم شکست و نقص در آن می‌برید و منزل‌هایی که برای خویش برگزیده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او مهمّ‌تر و محبوب‌تر باشد؛ پس در انتظار بمانید تا خداوند تقدیر و قضای بر قهرش را بر شما فرود آورد.»

---

[1] سوره التّوبة (۹) صدر آیه ۲٤.

و بدین لحاظ پیوسته بزرگان می‌فرمودند: اکتساب در معیشت و تحصیل رزق باید بر اساس نیاز و ضرورت زندگی صورت پذیرد، نه بر اساس توهّمات و تخیّلات.

نباید در انتخاب شغل و حرفه، مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی مقصد و مقصود باشد

و امّا نکتهٔ دوّم: امام علیه السّلام می‌فرمایند: سعی و کوشش خود را در امری پسندیده و نیکو قرار ده؛ و به دنبال این مباش که کوشش و تلاشت به نتیجهٔ دلخواه خواهد رسید یا خیر. و به عبارت دیگر، وظیفه و تکلیف تو اشتغال به کار و کسب معیشت، از دریچه و دیدگاه توحیدی به اشیاء باشد، نه بر اساس منظر و مبانی دنیوی و تکثّرات نفسانی.

بر این اساس در انجام تکلیف اشتغال، در فکر آن مباش که سودی نصیبت گردد یا زیانی متوجّهات شود! زیرا روزی به دست خداست و او متکفّل امور بندگان است.

امروزه هدف و مقصد افراد در انتخاب رشته و حرفه، تحصیل درآمد افزون‌تر و پیشی‌گرفتن از یکدیگر در تکالب بر منافع و لذّات دنیوی است. جوانی که در طلب اکتساب علوم و حِرَف پا به عرصهٔ محیط علمی و تجربی می‌گذارد، دائماً در این دغدغه بسر می‌برد که به کدام رشته و مِهنه روی آورد، تا بتواند آینده‌ای مقبول‌تر و امیدوار کننده‌تر برای خود و خویشانش محقّق کند. او به نیاز جامعه و ضرورت‌های آن در عرصه‌های مختلف نمی‌نگرد و خود را در قبال احتیاجات افراد جامعه و ملّت خویش، مسئول نمی‌شمرد؛ و راحتی و کامروائی خویش را بر نیازهای مردم و ملّتش ترجیح می‌دهد؛ و اگر متمکّن باشد، برای گذران زندگی و تحصیل رفاه، مسئولیّت خویش را به دست فراموشی می‌سپرد و خانه و کاشانهٔ خود را رها نموده، راهی دیار غربت و ممالک کفر می‌گردد؛ و اندوخته و توان علمی و تجربی خود را به دُوَل کفر و الحاد و ملل بیگانه تقدیم می‌کند و نوکر حلقه به گوش اجانب و اغیار می‌شود، تا آنها هرچه می‌توانند از او در راستای اهداف اهریمنی خویش بهره ببرند؛ و در استیلای بر ملل مظلوم و ستمدیده و چیرگی بر منافع دنیوی، تا جائی‌که ممکن است او را بدوشند و رمق او را به اتمام رسانند، و نتیجه‌ای جز خسران دنیوی و اخروی برایش به جای نگذارند.

و بر همین قیاس، جوان محصّل و مستعدّی که جهت تحصیل معارف اسلامی و مبانی اهل بیت علیهم السّلام پا به عرصهٔ علم و فرهنگ می‌گذارد، باید تمام همّت و نیّت خود را خالص گرداند؛ و به اندازهٔ سر سوزنی از مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی و شهرت و آوازه و محبوبیّت‌های این دنیای دنیّ، در ذهن و ضمیر خود راه ندهد و نیّت صاف و صدق قلبی خویش را مشوّه و آلوده نسازد؛ و فقط در این اقدام حیاتی، رضا و تقرّب به معبود و معشوق را مدّ نظر آورد؛ و از آنچه بسیاری از مردم در راه کسب آن، تمامی ارزش‌ها و ودایع الهی را زیر پا می‌گذارند، دوری گزیند؛ از شهرت و سُمعه بر حذر باشد؛ و اطّلاع بر مبانی اهل بیت و مبانی اعتقادی را در جهت تربیت و تهذیب و اخلاص قلب و اصفاء ضمیر خود به کار بندد؛ و در مقام تبلیغ، فقط به رضای الهی توجّه کند، و از کثرت مردم و اقبال آنان غرّه نشود و به تشویق‌ها و تهدیدها توجه نکند؛ و از افراط و تفریط و غلبهٔ احساسات دوری گزیند و قلّت افراد در برهه‌ای، موجب یأس و اندوه او نشود.

و به طور کلی، هر فرد در هر موقعیّت باید رضای الهی را مدّ نظر قرار دهد.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به رعایت و حفظ اصالت نفس و شرافت آدمی

و نکتهٔ سوّم در این بیان امام علیه السّلام: رعایت اصالت نفس و ارزش و بهاء روح و شرافت روان آدمی، در قبال لذّات زودگذر و حطام دنیوی و منافع مستعجل است.

امام علیه السّلام در این فقره هشدار می‌دهد که مبادا رسیدن به حطام دنیا را گرچه در انظار عمومی ارزشمند می‌نماید، در مقابل از دست دادن روح عظمت و آزادگی و مرتبهٔ عُلیای خلافة اللهی که جز ذات اقدس حق، هیچ مرتبه‌ای برتر از او نخواهد بود، به‌دست آوری! و اکسیر سعادت خویش را به خرمهرهٔ بی‌ارزش و بها، معاوضه نمایی! و خسارت جاودان را به بهای رسیدن به پست‌ترین لذّت‌ها که لذّت اهل دنیا و غفلت است، به جان بخری و خود را از حیات جاودان محروم سازی! که در این صورت، خود را بنده و غلام زر خرید دیگران نموده‌ای، در حالی‌که خداوند تو را حرّ و آزاد آفرید و تو را بندهٔ خویش قلمداد نمود.

"و إيَّاكَ أن توجِفَ بِكَ مَطايا الطَّمَعِ! فَتورِدَكَ مَناهِلَ الهَلَكةِ.

و إنِ استَطَعتَ أنْ لايَكونَ بَينَكَ و بَينَ اللهِ ذو نِعمَةٍ فَافعَلْ، فَإنَّكَ مُدرِكٌ قِسمَكَ، و آخِذٌ سَهمَكَ؛ و إنّ اليسيرَ مِنَ اللهِ ـسُبحانَهُـ أعظَمُ و أكرَمُ مِنَ الكثيرِ مِن خَلقِهِ، و إن كانَ كُلٌّ مِنهُ."

«و زنهار از اینکه مرکب‌های حرص و آز تو را دریابند و بر عقل و درایت و ایمانت چیره و غالب گردند! و تو را به وادی مهلک ظلمات و آبشخوار سموم به هلاکت افکنند.

و اگر می‌توانی بین خود و خدای خویش واسطه‌ای از مردم دنیا قرار ندهی، حتماً به کار بند (بیش از میزان متعارف در رسیدن به منویّات و مقاصد دنیوی به مردم و صاحبان مناصب اتّکاء و پشت‌گرمی ننمائی و خدا را در رسیدن به امور دنیا فراموش نکنی)؛ زیرا تو به آنچه قسمتت کرده‌اند خواهی رسید، و نصیب و حصّه‌ات را به‌دست خواهی آورد؛ و عطائی اندک، ولی از جانب پروردگار، بسیار بسیار عظیم‌تر و بلند مرتبه‌تر و با کرامت‌تر است از عطائی کثیر که از خلق خدا به انسان می‌رسد، گرچه تمامی این عطایا از جانب خداوند است.»

"و تَلَافيكَ ما فَرَطَ مِن صَمْتِكَ أيسَرُ مِن إدراكِكَ ما فاتَ مِن مَنطِقِكَ، و حِفظُ ما فی الوِعاءِ بِشَدِّ الوِكاءِ، و حِفظُ ما فی يَدَيكَ أحَبُّ إلَيَّ مِن طَلَبِ ما فی يَدِ غَيرِكَ، و مَرارَةُ اليَأسِ خَيرٌ مِنَ الطَّلَبِ إلَى النّاسِ؛ و الحِرفَةُ مَعَ العِفَّةِ خَيرٌ مِنَ الغِنَى مَعَ الفُجورِ، و المَرءُ أحفَظُ لِسِرِّهِ؛ و رُبَّ ساعٍ فيما يَضُرُّه."

«و کوتاهی در سخن گفتن و التزام به سکوت را می‌توانی تدارک نمایی و با تکلّم، تدارک و جبران تقصیرت را بنمایی، ولی تدارک و برگرداندن آنچه از دهانت خارج شد، دیگر مقدور و آسان نخواهد بود. (گویند: سخن کز دهان خارج شود، به مانند

سهم و تیری ماند که از کمان پرتاب گردد و دیگر قادر به برگرداندن آن نمی‌باشیم.) و حفظ و نگهداری آبی که در مشک است با بستن دهانهٔ آن حاصل می‌شود.

و قناعت ورزیدن تو به آنچه در دست می‌باشد، نزد من پسندیده‌تر و خوشایندتر است از چشم داشتن به آنچه در نزد دیگران است؛ و تلخی یأس و ناامیدی از رسیدن به برخی از خواست‌ها و آرزوها، بهتر است از روی آوردن به سوی مردم و تقاضا نمودن از ایشان و کمک خواستن از آنها برای مشتهیّات نفسانی؛ و گذران معیشت با اندکی سختی و کوشش، امّا همراه با عفّت و پاکدامنی، بهتر است از ثروت و غنائی که با فسق و فجور توأم گردد.

و هر شخصی نسبت به حفظ و حراست از راز و سرّش از دیگران، أولیٰ و أرجح است؛ و چه بسا افرادی هستند که در مسیری تلاش می‌کنند که آن مسیر موجب ضرر و تباهی آنان خواهد گشت.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به حفظ زبان و سکوت

از جمله نکاتی که امام علیه السّلام در این فقرات به آن اشاره دارند: مسألهٔ سکوت و حفظ زبان از تکلّم بیجاست. به تحقیق می‌توان گفت: در متون دینی در همهٔ ادیان، به کمتر موردی مانند سکوت و عدم تکلّم تأکید شده است.

لقمان حکیم به فرزندش می‌فرمود:

«ای فرزند! اگر گمان می‌بری که سخن گفتن حُکم نقره را دارد، ولی بدان که سکوت و خاموشی، از طلاست.»[1]

از معصومین علیهم السّلام وارد است:

«انسان حاکم بر گفتار و کلام خویش است، مادامی که از دهان او خارج نشده است؛ ولی پس از سخن گفتن، او محکوم سخن می‌گردد؛ و سخنی که از او سر زده، حاکم بر او می‌شود و او را با خود به هرجا که می‌خواهد، می‌برد.»[2]

بزرگان فرموده‌اند:

«چه بسا افشای برخی از اسرار و حالات است که برای همیشه موجب سلب فیوضات و افاضات خواهد شد!»

"مَن أکثَرَ أهجَرَ، و مَن تَفَکَّرَ أبصَرَ. قارِن أهلَ الخَیرِ تَکُنْ مِنهُم، و بایِن أهلَ الشَّرِّ تَبِن عَنهم. بِئسَ الطَّعامُ الحَرامُ! و ظُلمُ الضَّعیفِ أفحَشُ الظُّلمِ."

۱[در *فیض القدیر*، شرح الجامع الصغیر (المناوی)، ج ٦، ص ۲۷۷، منقول از لقمان حکیم است؛ ولیکن در *مشکاة الأنوار*، ص ۱۷۵، به نقل از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد است. (محقّق)]

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ۲۲۷.

«کسی که زیاده سخن گوید، در کلامش لغو و بیهوده‌گویی زیاد یافت شود، و کسی که پیوسته در فکر و تأمّل باشد، نسبت به مسائل و حوادث با بصیرت و بینش قدم برمی‌دارد.

پیوسته با اخیار و نیکان مصاحبت نما، تا کم‌کم از زمرهٔ ایشان گردی، و از بد نامان و افراد فاسد و شریر پرهیز نما، تا از آنان فاصله پیدا کنی.»

تأثیر پذیری نفس انسان در ارتباط با عوامل خارجی، مسأله‌ای غیر قابل انکار و تردید است؛ مانند عوامل مکان و زمان و اطرافیان و پدیده‌هایی که اتفاق می‌افتند. و باید اذعان نمود که تأثیر رفیق و مصاحب ـ چه نیکو و چه زشت ـ بر نفس آدمی بسیار قوی و شدید است؛ و در این باره دستورهای مؤکّدی از ناحیهٔ رهبران دینی و اخلاقی به دست ما رسیده است، و به نحو اکید ما را از معاشرت با رفیق ناشایست بر حذر داشته‌اند.

و بدین لحاظ است که سکونت در بلاد کفر نیز از نظر شرع حرام می‌باشد؛ زیرا فضای نامناسب، باعث به هم ریختگی و تحوّل نفس از نقطهٔ نور به وادی ظلمت خواهد شد. و این مسأله به طور ناگهانی و دفعتاً پیدا نمی‌شود، بلکه به تدریج و بدون

احساس شخص به وجود می‌آید؛ و پس از گذشت زمان و ارتباط با محیط و اطراف، آن‌چنان تغییر و تحوّلی روی خواهد داد که به طور کلّی، شخصیّت انسان مبدّل به شخصیّت دیگری خواهد شد و خواست‌ها، متغیّر می‌گردند، گرچه به حسب ظاهر به همان آداب و رسوم سابق، تا حدودی عمل شود.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به پرهیز از طعام شبهه‌ناک و ظلم و ستم

«بدترین غذاها لقمهٔ حرام می‌باشد، لذا از تناول غذا و مأکولات حرام و شبهه‌ناک بپرهیز! و بدان که ظلم ـ در هرجا و هر موقعیّت ـ بسیار مذموم و قبیح است، خصوصاً اگر مظلوم، فرد بینوا و ضعیفی باشد.»

"إذا کانَ الرِّفقُ خُرقًا کانَ الخُرقُ رِفقًا. رُبَّما کانَ الدَّواءُ داءً و الدّاءُ دَواءً، و رُبَّما نَصَحَ غَیرُ النّاصِحِ و غَشَّ المُستَنصَحُ.

و ایّاکَ و إتِّکالَکَ عَلَی المُنیٰ! فإنَّها بَضائِعُ المَوتیٰ، و العَقلُ حِفظُ التَّجارِبِ؛ و خَیرُ ما جَرَّبتَ ما وَعَظَکَ."

«در جائی‌که مدارا و مرافقت موجب جسارت و جرأت متعدّی شود، باید رفاقت و مدارا را کنار گذاشت و با درشتی و شدّت با فرد متجاوز برخورد نمود»؛ زیرا:

«و چه بسیار اتّفاق می‌افتد که دوا خود موجب مرض خواهد شد، ولی مرض و اَلَم برای انسان مفید و باعث برکات و خیرات می‌شود.

و چه بسا انسان از فردی که توقّع نصیحت و اندرز ندارد، مطلب قابل توجّه و نیکویی می‌شنود، و از کسی که انتظار راهنمایی و ارشاد دارد، کلام نازیبا و رفتار قبیح و ریا مشاهده می‌کند. (پس در همهٔ احوال، انسان باید شیفتهٔ سخنان افراد نشود، و با دید تردید نیز به هر گفتاری ننگرد؛ بلکه باید خود، به تحقیق و تفکّر در کلام اشخاص بپردازد.)

و زنهار از اینکه بر آرزوها و آمال دور و دراز خود، زندگی و سعادت خود را

بنا کنی و رفتار خویش را تدبیر نمایی! زیرا این آرزوها همگی بضاعت‌های مردگانند، آنها نیز چنین آرزوهایی داشتند؛ ولی همه را گذاشتند و رفتند.»

و به فرمایش حضرت حافظ شیراز، قدّس الله سرّه:

«و عقل تجربه‌ها و آزموده‌ها را نگهداری می‌کند و از آن، برای تصحیح روش و مسیر زندگی بهره می‌برد؛ و بهترین تجربه‌ای را که می‌توانی از آن نفع ببری، تجربه‌ای است که تو را اندرز دهد و زشت و زیبا را به تو بنمایاند.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به حفظ فرصت‌ها و اوقات

"بادِرِ الفُرصَةَ قَبلَ أن تَکونَ غُصَّةً. لَیسَ کُلُّ طالِبٍ یُصیبُ، و لا کُلُّ غائِبٍ یَئوبُ. و مِن الفَسادِ إضاعَةُ الزّادِ، و مَفسَدَةُ المَعادِ. و لِکُلِّ أمرٍ عاقِبَةٌ، سَوفَ یَأْتیکَ ما قُدِّرَ لَکَ. التّاجِرُ مُخاطِرٌ؛ و رُبَّ یَسیرٍ أنمَیٰ مِن کَثیرٍ وَ لا خَیرَ فی مُعینٍ مَهینٍ، و لا فی صَدیقٍ ظَنینٍ. ساهِلِ الدَّهرَ ما ذَلَّ لَکَ قَعودُهُ، و لا تُخاطِرْ بِشَیءٍ رَجاءَ أکثَرَ مِنهُ، و إیّاکَ أن تَجمَحَ بِکَ مَطیَّةُ اللَّجاجِ!"

«فرصت را از دست مده پیش از آنکه ندامت و حسرت نصیبت گردد.»

انسان پیوسته باید مترصّد فرصت‌های شایسته باشد؛ زیرا ممکن است هرگز تکرار نگردد؛ چنانچه از امام علیه السّلام منقول است:

إغتَنِموا الفُرَصَ، فإنَّها تَمُرُّ مَرَّ السّحاب.[1]

«از فرصت‌ها نهایت بهره‌وری را بنمایید؛ زیرا مانند ابرها سریع از کنار شما درمی‌گذرند.»

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۳۰۱.

از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند:

إنَّ لِلّه فی أیّامِ دَهرِکُم نَفَحاتٍ، ألا! فَتَعَرَّضوا لَها، و لا تُعرِضوا عَنها.[1]

«خداوند متعال را در روزهای زندگی شما، نسیم‌های رحمت و برکت است. پس زنهار که از آن فرصت‌ها غفلت نورزید، و خود را پیوسته مستعدّ و پذیرای آن نفحات قرار دهید!»

«هر جوینده‌ای، به مطلوب خویش نخواهد رسید، و هرچه از دست رفته است، این چنین نیست که باز گردد. و از زمرهٔ تباهی‌ها، بلکه بالاترین آنها از دست دادن زاد و توشهٔ آخرت، و در نتیجه از بین رفتن معاد و روز بازپسین است؛ (زیرا بدون توشه آخرت که قرب حضرت حقّ است، جایی برای انسان در سرای خلد باقی نمی‌ماند.)[2]

و هرچیزی در این دنیا عاقبتی دارد. (این‌طور نیست که انسان هرکاری دلش خواست انجام دهد و نگران مآل و عاقبت کار خویش نباشد.)

هرچه برایت تقدیر شده است، لا محاله به تو خواهد رسید. و کسی که تجارت می‌کند، خود را با حوادث پیش رو و احتمالات آینده، می‌آزماید و آماده می‌کند؛ و چه بسا قناعت و اکتفا به بهره و نتیجه کم، رشد و نموّش، از امر زیاد و چشم پر کن، بیشتر باشد.

و خیری در استعانت از فردی که ممکن است روزی باعث وهن و سرشکستگی انسان شود، نمی‌باشد، و فائده‌ای در رفاقت و صداقت با دوستی که احتمال خلاف در او تقویت شده است، نخواهد بود.

با روزگار مدارا کن تا وقتی که منقاد تو باشد. (و هنگامی که مشاهده کردی سخنت خریدار ندارد، زبان فرو بند و بی‌جهت خود را به دردسر مینداز.)

و خود را برای زیاده خواهی دچار مخاطره مکن، (به اندازه برای امور و اشتغالاتت، وقت و توان بگذار.) و زنهار از اینکه دشمنی‌ها و کینه‌ها و لجاجت‌ها تو را از مسیر حق دور گرداند و عنان اختیار از کفت برباید و عقل و تدبیر را از حوزهٔ تصرّفات و تصمیم‌گیریت دور نگه دارد! و تو را به راهی برد که نتیجه‌اش ظلم و اجحاف و تعدّی و خروج از مرزهای انسانی و ضوابط الهی خواهد بود.»

کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام در کیفیّت و میزان رفاقت و دوستی و حقوق آن

"إحمِلْ نَفسَکَ مِن أخیکَ ـعِندَ صَرمِهِـ عَلَی الصِّلَةِ، و عِندَ صُدودِهِ عَلَی اللُّطْفِ و المُقارَبَةِ، و عِندَ جُمودِه عَلی البَذلِ، و عِندَ تَباعُدِه عَلی الدُّنُوِّ، و عِندَ شِدَّتِه عَلَی اللّینِ، و عِندَ جُرمِهِ عَلی العُذرِ؛ حتّی کَأنَّکَ لَهُ عَبدٌ، و

---

[1] *بحارالأنوار*، ج ٦٨، ص ٢٢١، با قدری اختلاف.

[2] *مثنوی معنوی*، دفتر اوّل، بخش ٦.

كَأَنَّهُ ذو نِعمَةٍ عَلَيكَ؛ و إيّاكَ أن تَضَعَ ذلِكَ فى غَيرِ مَوضِعِهِ، أو أن تَفعَلَه بغَيرِ أهلِهِ!

لا تَتّخِذَنَّ عَدُوَّ صَديقِكَ صَديقًا فَتُعادِيَ صَديقَكَ، و امحَضْ أخاكَ

النّصيحَةَ حَسَنَةً كانَت أوْ قَبيحَةً، و تَجَرَّعِ الغَيظَ فَإنّي لَم أرَ جُرعَةً أحلَى مِنهَا عاقِبَةً و لا ألَذَّ مَغَبَّةً. و لِن لِمَن غالَظَكَ؛ فَإنّهُ يوشِكُ أن يَلينَ لَكَ. و خُذ عَلَى عَدُوّكَ بِالفَضلِ؛ فَإنّهُ أحلَى الظَّفَرَينِ. و إن أرَدتَ قَطيعَةَ أخيكَ فَاستَبقِ لَه مِن نَفسِكَ بَقيَّةً يَرجِعُ إلَيها إن بَدا لَه ذلِكَ يَومًا ما.

و مَن ظَنَّ بِكَ خَيرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ. و لا تُضيعَنَّ حَقَّ أخيكَ، اتِّكالًا عَلى ما بَينَكَ و بَينَهُ؛ فَإنَّهُ لَيسَ لَكَ بِأخٍ مَن أضَعتَ حَقَّهُ. و لا يَكُن أهلُكَ أشْقَى الخَلقِ بِكَ، و لا تَرغَبَنَّ فيمَن زَهِدَ عَنكَ، و لا يَكونَنَّ أخوكَ أقوىٰ على مُقاطَعَتِكَ مِنكَ عَلى صِلَتِهِ، و لا يَكونَنَّ عَلى الإساءَةِ أقوَى مِنكَ عَلى الإحسانِ. و لا يَكبُرَنَّ عَلَيكَ ظُلمُ مَن ظَلَمَكَ؛ فَإنّه يَسعَى فى مَضَرَّتِه و نَفعِكَ. و لَيسَ جَزاءُ مَن سَرَّكَ أن تَسوءَهُ.“

«هنگامی که از جانب رفیق و برادرت بی‌اعتنایی و قطع علاقه مشاهده کردی، برای تجدید پیوند پیش‌قدم باش، و زمانی که با نامهربانی و تکدّر، راه مواصلت را به روی تو بست، با لطف و تقرّب به او، دوباره آن را بگشای، و در وقت بخل و امساک او در امور، بذل و بخشش قرار ده، و وقتی از تو گریزان گشت، خود را به او نزدیک نما، و زمانی که با درشت‌خویی با تو برخورد نمود، با رأفت و لینت پاسخ ده، و هنگامی که از او جرم و خلافی نسبت به تو سر زد، او را معذور بدار؛ و چنان با او برخورد کن و در مقابل او رفتار و کردار انسانی بنما که چون بنده در مقابل مولای خویش، هیچ جرم و خلافی را به مولای خود نسبت نمی‌دهد، و همهٔ خلاف‌ها را از آنِ خود می‌پندارد و خود را محکوم و مولا را حاکم قلمداد می‌کند، و او را ولی نعمت خویش می‌انگارد.

و بر تو باد که این دستور را در موقعیّتی نامناسب به کار مبندی، و یا نسبت به غیر اهل و قابلیّت، این مطلوب را انجام ندهی! (بعضی از افراد تحمّل و استعداد برخورد کریمانه را ندارند و در مقابل محبّت و لطف دیگران، خود را می‌بازند و

دست و پای خود را گم می‌کنند و پا از حدّ خود فراتر می‌گذارند و خود را نسبت به دیگران طلبکار می‌پندارند. با این افراد نباید به این دستورالعمل برخورد کرد؛ زیرا نتیجه عکس خواهد شد و مقصود حاصل نخواهد گشت.)

هیچ‌گاه دشمن و خصمِ صدیق و رفیقت را دوست و رفیق خود قرار مده؛ زیرا در این صورت صدیق خود را از دست خواهی داد، و از پند و اندرز برادر ایمانی و رفیقت فرو مگذار ـ چه او را خوش آید یا ناخشنود گردد ـ و پیوسته خشمت را فرونشان؛ زیرا من به تجربه دریافتم که هیچ جرعه‌ای شیرین‌تر از فرو نشاندن خشم و هم‌چنین لذیذتر از عاقبت و مآل او نمی‌باشد.

و با کسی که با تو برخورد خشونت بار نموده، به نرمی و ملاطفت پاسخ ده؛ زیرا امید می‌رود که او نیز خُلق و خوی خود را تغییر دهد و با تو به لطف عمل نماید. و با دشمنانت به بزرگواری و کرامت برخورد نما؛ زیرا عفو و بخشش از ظفر یافتن و انتقام گرفتن شیرین‌تر است.

و اگر خواستی (به جهتی از مصالح) با رفیقت قطع ارتباط و مراوده نمایی، آن‌چنان نکن که راه بازگشت را به روی او ببندی و همهٔ پل‌های پشت سرت را خراب کنی، بلکه راه باریکی برای بازگشت او باقی بگذار (و با سخنان ناشایست، خاطرهٔ ناپسند و زشت را در ذهن و نفس او به جای مگذار).

و کسی که گمان نیک به تو دارد، او را سرزنش مکن و به سُخره مگیر، بلکه با برخوردی خوش‌رویانه، از او تشکّر و سپاس نما. و مبادا که به واسطهٔ دوستی و قرابت رفیقت، حقّ او را تضییع گردانی و به مسامحه و مساهله بگذرانی و در نفس او خاطرهٔ غیر مناسبی را به جای بگذاری؛ زیرا کسی که حقّش را تضییع نمودی، دیگر رفیق و صدیق تو نخواهد بود.

و کاری مکن که خانواده‌ات نسبت به تو بدترین افراد گردند و در مقابل رفتارت موضعی خصمانه در پیش گیرند.

و نسبت به کسی که به تو پشت کرده است، و لطف و محبّت تو را پاس نمی‌دارد، اشتیاق نشان مده.

و مبادا رفتاری نمایی که اشخاص در قطع ارتباط با تو، خود را ذی حق بدانند، و از اینکه تو با آنها آن‌چنان‌که باید و شاید معاشرت و مراوده نمی‌کنی، از تو گله‌مند و مکدّر باشند، بلکه باید به نحوی رفتار نمایی که همیشه دست بالا را با آنها داشته باشی، و ارتباط تو با افراد باید آن‌گونه باشد که در مقام دشمنی با تو تصوّر نکنند که مُحقّ هستند و تو سزاوار سرزنش و خصومت می‌باشی، بلکه باید تصوّر کنند که لطف و کرامت تو، سزاوار چنین پاسخی از طرف آنان نبود.

و کردار ناپسند دیگران را نسبت به خود بزرگ مشمار (آن را در نفس خود جای مده و برای آن حساب و کتابی باز مکن)؛ زیرا او به واسطهٔ این عمل زشت، عواقب بدی را برای خود و نتایج زیبایی را برای تو به بار خواهد آورد و پاداش نیکی اشخاص را به بدی و زشتی مده.»

اقسام رزق و روزی در نگاه أمیرالمؤمنین علیه السّلام

"و اعلَمْ ـ یا بُنَیّ! ـ أنَّ الرّزقَ رِزقانِ: رِزقٌ تَطلُبُهُ و رِزقٌ یَطلُبُکَ، فَإنْ أنتَ لَم تَأتِهِ أتاکَ. ما أقبَحَ الخُضوعَ عِندَ الحاجَةِ، و الجَفاءَ عِندَ الغِنَی. إنَّ لَکَ مِن دُنیاکَ ما أصلَحْتَ بِهِ مَثواکَ. و إن جَزَعْتَ عَلی ما تَفَلَّتَ مِن یَدَیکَ فَاجزَعْ عَلی کُلِّ ما لَم یَصِل إلَیکَ. استَدِلَّ عَلی ما لَم یَکُنْ بِما قَد کانَ [فَإنّ الأُمورَ أشباهٌ]، و لا تَکونَنَّ مِمَّن لا تَنفَعُهُ العِظَةُ إلّا إذا بَالَغتْ فی إیلامِهِ؛ فَإنّ العاقلَ یَتَّعِظُ بِالآدابِ، و البَهائِمَ لا تَتَّعِظُ إلّا بِالضَّربِ.

اطرَحْ عَنکَ وارِداتِ الهُمومِ بِعَزائِمِ الصَّبرِ و حُسنِ الیَقینِ. مَن تَرَکَ القَصدَ جارَ، و الصّاحِبُ مُناسَبٌ، و الصَّدیقُ مَن صَدَقَ غَیبُهُ، و الهَوَی شَریکُ العَمَی. رُبَّ قَریبٍ أبعَدُ مِن بَعیدٍ و بَعیدٍ أقرَبُ مِن قَریبٍ؛ و الغَریبُ مَن لَم یَکُن لَهُ حَبیبٌ.

مَن تَعَدَّى الحَقَّ ضاقَ مَذهَبُهُ، و مَنِ اقتَصَرَ عَلى قَدرِهِ كانَ أبقَى لَهُ. و أوثَقُ سَبَبٍ أخَذتَ بِهِ سَبَبٌ بَينَكَ و بَينَ اللهِ، و مَن لَم يُبالِكَ فَهُو عَدُوٌّكَ. قَد يَكونُ اليَأسُ إدراكًا إذا كانَ الطَّمَعُ هَلاكًا. لَيسَ كُلُّ عَورَةٍ تَظهَرُ، و لا كُلُّ فُرصَةٍ تُصابُ؛ و رُبَّما أخطَأَ البَصيرُ قَصدَهُ، و أصابَ الأعمَى رُشدَهُ.

أخِّرِ الشَّرَّ، فَإنَّكَ إذا شِئتَ تَعَجَّلتَهُ. و قَطيعَةُ الجاهِلِ تَعدِلُ صِلَةَ العاقِلِ. مَن أمِنَ الزّمانَ خانَه، و مَن أعظَمَه أهانَهُ. لَيسَ كُلُّ مَن رَمَى أصابَ، إذَا تَغَيَّرَ السُّلطانُ تَغَيَّرَ الزّمَانُ. سَل عَنِ الرَّفيقِ قَبلَ الطَّريقِ، و عَن الجارِ قَبلَ الدّارِ. إيّاكَ أن تَذكُرَ مِنَ الكَلامِ ما كانَ مُضحِكًا! و إن حَكَيتَ ذَلِكَ عَن غَيرِكَ.“

«و بدان ـ ای فرزند! ـ که روزی و رزق بر دو قسم است: اوّل، روزی که تو به دنبال آن هستی و دوّم، رزقی که او به دنبال تو است، و اگر به سراغ او نروی، او به سراغت خواهد آمد!

چه بسیار قبیح است تواضع در وقت تنگدستی و حاجت، و سرکشی هنگام بی‌نیازی! دنیا به آن مقدار برای تو مفید و سودمند است که به کار آخرت آید، و از آن بتوانی توشه‌ای برای سفر آخرت به‌دست آوری. (اضافه بر این جز وزر و وبال برای انسان نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.)

و اگر جزع و فزع برای متاع از دست رفته سزاوار است، پس این جزع و اضطراب را برای آنچه که به‌دست نیاورده‌ای انجام بده. و نسبت به آنچه که به‌دست نیاورده‌ای همان تفکّر و شیوهٔ قیاسی را به کار بند که نسبت به آنچه که برایت حاصل شده است و اکنون دیگر فاقد آن می‌باشی، به کار می‌بندی؛ زیرا همهٔ امور با یکدیگر تشابه دارند و از جهت اضمحلال و بوار با یکدیگر شریک می‌باشند.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به نصیحت پذیری

و از جمله افرادی مباش که نصیحت و اندرز نفعی به آنان نمی‌رساند، مگر در زمانی که سخن به درشتی و تندی در میان آید و مسیر پند و نصیحت به بیراههٔ حدّت

و شدّت و رفتار غلاظ و شداد تغییر جهت دهد؛ زیرا عاقل، با ادب و رفتار شایسته پند گیرد، و حیوانات اندرز نپذیرند مگر با ضرب و تأدیب!

از ورود غم‌ها و تألّمات به دِلت جلوگیری کن، و با صبر و تحمّل شایسته و اعتقاد راسخ به مشیّت الهی در نزول مصائب و شدائد آنها را به دور افکن.

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام به میانه‌روی و اعتدال

کسی که از میانه‌روی و اعتدال پا فراتر نهاد به انحراف و بیراهه می‌افتد. و در امورت پیوسته با مصاحب و همنشین مناسب همراه باش، که او در حکم خویشان تو است. و دوست واقعی کسی است که در پنهان با تو راست باشد. و کسی که در هوای نفس گام برمی‌دارد، مانند کوری است که در بی‌خبری و گمراهی راهی را طی می‌نماید. و چه بسا اموری که به نظر بعید می‌رسند؛ ولی از امور نزدیک به انسان نزدیک‌ترند؛ و اموری که قریب به چشم می‌آیند، ولی از بعید دورترند. و بینوا و غریب کسی است که یار و رفیق شفیقی نداشته باشد.

کسی که پا از حق بیرون نهاد، راهش تنگ و مسیرش سخت خواهد شد و کسی که به همان مقدار مقدّر و مقسوم بسنده کند و قانع گردد، برایش ماندگار خواهد شد.

محکم‌ترین و مورد اعتمادترین وسیله‌ای که می‌توانی بدان تمسّک نمایی، ارتباطت با خدای خویش است که از هر سبب و واسطه‌ای مطمئن‌تر و موثوق‌تر خواهد بود. و کسی که رعایت شئونات و موقعیّت تو را ننماید، دشمن تو خواهد بود.

در بعضی موارد یأس و ناامیدی، خود صواب و مصلحت است؛ زیرا طمع و آز در آنجا هلاکت و نابودی است.

امور مخفیّه از انسان لزومی ندارد که برای انسان آشکار شوند و انسان به سرّ و کنه آنها پی ببرد، و این چنین نیست که هر فرصتی می‌تواند انسان را به نتیجهٔ دلخواه برساند؛ و چه بسا افراد با تجربه و خبیر، به مقصود و نتیجهٔ مطلوب نمی‌رسند، ولی

شخص نابینا و بی‌تجربه و خام، به مطلوب دسترسی پیدا می‌کند.»

توصیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تعجیل ننمودن در انجام امور زشت و ناروا

«در انجام امور زشت و ناروا تعجیل مکن؛ زیرا هر وقت اراده کنی از تو فوت نخواهد شد. گسستن ارتباط با جاهل مساوی است با معاشرت و ایجاد علقه با شخص عاقل. هر کس به روزگار اعتماد کند، روزگار به او خیانت خواهد کرد، و کسی که او را بزرگ شمرد، زمانه او را پست و حقیر خواهد ساخت. این چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند. و زمانی که سلطان و حاکم راه ظلم و ستم در پیش گرفت زمانه نیز ستمکار و ستم‌پیشه خواهد گشت.

قبل از حرکت در سفر، رفیق راه برای خود پیدا کن (خواه سفر ظاهری باشد یا سفر معنوی و سلوک الی الله) و پیش از خرید خانه از همسایه خبر گیر. و بر تو باد که از سخن رکیک و موهون و خنده‌آور بپرهیزی! گرچه آن را از شخص دیگری نقل می‌کنی.»

به این فقرات اگر توجّه کنیم، موارد قابل تأمّلی دستگیر می‌شود که هر کدام نیاز به شرحی مبسوط دارد؛ ولی به لحاظ ویژگی این گفتار و محدودیّت صفحات به توضیح اجمالی آنها بسنده می‌کنیم.

اطلاق رزق در کلام اهل معرفت به بارقه‌های قلبی و تجلّیات الهی

مورد اوّل: بیان حضرت در مسألهٔ رزق و روزی است که نیاز به توضیح مختصری دارد.

خواجه شیراز ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرماید:

رزق در کلام اهل معرفت به وارده‌های قلبیّه و تجلیّات الهیّه و انبساط نفس و ادراک حقایق عالم عِلوی گفته می‌شود، و البته می‌توان این مفهوم را از آیات قرآن و

نیز روایات مأثوره از اهل بیت علیهم السّلام استفاده نمود. و این رزق به توفیق الهی برای افراد حاصل می‌شود؛ ولی استفاده از آن، منوط به تصمیم و همّت و اختیار خود شخص است. مانند ارسال پیامبران الهی و ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام و اولیای حقّ که با کلمات و سخنانشان دریچهٔ ورود به عالم غیب را به روی ما می‌گشایند؛ و انسان باید با عزمی راسخ و همّتی والا پا جای پای آنان بگذارد و با اطاعت و انقیاد تامّ، مراتب استعداد وجود خویش را به فعلیّت مبدّل نماید.

مرحوم والد ما ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

ما این سفره را برای همه پهن نموده‌ایم، حال اگر کسی بر سر آن نیاید، باید گفت: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟!

این قسم از رزق، فقط با اختیار و انتخاب خود فرد حاصل می‌شود؛ و با کاهلی و سستی، انسان ره به جایی نخواهد برد.

و امّا رزق به معنای روزی ظاهری که در اینجا مراد است، وسیلهٔ بقا و استمرار حیات ظاهری در این عالم دنیاست؛ و انسان باید به آن مقداری که بتواند به وسیلهٔ آن، زندگی روزمرّهٔ خویش را به راحتی و آرامش خیال و فراغ بال گذراند، به آن بپردازد؛ و از زیاده روی بپرهیزد و حرص فردا را نخورد و تمام اوقات خود را صرف تحصیل آن ننماید و بداند که در مقابل عمر و وقتی که اضافه صرف نموده است، چیزی عاید او نخواهد شد و بهره‌ای نخواهد برد.[1]

کلام بزرگان اهل طریقت در لزوم کسب حلال و اشتغال به آن

بزرگان طریق، اشتغال را برای افراد لازم می‌دانستند؛ و تأکیدی بر میزان سود و نتایج کار نداشتند و آن را از ناحیهٔ پروردگار قلمداد می‌کردند. بیکار گشتن و گذراندن عمر بدون انجام شغل مفید را تقبیح می‌نمودند و آن را مضرّ به احوال سلوکی و ارتقاء شخص می‌پنداشتند.

---

[1] توضیح این مطالب در مجالس شرح حدیث عنوان بصری آمده است.

کاسب باید به مقدار ضرورت به کسب حلال بپردازد. پزشک باید اشتغالش را در جهت افاده به مردم و محرومین به کار بندد، و از ادّخار اموال و ذخیرهٔ متاع دنیا اجتناب ورزد. عالِم دینی باید اشتغال خود را بر اساس اِنارهٔ افکار و تبلیغ مبانی رصین شرع مبین قرار دهد و بس. به فکر صیت و اشتهار نباشد و از علم خویش برای ذخیرهٔ اموال و امتعهٔ دنیوی استفاده نکند؛ و به آنچه خدای متعال برای او مقدّر می‌کند، بسنده نماید، و چه بسا ممکن است برای او گشایش فراهم آورد. و همین‌طور همهٔ اصناف و اقشار مردم، هر کدام باید به آنچه تقدیر الهی است، قناعت ورزند.

به قول خواجه حافظ شیرازی:

پرهیز نمودن از امری که با کرامت انسانی و مناعت طبع سازگاری ندارد

و امّا مورد دوّم: خضوع و تواضع در وقت حاجت به دستگیری، و اظهار خصومت و بلند طلبی در هنگام بی‌نیازی و رفع حاجت است. این مسأله علاوه بر اینکه ربط انسان را از مبدأ وجود منقطع می‌گرداند و توجّه را به اسباب مادّی منعطف می‌نماید، با کرامت انسانی و مناعت نفس سازگاری ندارد؛ و باعث می‌شود چهره و نمای شخصیّتی انسان در انظار، پست و زبون جلوه کند.

متأسّفانه این صفت ناپسند، در بسیاری از ما مشاهده می‌شود و در ارتباط با یکدیگر، فقط به دنبال فرصت می‌گردیم؛ و پس از عبور از بحران و رفع نیاز، به جایگاه منحطّ و دنیّ و زشت نفسانی خود بازگشت می‌نماییم. با چرب زبانی و ترکیب کلمات موزون، برای رسیدن به مقاصد شهوانی، مخاطب را فریب می‌دهیم و او را در سیطرهٔ فضای مجازی به وجود آمده، گرفتار می‌کنیم؛ و با هزار وعده و نیرنگ، او را رام خویش کرده و به مقاصد شهوانی خود دسترسی پیدا می‌کنیم ـ خواه رفع نیاز مادّی باشد، یا رسیدن به مقام و موقعیّت خاص، یا رفع گرفتاری و مرض،

و یا تمایلات جنسی و شهوت ـ ولی پس از رسیدن به مطلوب، چهرهٔ ظاهری و فریبندهٔ خود را تغییر داده، به همان صورت پلید و شیطان‌گونه و به دور از انسانیّت، باز می‌گردیم؛ و تمام وعده‌ها را به دست فراموشی می‌سپاریم و با مخاطب خویش به نیرنگ و فریب تعامل می‌نماییم. این صفت، صفت نفاق و شیطنت است.

انسان در هر حال باید متین، با مناعت، آزاد، سرافراز، مستقل و با اصالت باشد؛ خواه به مطلوب برسد یا نرسد.

کیفیّت برخورد با فرصت‌های از دست رفته و نایافته

مورد سوّم از موارد مذکوره: کیفیّت برخورد ما با فرصت‌های از دست رفته و نایافته است. در این بیان حضرت تشابهی بین مسائل گذشته و آینده ایجاد می‌کنند و آن عدم دسترسی انسان به هیچ کدام آنهاست؛ زیرا دنیا در گذر است و انسان همیشه در حال زندگی می‌کند و نسبت او با آنچه از دست داده و آنچه هنوز به‌دست نیاورده، یکی است.

«آنچه که فوت شده است، باز نمی‌گردد و آنچه در پیش است معلوم نیست که پیدا شود. برخیز و فرصت بین دو عدم و نیستی را غنیمت شمار.»

در این مورد مانند مورد پیشین، کلام مولا أمیرالمؤمنین علیه السّلام ناظر به دو جهت دنیوی و اخروی است.

در جهت دنیوی، باید قاعده و قانون را بر گذرا بودن متاع‌های این سرا قرار داد، و بر چیزی که از دست رفته است دل را مشغول نکرد و فکر را درگیر ننمود؛ زیرا دنیا محلّ عبور است، نه منزلگاه وفود. و هر کس دل خویش را به فرصت‌های از دست رفته‌ای که انتظار و توقّع آنها را داشت، مشغول گرداند و پیوسته در حسرت و اندوه فقدان آن سپری نماید، دچار خسارت روحی و ورشکستگی سرمایه خدادادی

شده است. مثلاً در انتظار همسری که دیگر به او دست نخواهد یافت، و یا معامله‌ای که از اختیار او خارج گشته است، و یا ملک و عقاری که دیگر برایش مهیّا نخواهد شد، و یا پست و مقامی که به دیگری واگذار گشته است.

تمام اینها از جمله متاع‌های دنیا و دل‌مشغولی‌های گذرای این سراست و باعث جدا افتادن ما از مقصد و مبدأ حقیقی خواهد بود؛ و به قول حضرت مولانا، قدّس الله سرّه:

بنابراین ما باید همّت و ارادهٔ خویش را مصروف امور پایدار و آنچه به درد آن سرا می‌خورد بداریم و برای از دست دادن آنچه می‌توانست ما را به آن سمت و سو بکشاند محزون و مصیبت‌زده شویم و در صدد جبران آن برآییم و خود را برای به‌دست آوردن این فرصت‌ها در آمادگی و تهیّؤ قرار دهیم؛ و به فرمایش حضرت خواجهٔ شیراز عمل نماییم:

و لذا ما مشاهده می‌کنیم ائمّه علیهم السّلام و عرفای الهی پیوسته در فکر حال و هوای آخرت بوده‌اند و اشتغال نفس و دغدغهٔ خود را در این مسائل قرار داده‌اند و از متاع دنیا هر آنچه در راستای تسهیل وفود به آن سراست به‌دست آورده‌اند و باقی را به حال خود گذارده‌اند.

پندپذیری و تقبّل نیکو در مقام اندرز و موعظه

مورد چهارم از موارد قابل ذکر در این فقرات: پند پذیری و تقبّل نیکو در مقام اندرز و موعظه است.

شکّی نیست که همهٔ افراد قبل از رسیدن به فعلیّت عقلانی، در هر رتبه‌ای، دارای خطای در فکر و عمل می‌باشند؛ و باید به وسیلهٔ سایر افراد متوجه اشتباه و رفع آن گردند. نکته مهمّ در اینجا این است که اگر انسان به مجرّد التفات به اشتباه و توجّه به خطا به واسطهٔ تذکّر دیگران، دست از راه خطا و فکر نادرست بردارد، نفس مستعدّ رشد و ترقّی او به فعلیّت در همان رتبه و مرحله، خواهد رسید؛ و او را برای صعود به رتبهٔ بعد و درجهٔ علیا آماده خواهد کرد و زمینهٔ پذیرش و تقبّل رتبهٔ سخت‌تر را برای نفس فراهم خواهد آورد؛ و در واقع یک درجه به تجرّد تامّ نزدیک‌تر خواهد شد. و اگر نسبت به پند و اندرز واکنش نشان دهد و در مقام انانیّت برآید و با توجیهات و تأویلات بخواهد از مورد اتّهام بگریزد و از پذیرش خطا و غلط شانه خالی کند، نفس او در همان مرتبه، فعلیّت منفی و ناپسند پیدا می‌نماید؛ و علاوه بر اینکه نسبت به مراتب بالاتر قوّه و استعدادش را از دست می‌دهد، نسبت به سقوط در مرتبهٔ پایین‌تر

و انحطاط، آمادگی و استعداد پیدا خواهد نمود. و این است آن خطر عظیم که همهٔ ما را به انحطاط تهدید می‌کند و راه ترقّی و سعادت را به روی ما مسدود می‌نماید.

مرحوم والد ما، علاّمهٔ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ بارها به بنده می‌فرمودند:

من پیش از آنکه با تذکّر استادم متوجّه خطا و رفع اشتباهم شوم، خود به تحلیل و تحقیق رفتارم می‌پرداختم و آن را اصلاح می‌کردم. حال، ما صراحتاً به افراد متذکّر می‌شویم، ولی آنها توجّهی به تذکّر ما نمی‌کنند!

و همین مسأله، سرّ تعالی و ترقّی ایشان به مراتب علیا بوده است.

و ایشان می‌فرمودند:

استاد برای مواردی است که انسان به اشتباه و خطای خود پی نبرد، نه در جایی که تشخیص خطا برای خود شخص میسّر است؛ در آنجا دیگر نیازی به استاد نیست!

لزوم اتّکاء انسان به اراده و اختیار خویش

مورد پنجم از موارد قابل ذکری که در اینجاست: لزوم اتّکاء انسان، به اراده و اختیار خویش است؛ حتی اگر نصیحت از شخص بزرگی، مثل ولیّ خدا و یا امام معصوم علیه السّلام صادر شود و انسان بر اساس اتّکاء به امام علیه السّلام و یا آن فرد مبرّز بخواهد ترتیب اثر دهد، آن اثر مطلوب و نتیجهٔ دلخواه، عائد نخواهد شد.

بحثی در عدم رسوخ و استواری فکر و رأی زنان

"و إیّاكَ و مُشاوَرَةَ النِّساءِ! فَإنَّ رَأیَهُنَّ إلَی أفَنٍ، و عَزمَهُنَّ إلَی وَهْنٍ، و اکْفُفْ عَلَیهِنَّ مِن أبصارِهِنَّ بِحِجابِكَ إیّاهُنَّ، فَإنَّ شِدَّةَ الحِجابِ أبقَی عَلَیهِنَّ، و لَیسَ خُروجُهُنَّ بِأشَدَّ مِن إدخالِكَ مَن لا یوثَقُ بِهِ عَلَیهِنّ، و إنِ استَطَعتَ أنْ لا یَعرِفنَ غَیرَكَ فَافعَلْ، و لا تُمَلِّكِ المَرأةَ مِن أمرِها مَا جاوَزَ نَفسَها، فَإنَّ المَرأةَ رَیحانَةٌ و لَیسَت بِقَهرَمانَةٍ، و لا تَعْدُ بِكَرامَتِها نَفسَها، و لا تُطمِعْهَا فی أن تَشفَعَ بِغَیرِها.

و إیّاكَ و التَّغایُرَ فی غَیرِ مَوضِعِ غَیرَةٍ! فَإنَّ ذَلِكَ یَدعو الصَّحیحَةَ إلَی السُّقْمِ، و البَرِیئَةَ إلَی الرَّیْبِ. و اجعَلْ لِكُلِّ إنسانٍ مِن خَدَمِكَ عَمَلًا

تَأْخُذُهُ بِه، فَإِنَّهُ أحرَى أنْ لا يَتَواكَلوا فى خِدمَتِكَ. و أكرِمْ عَشيرَتَكَ، فَإِنَّهُم جَناحُكَ الَّذى بِه تَطيرُ، و أصلُكَ الّذى إلَيهِ تَصيرُ، و يَدُكَ الّتى بِها تَصولُ. استَودِعِ اللهَ دينَكَ و دُنياكَ، و أسْأَلُهُ خَيرَ القَضاءِ [لَكَ] فى العاجِلَةِ و الآجِلَةِ، و الدُّنيا و الآخِرةِ، والسَّلامُ.“

«بر تو باد که از مشورت با زنان خودداری ورزی! زیرا فکر و رأی آنان راسخ و استوار نمی‌باشد، و عزم و ارادهٔ آنان زود متحوّل و متغیّر خواهد شد.

و با پوشش و حجاب از نامحرمان، چشمان آنان را از گزند آفات دور نگهدار؛ زیرا هرچه در این مسأله (پوشش و ممانعت از برخورد با مردان) اهتمام ورزی، آنها را بیشتر در سلامت و عافیت قرار داده‌ای، و بدان که خطر خارج شدن از منزل برای آنان، بیشتر از داخل نمودن مردی که اعتمادی به او نداری در منزل نیست. و اگر می‌توانی کاری کنی که غیر از تو مرد دیگری را نشناسند، حتماً انجام بده.

و زن را در خارج از امور شخصی‌اش، اختیار مده؛ زیرا زن مانند ریحان است، نه چون قهرمان نبرد و برای امور مشکله و ناهنجاری‌های اجتماعی شکل نگرفته است.

و در احترام به او و رعایت تکریم، زیاده روی مکن، و او را به شفاعت دیگران نزد خودت تشویق مکن.

و بپرهیز از نشان دادن غیرت در خلاف موضع و جایگاه مناسبش! زیرا این تضییق رفتار ممکن است نتیجهٔ عکس به بار آورد؛ و حال صحیح و مستقیم او را سقیم و ناخوش گرداند، و نسبت به افراد پاک و درستکار شک و ریب عارضت شود.

و برنامهٔ کار هر یک از خدمتکارانت را مشخّص کن، تا امور را به یکدیگر وانگذارند و در انجام مسئولیّت خویش سستی نورزند.

خویشان و بستگانت را گرامی دار؛ زیرا آنها حکم پر و بال ترقّی و صعود تو به مقاصد و اهدافت را دارند و ریشه و اصل تو هستند که بدان انتساب می‌یابی، آنها دستان نیرومند تو می‌باشند که از خود به واسطه ایشان دفاع می‌کنی.

دین و و دنیای تو را به خدا می‌سپارم و بهترین تقدیر و مشیّت پروردگار را در هر دو سرا برایت تقاضا می‌نمایم، و در دنیا و آخرت، سعادت و رستگاری هم‌اکنون و آینده را از او برایت مسألت دارم. والسّلام.»

تحلیل کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام پیرامون کیفیّت ارتباط مردان با همسران خویش

در این فقرات که می‌توان آنها را حسّاس‌ترین فرازها در این وصیّت‌نامهٔ بی‌بدیل به حساب آورد، امام علیه السّلام به کیفیّت ارتباط مردان با همسران می‌پردازند و مطالبی را گوشزد می‌کنند که شاید فهم و ادراک صحیح آنها برای بسیاری حتّی مبلّغین شریعت و فضلای متفهّم نیز مشکل می‌نماید؛ و از این روی برخی هنگام سخن از این وصیّت‌نامه، آن را حذف و سانسور می‌نمایند! و بعضی دیگر که جسارت چنین هتک و بی‌حرمتی را نسبت به ساحت مقدّس امام علیه السّلام ندارند، آن را مربوط به شرایط و اقتضائات همان زمان قلمداد می‌کنند؛ و بعضی دیگر با اعتراف به جهالت و عدم اطّلاع کافی، شانهٔ خویش را از پذیرش مسئولیّت پاسخ‌گویی و اهانت‌ها، سبک و رها می‌گردانند؛ و بعضی با تأویلات و توجیهات خنده‌آور، سعی در توجیه نکات مورد نظر دارند.

تمسّک به ادلّه واهیه برای ترجیح جنس زن بر مرد

طرفه اینکه بعضی از مدّعیان فضل و درایت، با چشم پوشی از حقایق تاریخی و آثار اصیل و قطعی زعمای دین و رائدان شرع مبین، کاسه داغ‌تر از آش و دایهٔ دل‌سوزتر از مادر شده، در مقام ترجیح و فضیلت جنس زن بر مرد برآمده و با تمسّک به ادلّهٔ واهیه‌ای، که مادر فرزند مرده را به خنده می‌آورد، خود را در عرصهٔ تبلیغ و ترویج مبانی دین، پیشگام به حساب می‌آورند و به خیال خویش، برای خوش آمدن گروهی ناپخته و عامی، می‌خواهند جایی در میان فرهنگ ناهنجار نورس امروزه دست و پا کنند، غافل از اینکه این‌گونه متاع، نه در عرصهٔ علم و تحقیق، که در بازار دوره گردان و سفله، خریدار می‌یابد، که آن هم چند صباحی بیش دوام نمی‌آورد.

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾.[1]

«تخیّلات و توجیهات چون کف سیلاب به زوال می‌گرایند، و آنچه برای مردم مفید و با ارزش است، بر روی زمین باقی می‌ماند.»

جالب توجّه اینکه بعضی از این اشخاص در مقام برتری زن نسبت به مرد، تمسّک به این آیه نموده‌اند:

﴿رَبِّ إِنِّي وَضَعۡتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا وَضَعَتۡ وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰ﴾.[2]

«پروردگارا! من مریم را زن به دنیا آوردم ـ و خدا داناتر است به اینکه او چه زاییده ـ و جنس مذکّر هیچ‌گاه به مانند مؤنث نخواهد بود.»

---

[1] ۱ سوره الرّعد (۱۳) قسمتی از آیه ۱۷.

[2] ۲ سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۳٦.

و گفته‌اند که خداوند مقام زن را اشرف از مرد قرار داده است، و می‌فرماید: مرد هیچ‌گاه مثل زن نخواهد شد. در حالی‌که می‌بایست بفرماید: زن هیچ‌گاه مانند مرد نخواهد بود. در حالی‌که تقدّم تشبیه جنسیّت مرد ـ در این آیه ـ بر زن به جهت رعایت تحسین در عبارت است، نه چیز دیگر؛ زیرا در سایر آیات همیشه دیده می‌شود، جنس مرد در مقام تکلیف و خطاب، بر زن مقدّم شمرده شده است؛ ولی این دلیل بر فضیلت مرد نسبت به زن نمی‌باشد.

بنده بارها در سخنان و نوشته‌های خود بر این نکته تأکید کرده‌ام که آنچه وظیفهٔ ماست، صرفاً بیان مبانی و احکام شرع اقدس، به میزان فهم و ادراک خود از حقیقت تشریع است، نه بیشتر.

دین، نیازی به دایهٔ دلسوزتر از مادر ندارد

دین، نیازی به دایهٔ دلسوزتر از مادر ندارد و کسی ما را قیّم و ولیّ مردم قرار نداده؛ ولیّ و قیّم و مولا و صاحب اختیار همهٔ ما در زمان حاضر، فقط و فقط قطب عالم وجود و عماد دائرهٔ امکان، حضرت بقیّة الله أرواحنا فداه می‌باشند و ما باید به آن حضرت نسبت به اداء تکلیف و تبلیغ رسالت پاسخ‌گو باشیم، خواه مردم را خوش آید یا ناخوش آید.

اشکال و ایراد ما در این است که خود را به جای امام زمان عجّل الله تعالی

فرجه الشّریف جا می‌زنیم، و این‌طور به مردم القاء می‌کنیم که زمام دین و شریعت در دست ماست. به وجود ما دین پا برجا و استوار و در عدم ما بساط دیانت برچیده خواهد شد؛ و آنچه را که به قامت زیبای مولایمان برازنده است، بر قامت ناهنجار و نامناسب و مُشَوِّه خویش می‌پوشانیم و ادّعای قیمومیّت بر دین را القاء می‌کنیم. دین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم صاحب دارد و اختیارش با اوست. هزاران نفر بهتر از ما و عالم‌تر از ما آمدند و رفتند و آب از آب تکان نخورد و مردم بر اعتقادات خویش، روزگار می‌سپرند و خواهند سپرد.

مطلب قابل تأمّل در اینجا این است که هر شخص بر اساس مُدرکات خویش، همراه با استعداد پذیرش و آمادگی قبول، با آموزه‌های دینی برخورد می‌نماید. و چه بسیار افراد از روی عناد و لجاج در مقام مخاصمه و مقابله با دستاوردهای شریعت و رسالت برمی‌خیزند؛ رسالت پیامبران الهی برای عناد و انکار عدّه‌ای معطّل نمی‌ماند و خود را نمی‌بازد و دست از ارشاد و تنویر افکار و تصفیهٔ قلوب نمی‌کشد.

به طور کلی، دین و شریعت الهی برای مستعدّین و پذیرندگان آن نازل شده است، نه برای منحرفین و بهانه‌تراش‌ها و خرده‌گیران.

در قرآن کریم خطاب به رسول خدا می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡ﴾.[1]

«تو نمی‌توانی افراد کور و معاند را به راه راست بیاوری.»

توصیه‌های اولیای الهی فقط برای پندپذیران است

کتب معارف الهیّه و توصیه‌های اولیای الهی فقط برای پندپذیران است، نه برای کوردلان. نظام تربیتی پاسداران وحی و قافله سالاران وادی ایمن، برای تربیت عدّه‌ای خاصّ تنظیم یافته، نه برای هر ناسپاس اوباشی که هدفی در زندگی جز ترویج کجی‌ها و تبلیغ انحرافات و مقابله با مبانی فطرت و توحید ندارد و به هر وسیله و بهانه‌ای می‌خواهد سدّ و مانعی بر سر راه و مسیر اولیای الهی ایجاد نماید.

---

[1] سوره النّمل (۲۷) صدر آیه ۸۱.

بنابراین، مطالبی که در ذیل به عرض خوانندگان محترم می‌رسد، بر اساس پذیرش حق و تسلیم در قبال مبانی شریعت و معارف حقّه است، و البتّه به هیچ‌وجه مدّعی تنزیه از خطا و لغزش نخواهیم بود که این ادّعا، ویژهٔ معصوم علیه السّلام است.

کیفیّت ارتباط زن و مرد در متون حضرات معصومین علیهم السّلام

در متون به جای مانده از حضرات معصومین علیهم السّلام نسبت به مسألهٔ ارتباط زن و مرد به طور عموم و در محیط خانواده‌به نحو خاص، مطالبی بیان شده است که جا دارد برای توضیح مسأله به آنها اشاره شود.

یکی از موارد مذکوره، جریان جنگ جمل است که به تحریک عایشه و فتنه‌گری دو صحابی پیامبر به نام طلحه و زبیر، جنگی تمام عیار بر علیه خلیفهٔ به حقّ مسلمین أمیرالمؤمنین، علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به‌پا نمودند؛ و عدّهٔ قابل توجّهی از طرفین، به خصوص از ناحیهٔ سپاه بصره و عایشه، به هلاکت رسیدند. در این نبرد، خودِ طلحه و زبیر ـ آتش افروزان جنگ ـ نیز کشته شدند.

پس از اطفاء نائرهٔ حرب و شکست سپاه عایشه، أمیرالمؤمنین علیه السّلام مطالبی را در ذمّ او بیان کردند، حضرت می‌فرمایند:

کُنتم جُندَ المَرأةِ و أتباعَ البَهیمَةِ، رَغا فَأجَبتُم و عُقِرَ فَهَرَبتُم.[1]

«شما ای اهل بصره! بدانید که فرماندهی و قیادت شما را یک زن بر عهده داشت، و به دنبال شتر او در حرکت و نبرد بودید، با صدای شتر و نعره‌هایش جان می‌گرفتید و به نشاط می‌آمدید، و با پی‌شدن و هلاکت او، متفرّق شده و فرار نمودید.»

در جای دیگری نسبت به همین موضوع می‌فرماید:

أمّا فُلانَةُ، فَأدرَکها رَأیُ النِّساءِ، و ضِغنٌ غَلا فی صَدرِها کمِرجَلِ القَینِ؛ و لَو دُعیَت لِتَنالَ مِن غَیرِی ما أتَت إلَیَّ لَم تَفعَلْ؛ و لَها ـ بَعدُ ـ حُرمَتُها الأولَی؛ و الحِسابُ عَلَی اللهِ تَعالَی.[2]

«و امّا عایشه، رأی و توهّمات زنانگی او را بر انگیخت، تا به چنین خیانتی دست یازد. و نیز به واسطهٔ کینهٔ دیرینه‌ای که از من، در نفس او مانند دیگ گداخته در کورهٔ آهنگران، دائماً در جوش و غلیان بود، به این واقعه اقدام نمود. و اگر از او درخواست می‌شد که با غیر من همان کاری را انجام دهد که با من کرد، به هیچ وجه اقدام نمی‌کرد؛ و از این پس، حرمت و جایگاه او به واسطهٔ انتساب با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم محفوظ خواهد بود؛ و جزای این عمل و مسئولیّت این کشتارها را باید با خدای خویش تسویه نماید و به او پاسخگو باشد.»

---

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۱، ص ٤٤.

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ٤٧.

مَعاشِرَ النّاسِ! إنّ النِّساءَ نَواقِصُ الإيمانِ، نَواقِصُ الحُظوظِ، نَواقِصُ العُقولِ

باز در همین رابطه امام علیه السّلام پس از جنگ جمل، خطاب به مردم چنین می‌فرمایند:

مَعاشِرَ النّاسِ! إنّ النِّساءَ نَواقِصُ الإيمانِ، نَواقِصُ الحُظوظِ، نَواقِصُ العُقولِ؛ فَأمّا نُقصانُ إيمانِهِنَّ فَقُعودُهُنَّ عَنِ الصَّلاةِ و الصِّيامِ فى أيّامِ حَيضِهِنَّ؛ و أمّا نُقصانُ حُظوظِهِنَّ فَمَواريثُهُنَّ عَلَى الأنصافِ مِن مَواريثِ الرِّجالِ. و أَمَّا نُقصانُ عُقولِهِنَّ فَشَهادَةُ امْرَأتَينِ كَشَهادَةِ الرَّجُلِ الواحِدِ؛ فَاتَّقوا شِرارَ النِّساءِ! و كونوا مِن خِيارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ! و لا تُطيعوهُنَّ فى المَعروفِ، حَتّى لا يَطمَعنَ فى المُنكرِ![1]

«ای گروه مردمان! بدانید که ایمان زنان، و نصیب آنان، و عقل و درایت ایشان نسبت به طائفهٔ مردان، در رتبهٔ پایین‌تری قرار دارد؛ دربارهٔ نقصان ایمان آنها، محرومیّت از نماز و روزه در ایّام حیض، گواه صادقی است؛ و امّا نسبت به نقصان نصیب و حظّ ایشان، باید گفت: میراث آنها از متوفّی، نیمی از میراث مردان است؛ و امّا دربارهٔ ضعف عقول آنها، همین بس که شهادت دو زن در حکم شهادت یک مرد پذیرفته خواهد شد. از زنان فتنه‌گر بپرهیزید، در حالی که از نیکانشان نیز جانب احتیاط را از دست ندهید. در امر معروف و پسندیده، اطاعتشان نکنید، تا اینکه در

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۱، ص ۱۲۹.

امور منکر و ناپسند طمع نورزند.»

تأمّل در این فقرات، و نیز مفاد آیه شریفه:

﴿وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحۡدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحۡدَىٰهُمَا ٱلۡأُخۡرَىٰۚ﴾.[1]

«دو شاهد از مردان باید نسبت به این واقعه شهادت و گواهی دهند. پس اگر دو مرد به عنوان شاهد نبود، یک مرد و دو زن از افرادی که مورد اعتماد و وثاقت شما هستند، بر این مسأله گواهی دهند؛ زیرا اگر یکی از آن دو زن دچار لغزش و گمراهی شد، دیگری به او یادآوری نماید و او را از اشتباه بیرون آورد.»

انسان را به این مسأله متوجّه می‌کند که بنای اسلام و شریعت بر پایهٔ عقلانیّت و صحّت و حقّانیّت است؛ و ارائهٔ چنین پیشنهادی برای تحکیم و تثبیت روابط اجتماعی و بنیان مدنیّت است، نه چیز دیگر.

برای خوش آمدن و تحسین گروهی نباید دست از مبانی برداشت

امروزه برخی از مفسّرین، بر خلاف نصّ صریح قرآن به توجیه و تأویل و تفسیر ناروای آیات قرآن می‌پردازند؛ چنانچه قبلاً گفته شد، برای خوش آمدن و تحسین گروهی، دست از مبانی و باورهای خویش برمی‌دارند و بر خلاف مراد متکلّم و وحی الهی، به تحریف مفاهیم قرآنی می‌پردازند.

مثلاً در همین آیهٔ شریفه، ضلالت را به نسیان توجیه و تفسیر می‌کنند و می‌گویند: از آنجا که زن به واسطهٔ اشتغال در منزل و تربیت اولاد و مشغلهٔ زیاد، ممکن است دچار فراموشی شود و حوادث و وقایع را آن‌طور که بوده است، به خاطر نیاورد و در مقام شهادت دچار اشتباه گردد، لذا خداوند در این موارد شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد قرار داده است!

واقعاً انسان از این توجیه و تحریف در حیرت می‌ماند و به خدا پناه می‌برد. آخر کجا ما دیده‌ایم که مشغلهٔ زن و انجام امور منزل و تربیت اولاد، خصوصاً در

---

[1] سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۸۲.

شرایط فعلی، از اشتغالات مرد و دردسرهای کاری او و سر و کلّه زدن با مسائل اجتماعی خارج از منزل و گرفتاری‌های متعدّد او، بیشتر و آزار دهنده‌تر باشد؟! آخر چرا ما باید فردای خود را با این اراجیف، به ثمن بخس بفروشیم و حکم خدا و مبانی رصین شریعت را این‌چنین سخاوت‌مندانه در بازار مکّاره به تاراج بگذاریم؟!

این بنده در محدودهٔ روابط اجتماعی که با دوستان و غیر آنان داشته‌و دارم، اعتراف و اقرار می‌کنم که مشکلات اجتماعی و گرفتاری فکری و تشویش خاطر مردها نسبت به زنان، در این اجتماع بارها و بارها بیشتر و کمرشکن‌تر است؛ کجا زنان بخشی از این مصائب و گرفتاری‌ها را متحمّل می‌شوند که باعث شده حافظهٔ آنان نقصان پذیرد و امور را به دست فراموشی بسپارند؟! اتّفاقاً بر عکس، حافظهٔ زن در ضبط امور جزئیّه و نگهداری آنها، به مراتب بیش از مرد است و در این مسأله جای شکّ و شبهه‌ای وجود ندارد.

آیا معنای ضالّ در آیات قرآن، فراموشی است؟

آیا مفاد آیهٔ: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا بَعِيدًا﴾[1] به معنای نسیان است؟!

و یا آیهٔ: ﴿فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِۦ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾[2] و[3] به معنای از یاد بردن و فراموش کردن و از خاطر بردن است؟!

ما از خداوند به بندگانش دلسوزتر نیستیم

و دیگر سخن اینکه: مگر ما از خداوند به بندگانش دلسوزتر و مهربان‌تر و مشفق‌تریم که این‌گونه محرّفانه دست به تغییر و تبدیل مفاهیم وحیانی زده‌ایم، تا خاطر ناعاطر چندی را به دست آوریم؟! غافل از اینکه با این شیوه، نه تنها رضای

---

[1] سوره النّساء (٤) ذیل آیه ١١٦.

[2] «و کسی که به خدا شرک بورزد، قطعاً به گمراهی و هلاکت عمیقی گرفتار شده است.»

[3] سوره یونس (١٠) قسمتی از آیه ١٠٨.

معبود را از دست داده‌ایم و سخط او را سزاوار گشته‌ایم، بلکه راه سعادت و رستگاری و بیداری و اصلاح را به روی همان عدّه‌ای که برای رضای خاطر آنها مرتکب این تحریف شده‌ایم، نیز بسته‌ایم و آنها را از وصول به فوز عظیم محروم نموده‌ایم؛ و همان افراد در روز قیامت جلوی ما را خواهند گرفت و در پیشگاه عدل الهی به محاجّه خواهند پرداخت که: ای پروردگار! گرچه ما در دنیا نسبت به تکالیف و وظایف خود جاهل و متمرّد بوده‌ایم؛ ولی این علمای دین و مبلّغین شریعت تو بودند که راه را به ما نشان ندادند و کتمان حقیقت نمودند و واقع را از ما مخفی نمودند، تا رضای خاطر ما را به‌دست آورند؛ و اگر آنها به وظیفهٔ خود عمل می‌نمودند، شاید ما متنبّه می‌شدیم و روزنهٔ رستگاری و فلاح در قلب ما به وجود می‌آمد.

تازه این مطلب، زبان حال کسانی است که به ظاهر از باب مخالفت و مقابله با این مبانی برآمده‌اند؛ و امّا مسأله نسبت به کسانی که در این عرصه بی‌طرف بوده و منتظر استماع مبانی وحی بوده‌اند و گوش جان را برای پذیرش حقایق شرع بازگذارده بودند، خود، داستان دیگری است.

بر این اساس، این قلم خود را موظّف می‌داند که بدون هیچ ملاحظه و اغماضی و صرفاً بر اساس یافته‌های خویش از متون اسلامی و آثار به جای مانده از لواداران وحی و تشریع، به مقدار سعهٔ وجودی و بضاعت مزجاة علمی و تجربی خویش، به توضیح و تبیین کلمات و سیرهٔ زعمای دین بپردازد؛ و روی کلام و سخن خود را صرفاً متوجّه آن دسته از افراد و مخاطبینی قرار داده است که در قرائت و مطالعهٔ این عبارات، وسوسهٔ شیطان و تلبیس ابلیس را به کناری نهاده، با دیدهٔ انصاف و تعمّق در آن بنگرند، و هدف و غایتی جز رضای پروردگار و وصول به مراتب فعلیّت و قرب طلب نکنند.

سرشت زن و مرد از مبدأ واحد نشأت پیدا نموده است

سرشت انسان چه مرد و یا زن، طبق نصوص و تصریحات مآثر وحیانی، از یک مبدأ واحد که همان روح قدسی ذات اقدس احدیّت است، نشأت و ابتداع نموده

است؛ و آیه شریفه: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾.[1] خطاب به هر دو جنبهٔ ذکوریت و اُنوثیت است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾.[2]

«ای گروه آدمیان! ما شما را از جنس مرد و زن خلق نمودیم و به قبائل و طایفه‌های گوناگون درآوردیم، تا جایگاه خویش را بازیابید و نسبت به موقعیّت و حقیقت خود شناخت پیدا کنید. پس بدانید که گرامی‌ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شما خواهد بود.»

در این آیه شریفه، میزان فضیلت و قرب نزد پروردگار، جنسیّت و نوع در خلقت نیست؛ بلکه تعالی نفس آدمی است، بدون ملاحظه‌ای دیگر؛ چنانچه در آیاتی دیگر جنس مذکّر در کنار مؤنّث، همطراز مورد خطاب حق قرار گرفته‌اند، و به یک سیاق تکلیف متوجّه هر دو آنها شده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّآئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا﴾.[3]

بر این اساس، نفس و روح هر دو جنس از یک مرتبه نشأت گرفته است که همان مرتبه ذات واجب الوجود است؛ چنانچه فرمود: ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾.[4] و هرچیزی در عالم وجود ارزش و میزانش به اصل و ریشه‌اش بستگی دارد، نه به ظهور

و بروز آن در مقام تعیّن و خارج؛ زیرا در مقام رجوع و بازگشت، به همان ریشه و مبدأ خود بازگشت می‌نماید.

مسأله رجولیّت و اُنوثیّت در مراتب مادون نفس نشأت پیدا می‌کند

از اینجا روشن می‌شود که مسأله رجولیّت و اُنوثیّت در مراتب مادون نفس نشأت پیدا می‌کند؛ یعنی حقیقت روح انسان یک واقعیّت و حقیقت واحده است که در سیر نزولی از مقام ذات، وقتی به مرتبهٔ صورت‌بندی می‌رسد ـ که از آن به ملکوت تعبیر می‌شود ـ جنبهٔ فاعلی و انفعالی در آن شکل می‌گیرد؛ و پیش از آن، این حیثیّت منتفی بوده است؛ و سجده‌ای که ملائکه نسبت به خلقت و تشکّل انسان نمودند، به ما قبل حیثیّت فاعلی و انفعالی است، نه به ما بعد آن. و در همین مرتبهٔ صورت‌بندی است که خصوصیّات هر دو جنس، متفاوت می‌شود.

---

[1] سوره المؤمنون (۲۳) ذیل آیه ۱٤.

[2] سوره الحجرات (٤۹) صدر آیه ۱۳.

[3] سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۳۵.

[4] سوره الحجر (۱۵) قسمتی از آیه ۲۹.

و بر اساس این تفاوت، تکلیف و تشریع و وظایف به وجود می‌آید؛ زیرا تکلیف بر اساس حقایق وجودی خارجی و قابلیّت آنهاست، نه صرفاً بر اساس خواست و سلیقهٔ مولا هرچه بادا باد!

در این مرتبه است که قدرت جسمی و استعدادها و غرائز و صفات، هر کدام تشکّل پیدا می‌کند و حتّی افراد از یک جنس و نوع نیز با هم تفاوت می‌یابند؛ و بر اساس تفاوت در صفات و به خصوص لطافت نفس در جنس زن و تصلّب نفس در مرد، قوانین اجتماعی و روابط تنظیم می‌گردند و برای هر جنس تکلیفی خاص تدوین می‌شود و حکمی از جانب پروردگار نازل می‌شود.

در اینجا به این نکته فوق‌العاده مهم می‌رسیم که عمل به دستورات الهی بر هر فرد، نه تنها باعث ایجاد آسایش و امنیّت اجتماعی و اعتدال در روابط بینِ طرفین خواهد شد، بلکه هر کدام از دو جنس را در مقام تربیت و رشد روحی و استکمال نفس به مرتبهٔ فعلیّت خواهد رساند و به غایت و مقصد از خلقت آنها جامهٔ عمل خواهد پوشاند؛ ولی در مقابل، عدم متابعت از دستورها و تکالیف الهی، هم موجب اختلال در نظام اجتماعی و از هم‌پاشیدگی اصل و اساس حیات دنیوی خواهد شد

ـ چنانچه مشاهده می‌کنیم ـ و هم طرفین را از وصول به مرتبهٔ فعلیّت و هدف اصلی از خلقت باز خواهد داشت.

در نظام خلقت و تربیت، مرد به مثابه صیّاد می‌ماند که صید خود را که از جنس مخالف می‌باشد، تعقیب می‌نماید تا او را به تسخیر خود درآورد؛ و زن هم‌چو صیدی می‌ماند که در جستجوی پناهگاهی مطمئن و آرام در آغوش صیّاد خویش، خود را از گزند حوادث و مهلکات و نابسامانی‌های اطراف خویش، محفوظ می‌دارد؛ و چه زیبا و شیرین است این تقسیم و این ساختار.

حکمت الهی در خلقت مرد و زن

دست حکیمانهٔ خلقت، مرد را برای تکاپو و تلاش و کوشش و برخورد با سختی‌ها و ناملایمات و تدبیر و ادارهٔ مشکلات اجتماعی و امور خارج از تشکّل خانواده، تدبیر نموده است؛ و زن را برای تحقّق آرامش و نشاط و بهجت و سرور و صفا و لطف و مودّت و پیوستگی و انسجام و امنیّت محیط منزل و خانواده، مقرّر ساخته است. محیط گرم خانواده و اداره و تدبیر فرزندان به لطف و صفای خاصّی که فقط در سعه و توان زن می‌تواند به‌دست آید، نیاز مبرم دارد و این مسأله کاملاً مشهود است؛ و پرداختن به امور معاش و کسب رزق حلال و رفع مشکلات و برخورد با موانع خارجی نیز در سعه و قدرت نفسی مرد خواهد بود.

طبیعی است که تغییر وظایف و تکالیف در این دو طیف، موجب چه نابسامانی‌هایی خواهد شد. آنچه به تجربه ثابت شده و لایتغیّر می‌نماید، طلب و خواست جنس مذکّر در دستیابی و تملّک جنس مخالف در هر شرایط و ظرفیّت است و در این مسأله به نظر می‌رسد انتهایی وجود نداشته باشد؛ و اگر در مقطعی چندان رغبتی نشان ندهد، نه از روی عدم غریزه و خواست، که به واسطهٔ بروز موانع و یا سرگرمی‌های گذراست و با رفع آنها، دوباره به همان خواست و میل نهان خویش باز می‌گردد؛ و زن نیز که در نهاد و کمون ذات خویش عطوفت و لطافت و صفای خاصّ خود را نهفته دارد، با برخورد به خواست و ارادهٔ مرد، زمام اختیار از کف

می‌دهد و به سوی خواست‌ها و تمایلات مرد کشیده می‌شود. و در این مسأله، هیچ تفاوتی بین جمیع اقشار اجتماع وجود ندارد، و شیطان برای فریب و اغواء و هلاکت افراد، استثنایی قائل نشده است؛ چنانچه مشاهده می‌کنیم.

کلامی است معروف که گویند: هیچ جمله‌ای لذّت بخش‌تر و جاذب‌تر و افسونگرتر از «دوستت دارم»، برای کشاندن یک زن به سوی مرد وجود ندارد؛ حال این جمله از روی صدق و صفا و صمیمیّت گفته شده باشد، یا از روی مکر و فریب و حیله و شیطنت. چنانچه از رسول خدا نیز به همین مضمون روایتی نقل شده است.[1]

این همه تأکید بر حفظ حریم روابط بین زن و مرد در اسلام برای همین نکته است: محافظت از لطافت و صفای زن، در برابر تمایلات و خواست‌های غرض آلود مرد.

و اکنون باید اذعان و اعتراف نمود که معجزهٔ کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام در این وصیّت‌نامهٔ عجیب، نسبت به کیفیّت تنظیم روابط بین زن و مرد ـ در این شرایط و اقتضائات اجتماعی که بسر می‌بریم ـ به خوبی خود را نشان می‌دهد و از سرّ و لِمّ این مسأله پرده برمی‌دارد. تو گویی اصلاً این جملات برای این زمان و این شرایط تدوین شده است، نه برای یک‌هزار و چهارصد سال پیش.

کیفیّت زندگی در اجتماعات امروز شرم‌آور است

متأسّفانه کیفیّت زندگی در اجتماعات امروز، جدّاً به صورت شرم‌آوری درآمده است. سکونت در آپارتمان‌ها و مجتمع‌های مسکونی بی‌در و پیکر و آزاد، اِشراف پنجره‌ها به منازل افراد، عدم رعایت حجب و حیا و عفّت در مجتمع‌های مسکونی، آزادی ارتباط بین زن و مرد، دختر و پسر، و صحبت و مجالست و شوخی و خنده و... موقعیّت اجتماعی و روابط خانوادگی را در معرض تهدید جدّی قرار داده است.

خدا می‌داند که فروشگاه‌ها و مراکز خرید متنوّع و ارتباط بین زن و مرد در این اماکن، چه بلای خانمان‌سوزی برای اضمحلال و نابودی کیان خانواده‌ها گشته است.

---

[1] *الکافی*، ج ۵، ص ۵۶۹: **"قول الرّجل للمرأة إنّی أحبّك، لا یذهَب من قلبها أبدًا."**

«اگر مردی به زن خود بگوید: دوستت دارم، هیچ‌گاه از دل و ضمیر زن خارج نخواهد شد.»

ارتباطات مختلط و گفتگوی رو در رو و شوخی و خنده و مطایبه و نشستن بر سر سفرهٔ مختلط، به بهانهٔ ایجاد صمیمیّت در روابط فامیلی، و رفاقت و خیر مقدم گفتن‌خانم‌ها به واردین و دست دادن به میهمانان و پذیرایی خانم خانه از مردها و دوستان شوهر و مزاح و بذله‌گویی با آنها، و ایجاد ارتباط تلفنی بین افراد و خانم خانه‌دار، روزگار ما را به کجا رسانده است؟!

اختلاط زن و مرد در محیط کاری و علمی پیامدهای زیادی به دنبال دارد

اختلاط زن و مرد و دکتر و پرستار و کارمند در بیمارستان‌ها، متأسّفانه صورت خوشی ندارد و پیامدهایی به دنبال خواهد داشت؛ و نیز همین معضل، در محیط علمی دانشگاه‌ها و شرکت زنان و مردان در کلاس و مکان‌های آموزشی و حضور بانوان با ظاهری ناپسند، چه بسا موجب ناهنجاری‌هایی خواهد شد.

چه دلیلی دارد که کلاس بانوان، حتماً با مردان متّحد باشد؟ و چرا باید اساتید کلاس خانم‌ها را از مردها انتخاب نمود؟ و چه مشکلی پیش می‌آید اگر محیط علمی و آموزشی ما عاری از این مسائل و جریاناتی باشد که خدای ناکرده به جای تحقیق و اکتساب و دانش و تجربه، به مسائل دیگری پرداخته شود؟

امروزه در برخی از کشورها، دانشگاه‌های مخصوص بانوان وجود دارد که از خادم دربان تا مدیر دانشگاه، حتّی یک مرد در میان آنها نیست؛ و نه تنها هیچ مشکل و کمبود و نارسایی در آنها به چشم نمی‌خورد، بلکه از نظر علمی و نتایج تحصیلی در زمرهٔ قوی‌ترین و سرآمدترین دانشگاه‌های معروف و مطرح دنیا می‌باشند، که از میان آنها می‌توان به دانشگاه جدّه در کشور عربستان سعودی اشاره کرد.

عین همین مطلب در مورد بیمارستان نیز وجود دارد. لازم به ذکر است که رعایت و انجام این نکته، چند سال پیش در شهر مقدّس مشهد رضوی در بیمارستان امام رضا علیه السّلام، توسّط عدّه‌ای از اطبّای متدیّن و متعهّد و دلسوز و توانمند اتّفاق افتاد و به مدّت شش ماه، تمامی افراد در بخش خانم‌ها از مخدّرات بودند و فقط در اتاق عمل به واسطهٔ ضرورت و نیاز به جرّاح مرد، از پزشکان مرد استفاده می‌شد.

و جالب توجّه اینکه به اعتراف و اقرار خود پزشکان بیمارستان، موقعیّت و انسجام و ادارهٔ این بخش در این مدّت شش ماه، حتی از ادارهٔ آن قبل از انجام این پروژه، بهتر و کامل‌تر بوده است؛ ولی متأسّفانه به واسطهٔ بهانه‌های واهی توسّط بعضی از مسئولین مربوط، این برنامه منحل گردید و اوضاع به موقعیّت ما قبل بازگشت!

تدریس علوم اسلامی، مجوّز تصدّی تعلیم و تدریس مردان نسبت به بانوان نمی‌شود

همین مسأله در مورد مراکز علمی حوزوی نیز به چشم می‌خورد. در بسیاری از این مراکز، استاد مرد متصدّی تدریس و پاسخ‌گویی خانم‌ها می‌شود و این غلط است. تدریس علوم اسلامی، مجوّز تصدّی تعلیم و تدریس مردان نسبت به بانوان نمی‌شود؛ نفس، نفس است و شیطان در کمین و هر لحظه در انتظار فرصت مناسب برای اغوای طرفین.

در اینجاست که به عمق و ریشهٔ فرمایش حضرت زهراء سلام الله علیها پی می‌بریم که دربارهٔ زنان می‌فرمایند:

«بهترین از بانوان، آن کسی است که نه مردی را ببیند، و نه مردی او را بنگرد.»[1]

و کلام معصوم علیه السّلام که می‌فرماید: «زنان را در اطاقی که مشرف به کوچه و منزل است، منشانید»،[2] معنی و مفهوم خود را آشکار می‌سازد.

وقتی که امام علیه السّلام به فرزندش توصیه می‌کند که اگر می‌توانی کاری کنی که همسرت با هیچ مردی هم‌سخن نشود، انجام بده، حتماً چیزی را می‌دانسته است که ما برای درک آن باید سعی و تلاش بیشتری بنماییم.

راقم این سطور، به خاطر ارتباط با افراد متفاوت جامعه و مسئولیّتی که در این راستا تا به حال داشته است، صراحتاً اعلام می‌دارد که فتنهٔ وسوسهٔ شیطان و اغوای ابلیس رجیم، هیچ اختصاصی به افراد غیر ملتزم و لاأُبالی و بی‌بند و بار ندارد؛ بلکه از هر دو طرف، حتی مؤمنین و مؤمنات و ناسکین و ناسکات را نیز در برمی‌گیرد؛ و

---

[1] *وسائل الشّیعة*، ج ۲، ص ٦٧: **"خَیْرُ النِّساء أنْ لایَرَینَ الرِّجالَ و لایَراهُنَّ الرِّجالُ."**

[2] *الکافی*، ج ۵، ص ٥١٦: **"لاتُنْزِلوا النِّساء بالغُرَفِ."**

هیچ فردی نمی‌تواند خود را محفوظ و مصون از دستبرد شیطان و اغواء او بپندارد و رعایت موازین و مبانی وارده از ناحیه شرع اقدس را ننماید.

فضاحت‌های به بارآمده توسّط موبایل و اینترنت

امروزه با هزار تأسّف و تألّم باید اذعان نمود که ارتباطات زن و مرد به وسیلهٔ تلفن‌های موبایل و یا از طریق اینترنت، و فضاحت‌هایی که به بار آورده است، می‌رود تا بنیان پیوندهای خانوادگی را از بیخ و بن ویران نماید. من نمی‌دانم چرا و به چه علّتی در صورت عدم حضور مرد در منزل، زن باید به تماس‌های مردان پاسخ دهد؟ و در صورت عدم پاسخ، مگر چه مصیبت و فاجعه‌ای رخ خواهد داد؟ و از طرف دیگر، چرا زنان برای خرید مایحتاج خود باید خود به تنهایی به بازار و فروشگاه‌ها بروند و با مردهای غریب و آلوده به هوی و هوس و اغراض پلید، رو در رو شوند و بر سر کیفیّت و قیمت، به چانه‌زنی بپردازند؟ و چرا همسران آنها در این مورد احساس مسئولیّت نمی‌کنند؟! و زنان خود را تنها به این‌طرف و آن‌طرف روانه می‌کنند و شانه خود را از زیر بار مسئولیّت خالی می‌سازند؟[1]

اگر شخصی بگوید لزوم رعایت تا به این حدّ، یک روش و دستور غیر طبیعی و افراطی است و ضرورتی در انجام آن نمی‌باشد؛ و تجربه نیز مؤیّد این نکته می‌باشد که الزاماً هر ارتباطی منجر به مفاسد و انحرافات نمی‌گردد و هر گفتگویی به بیراهه کشیده نمی‌شود، بنابراین لزومی در رعایت به این نحو مشاهده نمی‌گردد؛ در پاسخ باید گفت:

---

[1] مرحوم والد ما ـ رضوان الله علیه ـ زمانی که در طهران اقامت داشتند، بعضی از اوقات برای خرید لباس افراد منزل و تهیّه پارچه، شخصاً به بازار می‌رفتند؛ و از یکی از اخیار کاسب آن زمان که به کسوت روحانیت نیز متلبّس بود (به نام مرحوم آقا سیّد علی اکبر پیش‌نماز) و در بازار به پارچه فروشی اشتغال داشت، ما یحتاج منزل را خریداری می‌کردند. مرحوم آقا سیّد علی اکبر، فردی بود بسیار نازنین و متعبّد و متدیّن و درستکار که در حسن عمل و رعایت موازین، زبانزد اهل بازار بود. روزی خودِ حقیر که در آن زمان طفلی ده ساله بودم و همراه ایشان به بازار رفته بودم، شنیدم مرحوم آقا سیّد علی اکبر به ابوی می‌گفتند: «آقای طهرانی! از بین روحانیّون و ائمهٔ جماعات طهران، فقط جناب‌عالی و یکی دو نفر دیگر هستید که برای خرید ما یحتاج اهل منزل خود به بازار می‌آیید و بقیّه همگی خانم‌های خود را برای خرید می‌فرستند.»

و از این جالب‌تر اینکه: هنگام اقامت در طهران، در کوچهٔ ما، یکی از قماش فروشان معروف و متدیّن و سالخورده نیز سکونت داشت که علاوه بر سابقهٔ آشنایی و موّدت با مرحوم والد، با جمیع اهل علم و ائمهٔ جماعات نیز حشر و نشر داشت. روزی ایشان به پدر ما گفتند: «از بین خانوادهٔ همهٔ ائمهٔ جماعات و روحانیّون طهران، فقط چند مخدّره هستند که واقعاً برای خرید پارچه و لباس به حجرهٔ ما مراجعه می‌کنند، و بقیّه برای گردش و تفنّن و غیره می‌آیند!»

در اینجا به یاد نهیب و پرخاش أمیرمؤمنان علیه السّلام می‌افتیم که خطاب به مردان اهل کوفه می‌فرمود: «شنیده‌ام که خود در خانه نشسته‌اید و زن‌های شما برای خرید به بازار می‌روند و با مردها سخن می‌گویند و مزاح می‌نمایند.»*

*ـ *الکافی*، ج ۵، ص ۵۳۷.

اولاً: علّت تحفّظ در حجاب و ارتباط، صرفاً و منحصراً وقوع در مفسده و انحراف ظاهری برای همهٔ افراد در همهٔ سنین و شرایط نیست؛ بلکه علّت، از دست دادن حالت نفسانی و موقعیّت روحی برای رشد و تعالی و تجرّد نفس است که قطعاً برای این‌گونه افراد حاصل می‌گردد و جای هیچ شبهه‌ای در این مسأله وجود ندارد.

ثانیاً: چه کسی تضمین کرده است که بروز انحراف و اعوجاج اختصاص به طبقه و افراد خاصّی دارد و سایر اشخاص از این مهلکه مستثنی می‌باشند؟ و چنانچه قبلاً گفته شد تجربه، خلاف این مطلب را به اثبات رسانده است. بنابراین مقتضای احتیاط، رعایت موازین و اطاعت از دستورات شرع خواهد بود.

برخی در انتقاد به عدم اختلاط بین زن و مرد می‌گویند: باید به‌جای جلوگیری از اختلاط، به فرهنگ‌سازی در جامعه دست زد تا جنس زن و مرد از فواید اختلاط و هم‌صحبتی و معاشرت محروم نگردند، و در مقابل، مفاسد و نتایج ناگوار این حشر و نشر نیز بر آن مترتّب نگردد؛ و مصداق سخن خویش را جوامع غربی و ارتباطات خانوادگی در ملل مغرب زمین برمی‌شمرند.

در پاسخ باید گفت: مگر در جوامع غربی فساد و خلاف و تجاوز به نوامیس و حقوق دیگران وجود ندارد؟ عجبا که چگونه با وجود این همه انحراف‌ها و تعدّی‌ها

چشم بر روی حقایق می‌بندیم و قضایای واقعیّه خارجیّه را با توسّل به عناد و لجاج از گردونهٔ بحث و تحقیق به کناری می‌گذاریم.

آیا اینان چشم بر روی آمارهای خلاف و انحراف که در خود آن جوامع هر از گاهی منتشر می‌شوند، بسته‌اند؛ وقایعی که هر شنونده‌ای را از هرچه اسم آدمی بر او گذارده شده است، بیزار و متنفّر می‌سازد؟ آخر کدام فرهنگ‌سازی است که تمایلات نفسانی و شهوات حیوانی و خواست‌های شیطانی فرد را تحت کنترل درآورد؟ به ما هم نشان دهید و بیاموزید!

اختلاط با جنس مخالف نه تنها توسّط فرهنگ‌سازی مجاز شمرده نمی‌شود، بلکه خود فرهنگ سوز است و بنیان خانواده را به باد فنا خواهد داد. مگر با فرهنگ‌سازی می‌توان دو قطب مخالف آهنربا را از یکدیگر دور نگه داشت؟ و بر فرض که به واسطهٔ تلقین‌هایی یکی از دو طرف را تا حدودی متوجّه نمود، با طرف دیگر چه خواهید کرد؟

و از آن طرف، ما هنوز فوایدی را که بر اختلاط و هم‌سخنی بین دو جنس مخالف مطرح است، نفهمیده‌ایم!

مگر چه اشکالی دارد که در پارک‌ها و مراکز تفریح خانم‌ها در محیط مخصوص به خود و آقایان در فضای تعیین شده به ورزش و گردش بپردازند؟ آسمان به زمین می‌رسد؟! یا طوفان به هوا برخواهد خواست؟!

و چه اشکال دارد که در ادارات و بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها و بانک‌ها و مؤسّسه‌ها، فضای ارتباط‌ها در انحصار هریک از دو جنس مخالف قرار گیرد؟ و هر کدام از طرفین در فضای اشتغال خویش با جنس خود به بحث و نظر و سخن بپردازد و کاری به جنس مخالف خود نداشته باشد و هریک پس از اتمام کار به منزل و مأوای خویش رهسپار گردد؟ این چه فایده‌ای است که حتماً باید به واسطه ارتباط و اختلاط بین زن و مرد در محیط کار و بیرون از محیط اشتغال در فضای بیرون و خیابان‌ها و پارک‌ها و وسائل نقلیّه و سینماها و غیره به‌دست آید، و الاّ ملک و ملّت را به نابودی و اضمحلال خواهد کشاند؟!

نفس، نفس است و فرهنگ نمی‌شناسد، بلکه فرهنگ را با امیال و خواست‌های خویش توجیه و تفسیر می‌کند؛ مگر این همه افراد با فرهنگ و تحصیل کرده و مشهور، چه در سایر بلاد و کشورها و چه در همین‌جا، که اخبار انحراف و تعدّی آنها خواجهٔ شیراز را بی‌نصیب نگذاشته است، جاهل و نادان بوده‌اند و از این مسائل بی‌اطّلاع؟!

علل عدم جواز مشورت با زنان در کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام

و امّا مسألهٔ دیگری که در این فقرات بدان اشاره شده است: عدم مشورت با زنان است که در غیر از این جملات نیز مشابه آن به چشم می‌خورد.

سرّ مطلب را می‌توان از لا به لای مطالب مذکوره به‌دست آورد؛ و آن، غلبهٔ حالت احساس و عاطفی زن نسبت به مرد است؛ و طبیعتاً این حکم در مواردی می‌تواند مصداق پیدا کند که مورد تا اندازه‌ای با مسائل احساسی درگیر باشد، مانند انجام معاملات و جنگ و جهاد و امور سخت و مشکل که در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید و به قدرت فکر و تعقّل بیشتری نیاز دارد؛ و از آنجا که روح و نفس لطیف زن برای رسیدگی و پرداختن به امور لطیف و ظریف است، در مواجههٔ با این حوادث، نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید تصمیم مقتضی را اتّخاذ نماید، و یا به واسطهٔ وسوسهٔ افراد، زودتر به لغزش و تباهی می‌افتد. چنانچه در واقعهٔ جمل دیدیم که چگونه طلحه و زبیر، عایشه، زوجهٔ رسول خدا را فریفتند و او را به قتال و جنگ با علیّ مرتضی علیه السّلام تشویق و ترغیب نمودند.

بنابراین به‌طور جزم و قطع می‌توان مدّعی شد، روایات و جملاتی که در این‌گونه موارد از زعمای دین صادر گشته است، عمومیّت نداشته و فقط منحصر در برخی از موارد خاصّه است.

و نظیر این مطلب در مورد روایاتی است که مخالفت با عامّه را یکی از وجوه رشد و تشخیص صواب ذکر کرده‌اند و راه رشد و صلاح را در مخالفت با فقه و فتوای غالب اهل سنّت دانسته‌اند؛ زیرا مبنای فقه عامّه بر مخالفت با فتوای صادره از اهل بیت علیهم السّلام است؛ چنانچه تصریحاً از ابوحنیفه نقل شده است، و این

مسأله در جایی است که احتمال خلاف در فقه عامّه برود، نه در هرجا و هر حکم. و لذا می‌بینیم بسیاری از بزرگان فقها، پیش از ابراز فتوا و حکم، نگاهی نیز به فقه عامّه و مصادر روایی آنها می‌انداختند و حتی در برخی از موارد، حکم و فتوای آنها را بر حکم متعارف و وارد از ناحیهٔ فقهای شیعه، ترجیح می‌دادند.

بنابراین، صرف مخالفت با عامّه در همهٔ امور و همهٔ احکام، نمی‌تواند موجّه باشد؛ بلکه در مواردی این قانون دارج است که اوّلاً: منافاتی بین فتوای عامّه و شیعه وجود داشته باشد، و ثانیاً: این منافات ناشی از اصول مسلّم تشیّع بوده و با روح و جان فقه شیعه در تعارض باشد.

بر این اساس، کلام امام علیه السّلام که می‌فرمایند: شاوِروهُنَّ و خالِفوهُنّ،[1] «**با زنان مشورت کنید و سپس خلاف آن را انجام دهید**»، **معنای خود را باز می‌یابد؛ زیرا اوّلاً: این مسأله در جایی است که فکر و مشورت انسان با افراد صلاحیّت‌دار به جایی نرسد و انسان همچنان در تردید و حیرت انجام و عدم اقدام مورد، باقی بماند.**

و ثانیاً: در مواردی است که معمولاً رأی و اندیشهٔ زنان به طور غالب، با رأی و فکر مردان متفاوت است؛ و این به خاطر غلبهٔ احساسات زنان و نحوهٔ نگرش آنان به این موارد است. و به همین مفهوم، نقصان عقل تفسیر می‌شود؛ زیرا آنچه که باعث ناهنجاری و خروج از مسیر صواب و اتقان است، عقل نظری و پرداخت تئوری نیست؛ بلکه عقل عملی و نیروی آفرینش فعل انسان در خارج است؛ یعنی ممکن است انسان مثلاً حسن عدل و قبح ظلم را تأیید و اذعان نماید؛ ولی در مقام عمل نتواند آن‌طور که باید و شاید به همین قاعده و قانونی که خود اعتراف نموده است، جامهٔ عمل بپوشاند.

و البتّه باید اعتراف کرد که یک وقت تصوّر نشود مردان در این مسأله هیچ‌گاه مرتکب خطا و لغزش نمی‌شوند؛ بلکه به عکس، این امتحان و تجربه برای آنها بیش از زنان پیش خواهد آمد؛ ولی نکتهٔ مهم اینجاست که لغزش مردان در این موارد از

---

[1] *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۲۸۹.

روی آگاهی و اطّلاع و علم و شعور است، و اگر فردی بخواهد پای از جادّهٔ مستقیم بیرون بگذارد و به راه انحراف و هلاکت برود، از روی عناد و اطّلاع و غرض خواهد بود؛ چنانچه این مسأله به وضوح در قضاوت‌ها و محاکمات در طول تاریخ مشهود و ملموس می‌باشد؛ امّا لغزش و به تعبیر قرآن ضلالت در مورد زنان ممکن است ناخودآگاه و از روی غلبهٔ احساس و توارد تخیّلات و توهّمات باشد، نه از روی عناد و استکبار. و به همین دلیل، شهادت دو زن، برابر با شهادت یک مرد تلقّی شده است.

در اینجا سخن و کلام را در توضیح فرمایش امام علیه السّلام به پایان می‌رسانیم، و بیش از این به خود اجازهٔ جرأت و جسارت در پیشگاه عصمت مطلقه نمی‌دهیم؛ و از والیان امر ملتمسانه و عاجزانه توفیق سداد و صلاح و فلاح را برای همهٔ پویندگان و رهروان مکتب قویمشان مسألت می‌نماییم.

والسّلام علینا و علی جمیع عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته
قم المقدسة، شب یک‌شنبه بیست و نهم ربیع الثانی ۱٤۳۲ هجری قمری
الآثم سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی